



# سپید

مجله علمی - پژوهشی در زمینه زبان ، ادبیات و فرهنگ فارسی

۲۰۱۰ میلادی

شماره : ۸

- تحلیلی از تکملة التکملة و دست نویس های عربی و فارسی /دکتر قاسم صافی (ایران)
- تذکره مجمع النفایس خان آرزو در نگاه ناقدان/دکتر مهر نور محمد خان
- بررسی تاریخ فرهنگ شبه قاره هند/دکتر محمد مهدی توسلی (ایران)
- آثار خجسته خجندیان در پاکستان/دکتر عارف نوشاهی
- بررسی سبک سروده های فارسی اقبال /دکتر عبدالکریم علی جرادات (اردن)
- اخوند محمد قاسم هالایی/دکتر شهلا سلیم نوری
- بررسی احساسات و عواطف زنانه در شعر فروغ فرخزاد/دکتر محمد صابر
- هند - ایرانی سفرنامه /دکتر محمد اقبال شاهد و دکتر فرنجسکا اور سینی (انگلستان)
- عربوں کی ادبی اور تعلیمی روایات کے تحول میں ایرانی اثرات/دکتر عبدالشکور چوهدری
- دی ویسٹ لینڈ پر ایک نظر/ڈاکٹر ناہید شاهد
- Constant Cultural Relations Between Iran and Sub-Continent  
Dr. Haj Seyed Javadi (Iran)
- Traces of Ancient Iran in the Poetry of Ahmad Shamlou  
Dr. Muhammad Nasir

گروه فارسی

دانشگاه پنجاب ، لاهور - پاکستان

# سندھ

مجله تحقیقی در زمینه زبان، ادبیات و فرهنگ فارسی  
دارای درجه علمی - پژوهشی، مصوب کمیسیون آموزش عالی پاکستان  
شماره استاندارد بین المللی: ۳۱۹۸ - ۱۹۹۲  
شماره: ۸، سال ۲۰۱۰ میلادی

سردبیر: دکتر نجم الرشید

معاون سردبیر: دکتر محمد ناصر

هیات تحریریه:

دکتر مهدی ناصح، دکتر جعفر یاحقی، دکتر حکیمه دبیران، دکتر حمیرا زمردی، دکتر علی موذنی، دکتر محمد مهدی  
توسلی، دکتر مریم خلیلی جهان تیغ (ایران)، دکتر ولیم سی چیتیک، دکتر مظفر عالم (آمریکا)، دکتر جوزاف کنلس،  
(اسپانیا) دکتر مهر نور محمد، دکتر محمد سلیم مظهر، دکتر معین نظامی، دکتر عارف نوشاهی، دکتر محمد اقبال شاهد،  
دکتر سرفراز ظفر (پاکستان)، دکتر فرنچسکا اور سینی (انگلیس)، دکتر شمیم خان (بانگلادیش)، دکتر آذر میدخت  
صفوی (هند)۔

داوران و مشاوران علمی:

دکتر سنیل شرما (آمریکا)، دکتر محمد حسین محمدی، دکتر نرگس جهان جابری نسب، دکتر قاسم صافی، دکتر  
محمد حسین تسبیحی (ایران)، دکتر سیف الاسلام، (بانگلا دیش) دکتر عبدالکریم جرادات (اردن)، دکتر احمد  
موسی (مراکش)، دکتر شریف حسین قاسمی، دکتر چندر شیکر بتناگر، دکتر عراق رضا زیدی، دکتر عارف ایوبی، دکتر  
کلیس اصغر نقوی، دکتر زین العبا (هند)، دکتر محمد اختر چیمه، دکتر محمد اقبال ثاقب، دکتر شفقت جهان ختنک،  
دکتر طاہرہ پروین، دکتر محمد علی شاه، دکتر رفعت طاہرہ نقوی، دکتر نگہت اعجاز، دکتر محمد افضل زاہد، دکتر  
احسان احمد (پاکستان)۔

صفحه آرایی و حروف نگاری: گل محمد خان

چاپ و صحافی: محمد خالد خان: مدیر مؤسسه انتشارات و چاپخانه، دانشگاه پنجاب، لاهور

نشانی: لاهور، دانشگاه پنجاب، دانشکده خاور شناسی، گروه زبان و ادبیات فارسی

تلفن: ۰۹۲-۴۲-۹۹۲۱۰۸۳۳

۰۰۹۲-۴۲-۳۷۳۵۳۰۵

پست الکترونیکی: persian\_dept@yahoo.com

وبگاه: http://www.pu.edu.pk

بهای تک شماره: ۳۰۰ روپہ

# سقیذہ

مجله علمی - پژوهشی در زمینه زبان ، ادبیات و فرهنگ فارسی

۲۰۱۰ میلادی

شماره : ۸



گروه زبان و ادبیات فارسی  
دانشکده خاور شناسی، دانشگاه پنجاب  
لاهور - پاکستان

## راهنمای نگارش و شرایط پذیرش مقاله

- از نویسندگان و محققان محترم درخواست می شود که در آینده برای انجام سهولت و سرعت در داوری و انتشار به موقع مجله، هنگام ارسال مقاله، نکات زیر را رعایت کنند:
- ❖ - مطلب ارسالی نباید در نشریه دیگر چاپ شده باشد.
  - ❖ - مقاله روی کاغذ A-4 تایپ شود و همراه لوح فشرده آن ارسال گردد.
  - ❖ - لازم است مقاله دارای پنج تا ده کلیدواژه و چکیده فارسی حاوی ۱۰۰ تا ۱۲۰ کلمه باشد.
  - ❖ - فهرست منابع و مآخذ، این فهرست باید در پایان مقاله به ترتیب حروف الفبا و بر اساس اسم نویسنده به صورت زیر تهیه و تنظیم شود:
- کتاب: نام خانوادگی نویسنده، نام (سال انتشار)؛ عنوان اثر؛ مصحح (مترجم، ...)، نوبت چاپ، محل انتشار: ناشر.
- مقاله: نام خانوادگی نویسنده، نام؛ (عنوان مقاله، نام مترجم، نام مجله؛ دوره یا سال، شماره (و در داخل پرانتز تاریخ)، شماره صفحه آغاز و پایان مقاله.
- ❖ - ارجاع صحیح و علمی - این ارجاعات باید در داخل متن و در داخل پرانتز و به صورت زیر درج شود: (نام خانوادگی نویسنده، نام، سال انتشار اثر: شماره صفحه)
  - ❖ - یادداشت های مقاله در پایان مقاله و قبل از فهرست منابع و مآخذ درج شود.
  - ❖ - مشخصات نویسنده مقاله:
- نام و نام خانوادگی؛ مرتبه علمی؛ شماره تلفن؛ نشانی محل کار یا منزل؛ نشانی پست الکترونیک.
- ❖ - مسولیت مطالب بر عهده نویسنده است.
  - ❖ - دفتر مجله در جرح و ویرایش مطالب آزاد است.
  - ❖ - کلیه مقالات مندرج در مجله دست کم پس از تایید دو داور چاپ می شود.
  - ❖ - ارسال متن اصلی و همراه متن ترجمه شده ضروری است.
  - ❖ - استفاده از مطالب "سفینه" با ذکر منابع آزاد است.
  - ❖ - مقالات ارسالی به دفتر "سفینه" برگردانده نخواهد شد.

## فہرست مطالب

### مقالات فارسی:

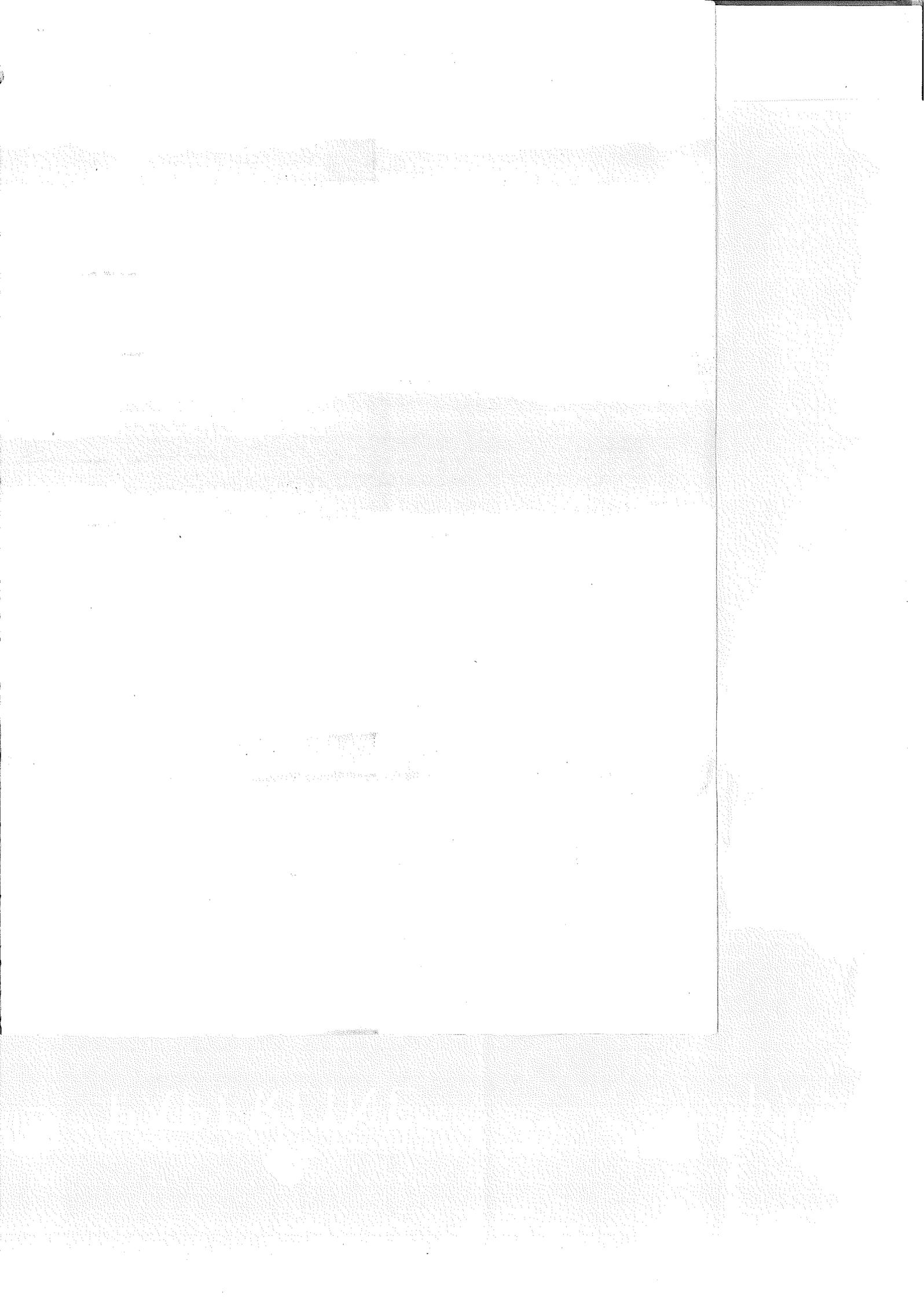
- ۱۶-۵۰ تحلیل از تکملة التكملة و دست نویس های عربی و فارسی / دکتر قاسم صافی (ایران)
- ۵۱-۱۷ تذکرہ مجمع النفايس خان آرزو در نگاه ناقدان / دکتر مهر نور محمد خان
- بررسی تاریخ فرهنگ شبه قاره هند / دکتر محمد مهدی توسلی / دکتر مهدی فلاح ماهنه /
- ۷۱-۵۳ دکتر عزیز الله پور (ایران)
- ۷۸-۷۳ آثار خجسته خجندیان در پاکستان / دکتر عارف نوشاهی
- ۱۰۴-۷۹ بررسی سبک سروده های فارسی اقبال / دکتر عبدالکریم علی جرادات (اردن)
- ۱۱۴-۱۰۵ اخوند محمد قاسم هالایی / دکتر شهلا سلیم نوری
- ۱۲۱-۱۱۵ بررسی احساسات و عواطف زنانه در شعر فروغ فرخزاد / دکتر محمد صابر

### مقالات اردو:

- ۱۴۸-۱۲۳ هند - ایرانی سفرنامه / دکتر محمد اقبال شاہد و دکتر فرنچسکا اور سینی (انگلستان)
- ۱۵۹-۱۴۹ عربوں کی ادبی اور تعلیمی روایات کے تحول میں ایرانی اثرات / دکتر عبدالشکور چوہدری
- ۱۶۵-۱۶۱ دی ویسٹ لینڈ پر ایک نظر / ڈاکٹر ناہید شاہد

### مقالات انگلیسی:

- 5-14 Constant Cultural Relations Between Iran and Sub-Continent  
Dr. Haj Seyed Javadi (Iran)
- 15-34 Traces of Ancient Iran in the Poetry of Ahmad Shamlou  
Dr. Muhammad Nasir
- 35-42 خلاصہ مقالات بہ انگلیسی / دکتر محمد ناصر



## تحلیلی از تکملة التکمله و دست نویس های عربی و فارسی

### مجموعه دکتر نبی بخش خان بلوچ

دکتر قاسم صافی\*

مدیر مجله کتابداری

کتابخانه مرکزی، دانشگاه تهران، ایران.

#### چکیده:

در سال ۱۳۸۳ شمسی برای نگارنده این سطور توفیق حاصل شد که با پروفیسور دکتر نبی بخش خان بلوچ یکی از بزرگان علم و تحقیق پاکستان و یکی از استوارترین ستون های فارسی این دیار، دیدار کنم و با خلیقات و افکار و خدمات علمی او آشنا شوم و در خصوص آخرین دستاورد های علمی و ادبی و چندین متن کهن عربی و فارسی و اردو که به اهتمام وی تصحیح و منتشر شده گفتگو هایی انجام دهم. در صدد بودم که در فرصتی مناسب درباره زندگی نامه و خدمات علمی و فرهنگی ایشان مطلبی بنویسم که جناب طالعی از بزرگداشت علامه شهیر شیخ آقا بزرگ تهرانی خبر داد و پیشنهاد کرد به این مناسبت، موضوعی تحریر و تقدیم کنم.

تقدیر چنین بود که به یمن گرامیداشت خدمات و زحمات گرانبهای صاحب کتاب ارزشمند الذریعه که در سطح بهترین مجموعه کتاب شناسی های اسلامی است، از این شخصیت بلند پایه و تربیت یافته فرهنگ فارسی و متن پژوه گران قدر معاصر در آن سوی مرز های ایران یادی کنم و مجموعه های ارزشمند او و چگونگی تنظیم و تدوین آنها که به همت نام

آوران دیگر در عرصه فهرست نگاری و متن پژوهی فراهم شده، به پژوهندگان طریق علم و دانش شناسانده شود.  
کلید واژه ها: دست نویس ها ، تکمله التکمله ، نبی بخش خان بلوچ.

مجملی بر احوال و آثار نویسنده :

نویسنده "تکمله التکمله" و صاحب گنجینه با ارزش "دست نویس های عربی و فارسی" دکتر نبی بخش خان بلوچ ، در ۱۶ دسامبر ۱۹۱۷ میلادی به دنیا آمد، سالهاست در ناحیه قدیمی دانشگاه معتبر سند در حیدرآباد اقامت دارد. تلاش و سخت کوشی ، اعتماد به نفس ، استقلال رأی و پرهیز از تقلید، جزء ویژگی های این دانشور برجسته است. او شخصیتی است دارنده فضایل و کمالات و برد بار و منظم که عمری را در راه تحقیق و تدریس و تألیف و مدیریت و خطابه سپری کرده است و از آن گروه انسان هایی است که کار را عبادت می داند و زندگی خود را تمام وقت در این عبادت، گذرانده و می گذراند و با وجود کهولت سن هنوز آمادگی دارد در راه گسترش دانش و فن و ادب قدم بردارد. شادابی در چهره اش نمایان است. نبی بخش خان ، از شاگردان ممتاز ادیب مولانا دین محمد فیروز شاهی (متوفی ۱۳۹۳ق) مترجم معروف شش دفتر کامل مثنوی به نام اشرف العلوم است. تحصیلات عالی را در رشته عرب و تاریخ در دانشگاه اسلامی علی گره (هند) به تکمیل رسانیده و دوره دکتری در رشته آموزش و پرورش را در دانشگاه کلمبیا نیو یورک به پایان برده است. او ضمن تدریس، مدیریت بسیاری از دانشگاه ها و مؤسسات آموزشی پاکستان را عهده دار بوده است، نظیر مدیریت مرکز تحقیقات و آموزش دانشگاه سند (۷۶ - ۱۹۶۲م)، ریاست دانشگاه سند (۷۶ - ۱۹۷۳م)، معاون وزارت آموزش عالی (۷۷ - ۱۹۷۶م)، ریاست کمیسیون ملی تاریخ و فرهنگ (۱۹۷۹م)، ریاست دانشگاه بین المللی اسلامی اسلام آباد (۸۲ - ۱۹۸۰م)، مشاورت سازمان ملی هجره (۸۹ - ۱۹۸۳م)، و اکنون از سال ۱۹۹۰م، استاد ممتاز کرسی آی. آی. در دانشگاه سند حیدرآباد است. (۱)

نبی بخش خان ضمن انجام وظایف اداری و آموزشی ، از کارهای تألیفی و تحقیقی غافل نمانده و آثار و تصنیفات پرارزشی پدید آورده است و چندین متن کهن عربی، فارسی و اردو به اهتمام و تصحیح از او نیز منتشر شده است ، از جمله :

مثنوی بیگلار نامه (فارسی)، سروده ادراکی بیگلاری، چاپ حیدرآباد سند، ۱۹۸۰م؛ فتح نامه سند معروف به چچنامه (فارسی) تألیف علی بن حامد بن ابی بکر کوفی، چاپ اسلام آباد، ۱۹۸۳م؛ جواهر لغات (فرهنگ سندی به فارسی) تألیف آخوند عباسی، حیدرآباد سند، ۱۹۹۳؛ باقیات از احوال کلهورا (فارسی)، کراچی، ۱۹۹۶م؛ تاریخ بلوچی (فارسی)، تألیف عبدالمجید جو کھپه بکری، کراچی، ۱۹۹۶م؛ غرہ الزیجات (عربی)، تألیف ابو ریحان بیرونی؛ لب تاریخ سند از خان بهادر خان، کراچی، سند ادبی بورد، ۱۹۵۹م؛ تحفة الکرام، تألیف میرعلی شیر قانع تتوی، ترجمه مخدوم امیر احمد، حیدرآباد، سند ادبی بورد، ۱۹۹۵م. (۲)

آخرین تحقیق و تصنیف دکتر نبی بخش در وقتی که او را دیدم (۱۳۸۴ شمسی) و روی آن کار می کرد، تکملة التکملة بود. مسوّدہ های کتاب را در منزل ایشان دیدم و در مواردی، مشورت هایی دادم. یکسال و نیم بعد نسخه تاپ شده آن را برایم فرستادند که ویرایش کنم و توفیق امعان نظر را در آن یافتم و خوشبختانه در اواخر سال ۲۰۰۷م در سلسله انتشارات دانشگاه سند به زیور طبع در آمد.

دکتر نبی بخش، از ممالک مختلف دیدار کرده و در اواسط زندگی به ایران نیز سفر داشته است و با برخی از بزرگان و دانشوران ایران نظیر استاد بدیع الزمان فروزانفر و دکتر عبدالحسین زرین کوب هم سخن بوده و ارادتی خاص به آنان دارد. وقتی من خاطره یا نشانی از بزرگانی که او می شناخت بیان می کردم، وجود وی سرشار از نشاط می شد. او ضمن گفتگو با عشقی وافر، از سخنوران و رجال علم و ادب ایران به ویژه سعدی و حافظ و خیام و مولانا یاد می کرد و در خصوص مسائل و آرزو هایی که برای توسعه زبان و فرهنگ فارسی در نظر داشت، صحبت می کرد و درد مندانه به چگونگی خاموش شدن تدریجی فروغ زبان فارسی اشاره می کرد و انتظار داشت که شرایط مراکز فرهنگی و نمایندگی های ایران در خارج برای حضور و همکاری اهل دانش و ادب مساعد باشد.

به هر حال در فرصت تنگ و مجال اندک نمی توان بیش از این از احوال و آثار او، به درستی یاد کرد، اما با اشارات اجمالی به دو اثر او، نتیجه زحمات و خدمات وی نمایانده می شود:

#### ۱. تکملة التکملة :

میر غلام علی شیر قانع تتوی ادیب، شاعر و مورخ نامور (متوفی ۱۲۰۳ ق)

در سال ۱۱۷۵هـ به منظور آگاهی از افکار گذشتگان و معرفی موارث فرهنگی و ذخایر فکری سخنوران فارسی گوی که قریب نهمصد سال در شبه قاره بزرگ هند و پاکستان، ترجمان افکار میلیون ها مردم بوده اند، به تدوین مقالات الشعراء پرداخت و در آن فهرست مجموعه ها و دواوین هفتصد تن از شاعران هندوستان و بیشتر سرزمین سند را تا عصر خود، همراه احوال مختصر با ذکر نمونه هایی از اشعار آنان ثبت کرد. (۳) پس از او، مخدوم محمد ابراهیم خلیل مرجع اهل علم و ادب و سلوک و طریقت (متوفی ۱۳۱۷ق) با تفحص و تحقیق در احوال سخنوران، تکمله و تتمه ای بر آن نگاشت و احوال و اشعار هشتاد و یک سخن سرای دیگر سرزمین سند را در نهایت اختصار در آن آورد و بدین ترتیب حلقه مهم تاریخ ادب فارسی در سند را که می رفت ناپدید شود، دامنه دار کرد. استاد پیر حسام الدین راشدی (متوفی ۱۹۸۲ م) که همت و جهد او در راه علم و ادب و توسعه زبان فارسی بر اهل تحقیق و نظر پوشیده نیست، به بازنگری و تصحیح آن تکمله پرداخت و با تهیه مقدمه عالمانه و حواشی و تعلیقات و فهرست های لازم، بر رونق آن افزود و آن را به زیور طبع بیاراست. (۴) او روزگاری به تصحیح و طبع و نشر این کتاب دست یازید که دوره استقلال دیرین هند از میان رفته و روز به روز، زبان فارسی در این سرزمین - که صدها سال زبان فن و دانش های روز و زبان مکاتبه و محاوره بود- به زوال نزدیک شده بود. زوال حکومت دودمان تالپور آخرین حکمران مسلمان فارسی زبان و ادب پرور در سند و آخرین سنگر مقاومت دلیرانه در برابر انگلیسیان (فوریه ۱۲۵۹هـ/۱۸۴۳م) برای زبان فارسی، پیام آور مرگ بود و اگر امثال خلیل و راشدی نبودند، بیم فراموشی کامل این زبان می رفت و سوسویی که امروز در گوشه و کنار این سرزمین می زند، خاموش بود.

پس از محمد ابراهیم خلیل، دکتر نبی بخش خان بلوچ، ادامه کار تکمله الشعراء او را پی گرفت و با شناسایی چهره های دیگری از شاعران، بر آن تکمله ای نگاشت و عنوان آن را تکمله التکمله نام نهاد. بنابر این، تکمله التکمله، عنوان تذکره ای است مکمل تذکره های دیگر درباره احوال مختصر و آثار مهم ۱۷۶ شاعر و سخنور فارسی گوی سرزمین سند که در ناحیه سند تولد و پرورش یافته اند و یا از نواحی مختلف به ویژه از ایران راهی این دیار شده و استعداد های خود را شکوفا ساخته و از خود اشعار و دیوان هایی به یادگار گذاشته اند.

این کتاب با یاد داشت کوتاه مؤلف با عنوان معذرت مصنف، حاوی موضوع کتاب و قدر دانی از همکاری هایی که در خلق این اثر با او شده آغاز می شود و سپس مقدمه ای مبسوط از مؤلف آورده شده و در آن به سابقه و تاریخچه موضوع کتاب، چگونگی منابع در این زمینه، روش تحقیق و نحوه تنظیم کتاب و احوال و آثار مختصر مؤلف مقالات الشعرا و مصنف تکملة مقالات الشعرا و دیگران پرداخته شده است. مجموعه کتاب مشتمل بر ۴۲۴ صفحه است. (۵)

شیوه ای که مؤلف برای تنظیم بیان احوال شعرا برگزیده بدین قرار است: شعرای تا قرن یازدهم هجری (۱۵ شاعر) مانند: فتح محمد صدیق، محمد مخلص رضایی، میر محمد فهیم، مولانا محوی اردبیلی، میر محمد هاشم طباطبایی، میر نعمت الله شیرازی و دیگران.

شعرای قرن یازدهم و دوازدهم (۲۱ شاعر) مانند: باغ علی خان خائف، سید علی طباطبایی (مشتاق)، میان سرافراز خان عباسی، میرزا محمد علی حیدر آبادی، نور الله شاه رضوی نصرپور و دیگران:

شعرای قرن دوازدهم و سیزدهم (۲۷ شاعر)، مانند آخوند محمد قاسم ساونی، حیات خان نظامانی، سید محمد راشد، صاحب رای آزاد، مخدوم عبدالواحد سیوستانی، میر سهراب خان تالپور (مسکین)، میرزا خسرو بیگ، نور محمد بوبکانی و دیگران.

شعرای قرن سیزدهم هجری (۳۴ شاعر) مانند: پیر امام الدین مجددی سرهندی شکارپوری، آخوند نور محمد ساونی، پیر پاگاره سید علی گوهر شاه، پیر نصیر الدین نوشهرایی، غلام محمد خان لغاری، فیروز خان مری، محمد عارف (صنعت)، میر حسین علی خان تالپور و دیگران.

شعرای قرن سیزدهم و چهاردهم (۶۰ شاعر) مانند: آخوند احمد ساونی، بهاء الدین ماتهلوی (بهایی)، پیر پاگاره سید حزب الله شاه (مسکین)، حافظ حامد تکهرایی، حافظ محمد هارون (دلگیر)، حکیم مولوی محمد صادق رائیپوری، عبدالغفور همایونی (مفتون)، شمس الدین (بلبل)، محمد حسین جان سرهندی، مولوی عطا مهیسرای (عطا)، میر علی نواز (علوی)، و دیگران.

شعرای قرن چهاردهم و پانزدهم (۱۹ شاعر) مانند: عبدالرحمن پتافی (ضیایی)، علی محمد مهیری، غلام رسول جان سرهندی، غلام حسین سجاروی

(مشتاق)، محمد اسماعیل جان سرهندی (روشن)، میر گل محمد مگسی (زیب)، مولوی هدایت الله میمن هالایی، و دیگران.  
چند نکته خاص:

- ۱- یادداشت ناشر و و پیشگفتار و مقدمه مفصل نویسنده، تمامی به زبان سندی نگارش یافته و ضرورت وجود دیباچه ای به زبان فارسی- برای کتابی که حاوی احوال و آثار سخنوران فارسی گوی است- بسیار محسوس است و لازم بود که نویسنده برای کتابی که متن آن به فارسی و مشتمل بر شاعران فارسی گوی است، دست کم یادداشتی مشتمل بر خصوصیات کتاب و روش تدوین و تنظیم آن به فارسی می نگاشتند.
- ۲- شیوه بیان مؤلف در متن کتاب به فارسی رایج در پاکستان نزدیک است و بهتر بود که به شیوه فارسی معمول نزدیک می شد.
- ۳- در آماده سازی این مجموعه سودمند به لحاظ ویرایش کلام و رسم الخط و شکل ظاهری در موقع ویرایش و تصحیح مطبوعه ای، همکاری و توصیه هایی شد که اگر به تمامی، در متن مورد توجه قرار می گرفت، نثر کتاب صورت بهتری می یافت و متن روان تر می شد.
- ۴- حروف چینی، چاپ و صحافی کتاب از نفاست بسیار خوبی برخوردار است و محتوا نشان می دهد که مؤلف محترم کوشیده تا آنجا که مقدور وی بوده، معلوماتی در خصوص محل تولد و تاریخ تولد، موقعیت اجتماعی و آثار سخنوران ذکر کند و منتخباتی از اشعار آنان بیاورد.
- ۵- مقدمه مؤلف علاوه بر راهنمایی کوتاه بر چگونگی تدوین کتاب، نقد و شرح مختصری است در باب ویژگی ها و ارزش اشعار سخنوران با ذکر شواهد، که بر ارزش کتاب افزوده است. لکن همان طور که اشاره کردیم مقدمه به زبان سندی است و نگارش آن صرفاً به این زبان، برای کتابی که متن آن فارسی است، کافی نیست و بسزا بود که به فارسی ترجمه می شد تا برای فارسی زبانان قابل استفاده می گشت.
- ۶- چنانچه مؤلف محترم، فرصت می یافتند که به مقتضای کتاب، نمایه ای از نام شاعران و عنوان کتاب ها و جایها تنظیم می کردند، امر مراجعه به متن

کتاب را از هر جهت برای محققان آسان می کرد، همچنان که این کار را مرحوم حسام الدین راشدی برای تکملة مقالات الشعرا انجام داد. نمونه از متن کتاب بر وجه مثال، برای آشنایی خوانندگان با چگونگی نثر و نگارش، به نقل از صفحات ۳۰۱ و ۳۰۲ نقل می شود:

عبدالغفور همایونی، مفتون:

مولوی عبدالغفور، ساکن قریه همایون از مضافات سکر، شاعر زبان سندی و فارسی بود. در سندی دیوانش مشهور و مطبوع. تخلص مفتون. عالم و فاضل و حکیم حاذق، صاحب فرهنگ طب به نام فرهنگ همایونی را در فارسی مثنوی منظوم کرد و در سال ۱۳۲۴ق به اختتام رسانید. در دیباچه توضیح داده که:

”پوشیده نماند که فهمیدن علم طب، بغیر وقوف بر لغات او متعسر، بلکه متعذر است و هر کتابی که درین باب تصنیف شد، بعضی مصنفان علیهم الرحمه متعرض شده اند که لغات عربی و یونانی را به فارسی ترجمه کرده اند و بعضی لغات عربی و یونانی و فارسی را به لسان هندی مترجم ساخته اند. لیکن اهل سند را از آن چندان فائده نیست. تا الیوم کسی در پی این کار نیفتاده که لغات عربی و فارسی و یونانی را به لسان سند ترجمه نماید که فائده عام جهت اهل این دیار باشد. لهذا این احقر اقرالی الله تعالی درین کار به ترجمه لغات عربی و فارسی و یونانی و هندی به زبان سندی پرداختند“.

او طب محمد بن زکریا رازی را نیز در فارسی مثنوی منظوم کرد. نسخه ای خطی از آن به نظر راقم گذشت که در آن ترجمه متن از ”باب در بیان صداع“ تا ”باب اعیا و تعب“ در مثنوی منظوم بود. زیر عنوان ”در بیان سبب تألیف این اوراق“ نوشت:

یکی روز در فکر بنشسته ام	ز کار جهان جمله بگسسته ام
در آمد به خاطر مرا این خیال	نباشد به دنیا کسی بی زوال
هر آن چیز کآمد به این ملک ما	یقین بر سر او در آید فنا
دلیم گفت با من که عبدالغفور	بود هیچ در هیچ دنیا و زور
کتابی بنا ساز در علم طب	کزو نفع آید به توفیق رب
همه کس ازو نفع گیرند شاد	به نیکی کنندت گهی یاد یاد
بسی فکر کردم که سازم کدام	در افتاد در خاطر ام این مرام
که آن بُرء ساعت کتاب عظام	که با رازیش هست نسبت تمام

به نظم آرمش در زبان دری فشانم درو لعل بر مشتری  
 به نظم آرمش آن چنان دلپذیر که عبرت کند زو صغیر و کبیر  
 کنون ابتدا می کنم در مرام خدا یاورم باد در اختتام

مفتون، پروقار زندگانی به سر کرد و در سال ۱۳۳۶ ق از دارفانی رحلت کرد. تلمیذ رشید شاعر شیرین مقال، گل محمد خان (زیب) این قطعه سرود:

استاذی فاضل همایونی آن شمس زمان شهاب گیتی  
 روپوش چو گشت گفت هاتف "پنهان شد آفتاب گیتی"

از قاضی محمد ابراهیم خلیل ساکن کارره شنیدم که بر حسینه سہل نام مفتون گشت و فراق محرک اظهار احساسات در اشعار شد. در یک بیاض خطی غزلیات فارسی مفتون را دیدم و این انتخاب نمودم.

ای ز نور شمع رویت مهر و مه را روشنی

چیست گر با ما یکی دم برقع از رخ افکنی

سیل زد بر کشت زار عمر من موج گناه

کرد طغیان بر دل من حب دنیا کردنی

هست مفتون بنده تو یا حبیبی دل به جان

"هر که آمد زیر دامانت نصیبش ابمنی"

## ۲- دست نویس های عربی و فارسی:

در گنجینه نبی بخش خان بلوچ که اکنون در آرشیو سند، کراچی (پاکستان) نگهداری می شود، تعداد زیادی دست نویس های اسلامی (فارسی و عربی) وجود دارد که نخستین بار فهرست آن به اهتمام دوست دیرین و فرهیخته دکتر خضر نوشاهی با مقدمه جامع دکتر عارف نوشاهی و سرپرستی و صفحه آرایی و ساخت نمایه ها از آقای احمد رضا رحیمی ریسه در سال ۱۳۸۳ توسط مؤسسه نشر فهرستگان منتشر شده است. دکتر خضر نوشاهی، سال های متمادی (۹۸ - ۱۹۹۱ م) رئیس بخش مخطوطات بیت الحکمه دانشگاه همدرد کراچی بوده و یکی از معدود نسخه شناسانی است که همکاری نزدیک با استاد احمد منزوی در

فراهم آوردن فهرست مشترك نسخه های خطی فارسی پاکستان، اسلام آباد (۹۷) - ۱۹۸۳م) داشته و گزارش صدها نسخه به نام او در دوره ۱۴ جلدی فهرست مشترك ثبت شده است و چندین فهرست مستقل نیز از وی منتشر شده است.

”فهرست دست نویس های عربی و فارسی مجموعه دکتر نبی بخش خان بلوچ“ در دو بخش شامل ۴۸ دست نویس (۴۰ اثر) عربی و ۱۹۹ دست نویس (۱۸۵ اثر) فارسی به ترتیب الفبایی عنوان نسخه ها تنظیم شده است. و در جمع، ۲۴۷ دست نویس (۲۲۹ اثر) معرفی شده است. در مقدمه کتاب ذکر شده که در تهیه این فهرست، از فهرست مشترك نسخه های خطی فارسی پاکستان تألیف آقای احمد منزوی تقلید شده است. بر این اساس، سعی شده تا تاریخ تولد یا تاریخ وفات یا روزگار مؤلف یا تاریخ تألیف آثار مورد بحث ذکر شود و اطلاعات لازم درباره هر اثر و نسخه، از جمله فهرست فصول و ابواب و نام کاتب و تاریخ کتابت و شمار اوراق/صفحات و غیره ارائه شود.

دکتر عارف نوشاهی در مقدمه این فهرست، چندین کتاب را در بخش عربی و فارسی، از جهات مختلف قابل توجه و ارزنده و کمیاب معرفی کرده و اظهار داشته که برخی نسخه ها برای اولین بار به کتاب شناسان و کتاب دوستان معرفی شده است و بعضی از لحاظ کتابت و مهور بودن به مهر افراد مهم و بعضی به لحاظ نسخه های به خط مؤلف و یا اولاد مؤلفان و یا به خط بانوان، ارزش دارند. (۶)

#### شیوه تنظیم و پیرایش:

شیوه ای که برای تنظیم مجموعه دکتر نبی بخش خان بلوچ به کار رفته، با شیوه های دیگر در تدوین کتاب ها و نسخه ها متفاوت است. مؤسسه نشر فهرستگان با استفاده از تجربیات خود، این کتاب را با طراحی جدیدی در مقام نخستین عنوان از مجموعه دست نویس های اسلامی منتشر ساخته و اظهار امیدواری کرده که این مجموعه یکی از چند مجموعه ای است که برای رسیدن به طرح بسیار مفصل ”فهرستگان جهانی دست نویس های اسلامی“ طراحی شده است.

شیوه مورد استفاده در ترتیب و تنظیم این فهرست، موجب شده مجموعه ای زیبا و دلپذیر، کوتاه و فشرده و زودفهم فراهم شود. انتخاب نوع قلم ها برای متن و تیترها و فاصله بین سطور، صورت عنوان گذاری و ترتیب شماره دهی به نسخه ها،

گزینش رسم الخط واحد و نحوه صفحه آرایی و پرهیز از گشاده نویسی و درشت نگاری، وضعیت مطلوبی به این فهرست بخشیده است و حجم کتاب را - که می شد در مقایسه با برخی از فهرست های موجود به چند برابر افزایش داد- به صورتی کم حجم و خوش دست در اختیار پژوهندگان قرار داده است و باید انتظار داشت در تدوین فهرست نسخه ها و کتاب ها، نظایر این رویه در پیش گرفته شود تا مجموعه هایی کم حجم با شکل و صورتی مطلوب و قیمتی مناسب به بازار نشر عرضه گردد.

شیوه نوین به کار رفته در این فهرست بدین قرار است:

- الف. در ابتدای هر مدخل، نام کتاب ذکر می شود. در سمت راست آن، شماره پیاپی می آید که پیشنهاد مؤسسه است؛ تمامی ارجاعات در این فهرست (در نمایه ها و ...) به این شماره است. در سمت چپ نام کتاب، که نسخه یا همان شماره بازبایی نسخه در مجموعه مورد نظر آمده است. این شماره همیشه به لاتین ذکر می شود. اگر فهرست به گونه ای تالیف شده که در آن نسخه های متعدد از یک اثر به دنبال هم ذکر شده باشد، تمام کدها در سمت چپ نام اثر، در کنار هم می آید و در ابتدای معرفی خصوصیات آن نسخه خاص نیز، در داخل ( ) تکرار می شود.
- ب. پس از نام کتاب و شماره آن، نام مؤلف، گرد آورنده، شارح و ... می آید و به دنبال آن به سال تولد و مرگ یا دوره زندگانی او اشاره می شود.
- ج. در بخش بعد، تاریخ تالیف و سبب تالیف اثر می آید.
- د. سپس کتاب شناسی اثر و نکاتی چون موضوع، شیوه بخش بندی و ... ذکر می شود.
- ه. پس از آن آغاز و انجام نسخه ذکر می شود. مطالب نقل شده از دست نویس ها با قلمی مجزا چیده می شود تا متمایز از مطالب دیگر باشد. این مطالب بدون دخل و تصرف رسم الخطی، ویرایشی و تصحیحی درج شده اند تا نشانگر شیوه کتابت نسخه باشند.
- و. در قسمت بعدی به مشخصات نسخه شناسی به ترتیب زیر پرداخته می شود: خط، کتابت، تاریخ کتابت، محل کتابت، جدول بندی و ...

تزیینات نسخه، شمار سطرها، ستون، برگ ها، مهر و مالکیت و ...

ز. در بخش پایانی به منابع دیگر (کتاب شناسی ها و فهرست ها) ارجاع داده می شود.

ح. دست نویس های مکرر از يك اثر به ترتیب تاریخ کتابتشان تنظیم می شوند.

ط. برای برجسته کردن کلمات کلیدی مانند مؤلف، آغاز، خط، کتابت، تاریخ کتابت و ... این کلمات با حروف سیاه و عمدتاً در آغاز پاراگراف حروف چینی شده اند تا جست و جو آسان تر گردد و نیز سعی شده تا تمام جملات توصیفی و طولانی مؤلفان به عبارات کوتاه و موجز تبدیل شود.

ی. از مزایای دیگر این فهرست، تهیه نمایه های مفصل و گوناگونی است که امر مراجعه و پژوهش را برای محققان آسان می سازد. این نمایه ها عبارتند از:

۱- نمایه های دست نویس ها (در صورتی که فهرست به صورت موضوعی باشد).

۲- مؤلفان،

۳- کاتبان

۴- خط

۵- محل کتاب

۶- دست نویس های تاریخ دار به ترتیب

#### تاریخ کتابت

۷- مهرها و مالکیت ها

۸- موضوع

۹- بخش بندی کتاب ها

۱۰- آغاز، انجام و انجامه ها. دو نمایه آغاز

ها و انجام ها و بخش بندی کتاب ها، از نمایه هایی اند که در تاریخ فهرست نویسی، تقریباً برای نخستین بار در این مجموعه آماده سازی می شوند و به نظر بنده ضرورتی ندارد و کاری مضاعف و تکراری است.

## حواشی و منابع:

- ۱- آی آی قاضی مخفف امداد علی قاضی بنیان گذار دانشگاه سند و از بزرگان و فرهیختگان پاکستان.
- ۲- نگاه شود به سفرنامه سند. قاسم صافی، دانشگاه تهران، ۱۳۸۵، ص ۴۷۶؛ فهرست دست نویس های عربی و فارسی مجموعه نبی بخش خان بلوچ، تهران، مؤسسه نشر فهرستگان، ۱۳۸۳، ص ۱۷.
- ۳- برای تفصیل بیشتر رجوع کنید به تعلیقات پیر حسام الدین راشدی در تکمله مقالات الشعرا اثر مخدوم خلیل، کراچی، سندی ادبی بورد، ۱۹۵۷.
- ۴- در مقدمه تکمله مقالات الشعرا، ص ۳۳ آمده است که میر مائل فرزند میر قانع تذکره ای با عنوان "مجمع البلغا" تدوین کرد و در آن، احوال شعرای ما بعد پدر را تا زمان خود آورد و بعد از آن، مخدوم خلیل احوال بقیه شعرا را تا عصر خود نوشت.
- ۵- تکملة التکمله. تحقیق و تصنیف نبی بخش خان بلوچ، حیدرآباد، سند یونیورسٹی، ۲۰۰۷م.
- ۶- فهرست دست نویس های عربی و فارسی مجموعه دکتر نبی بخش خان بلوچ، تهیه و نگارش خضر نوشاهی، زیر نظر عارف نوشاهی، تهران، مؤسسه نشر فهرستگان، ۱۳۸۳.



## تذکره مجمع النفایس خان آرزو در نگاه ناقدان

دکتر مهر نور محمد خان\*

استاد گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه ملی زبانهای نوین

اسلام آباد.

### چکیده:

سراج الدین علی خان آرزو (م ۱۱۶۹ق/ ۱۷۵۵م) یکی از نوابع علمی است که در سر زمین مردم خیز و ادب پرور شبه قاره پاکستان و هند به ظهور رسیدند. وی یک شخصیت بزرگ علمی و ادبی آن عصر بود. آرزو نه تنها شاعر و ادیبی قادر الکلام بود بلکه در زبان شناسی، فرهنگ نویسی، شعر شناسی، شرح متون، نقد ادبی و تذکره نویسی نیز کاملاً از رموز فن آگاه بود. اگرچه وی در رشته های مختلف ادبی آثار بزرگ و شگرف پدید آورد که محیط و اشخاص عصر خود را تحت تأثیر قرار داد و تا مدتها بر محافل ادبی حاکمیت پیدا کرد اما در صورت تألیف مجمع النفایس او یک شاهکار ادبی پدید آورد که در محیط ادبی پس از خود تأثیری ژرف بر جای گذاشت. مجمع النفایس در ادب فارسی جایگاه بلندی دارد و یکی از معتبرترین تذکره های فارسی می باشد.

کلید واژه ها: سراج الدین علی خان آرزو، تذکره مجمع النفایس،

نقد و بررسی

خان آرزو در مجمع النفايس راجع به احوال و آثار شاعران به ویژه سراینندگان معاصر چنان جامع و فراگیر اطلاعاتی فراهم کرده است که بر مبنای آن می توان این تذکره را دایرة المعارف ادب فارسی به حساب آورد. مجمع النفايس تنها تذکره احوال و تراجم شاعران نیست بلکه بهترین نمونه نقد ادب فارسی نیز هست. مجمع النفايس يك تذکره انتقادی است و جنبه انتقادی آن بسیار قابل توجه است. مؤلف آن نه فقط در انتخابی که از دواوین شعرا کرده است ذوق و قریحه نقادى نشان داده است بلکه در جای جای تذکره خویش، آشکارا به نقد و بحث در اشعار نیز پرداخته است. آنچه در مورد نقد شعر در این تذکره آمده است هم از حیث دقت نظر و هم از جهت صراحت بیان در زبان فارسی بی سابقه است. نقد آرزو از صراحت کم نظیری برخوردار است. تهور و صراحتی که وی در نقد به کار می برد، مایه شگفتی و تحسین اهل فن است.

از مطالعه مجمع النفايس بر می آید که آرزو درك سبك شناسانه بسیار عمیقی داشته است. نگاه دقیق و نکته سنج آرزو قابل ملاحظه است. وی سروده های شاعران را محك زده، سبك و شیوه سخنوری آنان را ارزیابی می کند و در بعضی موارد تذکر می دهد که گوینده از سبك کدام شاعر متأثر است. او اشعاری را که نمی پسندد نقد، رد و حتی اصلاح می کند و آنچه را که به نظر او صایب و بهتر است نشان می دهد.

یکی از امتیازات تذکره مجمع النفايس نقد برخی گفته های تذکره نویسان دیگر است. آرزو اگرچه در تألیف مجمع النفايس از تذکره های دیگری مانند عرفات العاشقین تقی اوحدی، تذکره نصر آبادی و تذکره تحفه سامی و غیره بهره برده است، ولی بر بعضی اقوال آنها ایراد گرفته و آنچه را خود تحقیق و تفحص نموده بر آنها اضافه کرده است.

از مهم ترین ویژگی های دیگر این تذکره آن است که آرزو وقتی به موازنه می پردازد و دو اثر یا دو سراینده را مورد مقایسه قرار می دهد بی طرفی خاص را مراعات می کند. اشتباهات آنها را درباره زبان، روزمره و معنی شعر نشان می دهد، و در عین حال آنچه درست و بهتر بوده آن را ذکر می کند؛ مثلاً در ضمن احوال رفیع الدین حیدر معمایی شعر زیر وی را چنین ارزیابی می کند:

زود تسليم شوای خسته ، گران جانی چيست؟  
گر نيايد به عيادت ، به عزا می آيد

فقير آرزو گويد که اين معنی را امير خسرو ، عليه الرحمة ، بهتر از او بسته . چنان  
که می گويد:

کششی که عشق دارد نگذاردت بدین سان  
به جنازه گر نیایی به مزار خواهی آمد

آرزو درباره بیت زیر محمد رضای مشهدی چنین داوری می کند:

رهروانی که نظر بر قدم دل بستند  
چون شرر بر نفس سوخته محمل بستند

فقير آرزو گويد که اين از ناصر علی است بعينه و بيت او اين است:

برق تازان فنا تا کمر دل بستند  
چون شرر بر نفس سوخته محمل بستند  
و مصراع اول ناصر علی به مراتب بهتر از مصراع رضاست .

خان آرزو در ترجمه حال خواجه عماد الدین فقیه کرمانی ، بیت زیر وی را  
چنین ارزیابی می کند و آنچه بهتر است ، آن را نشان می دهد .

دل عکس رخ خوب تو در آبجو چو دید  
فرياد بر آورد که ماهی ماهی

فقير آرزو گويد که لطف اين بيت مبتدل است . امير خسرو و عليه الرحمة گويد .

ماه من گر به تماشا به لب بحر آيد  
ماهیان شور بر آرند که ماهی ماهی

آرزو در مورد بیت زیر فضولی بغدادی چنین اظهار نظر می کند:

طیب عشق علاجی به غیر صبر نکرد  
 ولی کشنده تر از درد بود در مانش  
 و به گمان فقیر آرزو به جای " صبر " لفظ " مرگ " مناسب مذاق عاشق است  
 لیکن ابهام از میان می رود. در این صورت همان مناسب است.  
 وی در ذیل میریحیی کاشی اشعار سه گوینده را چنین مقایسه و ارزیابی می کند:

نی مرغ خانگی است ، بهر آب خوردنی

زاهد دو چشم خود به هوا می کند، چرا؟

فقیر آرزو گوید که این معنی مبتذل است. چنان که مجد الدین علی قوسی  
 شوستری نوشته که سخن سنجان هند می گویند که امیر خسرو علیه الرحمه بیتی  
 گفته که مثل آن در بیست و چند هزار بیت خمسۀ نظامی نتوان یافت ، و آن این  
 است:

قطره آبی نخورد ما کیان

تا نکنند رو به سوی آسمان

و این کمال بی انصافی ایشان است.

در مجمع النفایس از این گونه موارد دهها نمونه وجود دارد که دلیل بارز  
 کمال مهارت خان آرزو در نکته سنجی و شعر شناسی است.  
 از این شواهد بر می آید که انصاف ادبی خان آرزو قابل توجه و تحسین  
 است. وی سخن سنجی با انصاف و صاحب ذوق و قریحه برای ارزیابی شعر و ادب  
 است. نظرات وی بر انصاف و ذوق بی طرفی استوار است و داوری های او بسیار  
 سنجیده و عادلانه است. وی در برخی موارد در تایید نظر خود ، ابیاتی از  
 سخنگویان متقدم و توانا به طور شاهد نیز می آورد.  
 هر چند در این دوره (که آرزو می زیست) نقد ضعیف بود لیکن توجه آرزو  
 به نقد صریح و عاری از رو دروایستی در خور توجه است. نوع برداشت وی منظم تر  
 و به نقد واقعی نزدیک تر است. او اشعار را بی تعصبانه و بی طرفانه از جنبه های گونا  
 گون بررسی می کند و بعد از توصیف شعر به ارزیابی و تعیین درجه مطلوبیت و  
 زیبایی آن می پردازد که نوعی نقد ارزشی می باشد. بدین طریق خان آرزو منشا

تحولی بارز در نقد ادبی فارسی شده است. و می توان وی را پیشتاز نقد ادبی به سبک واقعی در فارسی دانست.

مجمع النفایس گذشته از روشن کردن گوشه های ادبی گذشته، جلوه هایی از زندگی اجتماعی مانند مشکلات و محرومیت های اجتماعی، شیوه معیشت و وضع اقتصادی و طرز فکر مردم آن زمان را در خود منعکس کرده است. آرزو در طی ذکر احوال شعرا، اوضاع و احوال اجتماعی و مسایل سیاسی، فرهنگی و حتی اقتصادی آن دوران را تذکر می دهد و راجع به آن مسایل اظهار نظر می کند. با توجه به این ویژگیها، مجمع النفایس تنها تذکره احوال شاعران نیست بلکه از مآخذ مهم ادبی، تاریخی و فرهنگی نیز به شمار می آید و به خاطر داشتن اطلاعات فراوان درباره فرهنگ و تمدن و وقایع مهم تاریخی در قرن دوازدهم هجری ارزش زیادی دارد.

با وجود این عظمت و سترگی مجمع النفایس، متأسفانه ملاحظات دکتر محمد باقر در مورد این اثر مایه حیرت است. به عقیده دکتر محمد باقر، مجمع النفایس تذکره نیست بلکه شکل پیشرفته بیاض است زیرا آرزو در تألیف آن نه ترتیب زمانی را مراعات نموده و نه برای ضبط سنوات وقایع اهتمام ورزیده است. چون آقای دکتر محمد باقر، ذوق تاریخی میر غلام علی آزاد بلگرامی، مؤلف تذکره های "سرو آزاد" و "خزانۀ عامره" را بسیار عالی و سنجیده می داند، به احتمال قوی، این تفکر در ذهن ایشان، از گفته زیر آزاد بلگرامی در تذکره "خزانۀ عامره" نشأت گرفته است:

(آرزو) ... هر چند متوجه تحریر احوال شعرا و ضبط تاریخ ولادت و وفات و سنوات وقایع و ذکر شعرا به ترتیب زمان نیست و ظاهر است فرق در بیاض و تذکره همین باشد که بیاض تنها اشعار دارد و تذکره احوال و اشعار هر دو را دارد (خزانۀ عامره، ص ۱۱۸).

درست است که در حیات آرزو، آزاد بلگرامی با ایشان رابطه و مکاتبه داشته است اما او از لحاظ گرایش ذهنی، در گروه مخالفین آرزو و حامیان شاعر ایرانی مهاجر، شیخ حزین لاهیجی قرار داشت. همین است که برخی از اعتراضات خان آرزو را که بر اشعار حزین لاهیجی وارد ساخته بود، در تذکره خود، خزانۀ عامره پاسخ گفته و از حزین دفاع نموده است. لازم به ذکر است که خزانۀ عامره بعد از وفات خان آرزو در سال ۱۱۷۶ ق/ ۱۷۶۲ م تألیف شده است. چون اکنون

هیچ نوع رو دروایستی یا مجامله در میان نبود، آزاد بلگرامی این گونه اظهار نظر کرده و بی شک این گفته خزانۀ عامره، عاری از شائبه آن معارضه و مشاجره ادبی نیست که در آن روزگار بین خان آرزو و شیخ حزین و حامیان آنها برپا بود.

«اگر ما به روایت و سنت عمومی تذکره نویسی نگاه افکنیم، اکثر تذکره ها به همین اسلوب نوشته شده اند که در مجمع النفایس وجود دارد. کمتر تذکره ای هست که به ترتیب زمانی نوشته شده باشد. تذکره نویسان بر اساس تخلص، به ترتیب حروف تهجی تذکره می نوشتند. عموماً خواننده با تخلص شاعر آشنایی دارد و توسط همان تخلص از تذکره ها احوال و تراجم را جستجو می کند» (عارف نوشاهی، مجله پیغام آشنا، شماره ۲۳، دسامبر ۲۰۰۵م، ص ۱۴۵).

در مجمع النفایس نیز آرزو همین روش را به کار برده است و به ترتیب الفباء، از روی حرف اول تخلص یا نام، شاعران را ذکر کرده است.

تا آنجا که به تفحص و جستجو در مورد احوال و تراجم شعرا مربوط است این طور نیست که آرزو اصلاً بدان اهتمام آن نورزیده است طبق گفته دکتر محمد باقر، خان آرزو تقریباً تمام عمر در تألیف مجمع النفایس مشغول بوده است. به عقیده دکتر ریحانه خاتون، مؤلف کتاب احوال و آثار سراج الدین علی خان آرزو، تألیف مجمع النفایس در سال ۱۱۲۹ق آغاز شده بود (صفحه ۱۴۸)، لذا تدوین و تشکیل این تذکره، رویکرد عمدی و شعوری آرزو بوده است و آن را به هیچ وجه نمی شود حمل بر سهل انگاری یا بی دقتی وی کرد.

تذکره نگاران ایرانی احوال و تراجم شعرای متقدمین را از پیش به تفصیل نوشته بودند، اما به علت عدم دستیابی به اطلاعات یا رویه سرد مهری، اشعار شعرای شبه قاره را «مزخرف و لاطایل» به حساب آورده، از آوردن شرح حال آنها اجتناب می ورزیدند. چون آرزو مدافع زبردست شعر و ادب فارسی در شبه قاره بود، بنا بر این وی به جای بازگو کردن مطالب نوشته شده درباره شاعران سلف، توجه خود را بیشتر به منعکس کردن احوال و اشعار شاعران معاصر مبذول داشت. بدین طریق وی نه تنها در مورد جمع آوری احوال و اشعار زیادی از شعرای معاصر به ویژه سرایندگان شبه قاره فرصت یافت بلکه برای نشان دادن بهتر مقام ادبی آنها نیز اهتمام ورزید. بی شبهه، امتیاز عمده مجمع النفایس در همین است که مؤلفش به معاصران و نزدیکان به عصر خود نظر خاصی داشته است.

راجع به ذوق شعری و قریحه شعر شناسی آرزو نیز ملاحظات دکتر محمد باقر قابل تأمل است. از مروری در مجمع النفايس می توان دریافت که آرزو درك شعر شناسانه بسیار عمیقی داشت. دکتر جمیل جالبی، خان آرزو را يك شخصیت عظیم علمی و ادبی آن عصر می داند و می گوید: "وی شاعر شاعران و ناقد ناقدان بود... در فن شعر نظر وی در سراسر شبه قاره مستند دانسته می شد. سرایندهگان فارسی و ریخته (اردو) گویان دهلی رأی ایشان را به مثابه حدیث قدسی به حساب می آوردند. شعرا و اهل علم و ادب کلام و مسوده های خویش را برای اصلاح پیش وی می فرستادند. (تاریخ ادب اردو، جلد دوم، چاپ سوم، انتشارات مجلس ترقی ادب، ۱۹۹۴م، ص ۱۵۳، ۱۶۳).

به نظر دکتر شفيعی کدکنی نکته سنجی و شعر شناسی آرزو مایه حیرت اهل فن است. وی خان آرزو را "منتقد بزرگ زمانه و سبک شناس بی همتای قرون" (شاعری در هجوم منتقدان، چاپ نشر آگه، تهران، ۱۳۷۵ ش، صفحه ۶۴) می خواند و می نویسد: "باید آفرین گفت بر این حد از هوشیاری و غریزه شعر شناسی و سبک شناسی این ادیب و ناقد بزرگ که آنچه گفته از سر کمال آگاهی و دقت در تحولات گام به گام سبک های شعر فارسی است" (شاعری در هجوم منتقدان، ص ۴۴).

دکتر شفيعی کدکنی در جای دیگر، سراج الدین علی خان آرزو را "آگاه ترین ادیب در شناخت مسائل سبکی و سبک شناسی" می داند و می گوید: "... تا آنجا که اسناد موجود زبان فارسی نشان می دهد در طول تاریخ ادبیات فارسی هیچ يك از شاعران و ادیبان دوازده قرن دوره اسلامی و در تشخیص مسایل سبک و سبک شناسی به پایه سراج الدین علی خان آرزو نمی رسند. اگر مجموعه اظهارات دیگران را در باب سبک، در يك کفه ترازو قرار دهیم و ملاحظات آرزو را در کفه دیگر، به احتمال قوی، کفه او به تنهایی سنگین تر از مجموعه حرفهای دیگران در طول تاریخ خواهد بود. (مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه فردوسی، مشهد، ایران، شماره ۱۴۱، سال ۱۳۸۲ ش، صفحه ۱).

آرزو نه فقط انتخابی که از دواوین شعرا کرده است، ذوق شعر شناسی وی را نشان می دهد بلکه بیانگر قریحه نقادی او نیز هست و او در جای جای مجمع

النفایس به نقد و بحث در اشعار پرداخته است.

دکتر محمد باقر، تعداد شاعرانی که احوال و تراجم آنها در مجمع النفایس ذکر شده است را در حدود یک هزار و چهار صد یا پانصد گفته اند، در حالی که در مجموع سه مجلد "مجمع النفایس"، که به اهتمام مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، اسلام آباد انتشار می یابد، از بالغ بر یک هزار و نهصد و پنجاه شاعر و گوینده مشهور و غیر مشهور نام برده شده است. به احتمال قوی، جناب دکتر محمد باقر، فهرست خود را از نسخه ای آماده کرده اند که ناقص بوده و در آن اسامی شاعران زیادی افتاده است.

مناسب است در این گفتار به یکی دو مطلب دیگر نیز اشاره شود. یکی این که خان آرزو در مجمع النفایس در ذیل والہ داغستانی، ضمن یاد آوری تذکره وی "ریاض الشعرا" نوشته است که: "بعد از نوشتن این نسخه، تذکره مذکور به نظر آمد و الا این همه درد سر نمی کشید" آیا درست است یا آرزو این حرف ها به طور تعارف و از شکسته نفسی زده است؟

به شبهه مراد از این گفته این نیست که مجمع النفایس در مقابل تذکره والہ داغستانی بی ارزش است. بلکه نظر به لطف هایی که والہ داغستانی، در غائله تهاجم نادر شاه افشار بر دهلی و قتل و غارت های او، در حق خان آرزو کرده بود، آرزو این کلمات تعارفی را بیان کرده است. وی در این مورد می گوید:

"با وجود آنکه با فقیر آرزو چندان اخلاص و ارتباط نداشت در این بی کسی ها که هجوم آورده، آن قدر آرزو عطف فرموده که از حیز تقریر و تحریر بیرون است" (مجمع النفایس: در ذیل ترجمه والہ داغستانی).

در حقیقت مدتی خان آرزو تا حدی با عجز و انکساری آغشته بود که همه جا برای خود غیر از کلمات حقیر، عاصی، ناچیز، خاکسار و فقیر و غیره هیچ کلمه تفساخر آمیز به کار نبرده است. او با شاعران و ادیبان معاصر با گشاده رویی و سعه صدر و آداب دانی رابطه برقرار نموده و از آنان، چه در آدمیت و چه در شعر گوئی، به نیکی یاد کرده است. هر چند وی حامل مقام استادی بود ولی در همه جای آثارش خود را حقیر بیان می کند.

لذا آرزو این گونه حرفها را از سر انکسار زده است و این نتیجه گیری کردن که مجمع النفایس به پایه ریاض الشعرا والہ داغستانی نمی رسد، درست نیست.

خود آرزو نیز بعد از اظهار احساسات انکسار آمیز نسبت به ریاض الشعراى واله ، به این مطالب اشاره می کرده نویسد : ”واقعی این است که اذواق مختلف است“ (مجمع النفایس : در ذیل واله داغستانی).

نکته دیگری که درباره آن باید توضیح داده شود این است که به عقیده احمد گلچین معانی ، خان آرزو در مورد شعراى سلف مطالب را ”به طور کلی و در بست“ (تاریخ تذکره های فارسی ، جلد دوم ، چاپ دانشگاه تهران ، ۱۳۵۰ ش ، صفحه ۱۵۸) از تذکره های عرفات العاشقین تقی اوحدی و تذکره نصر آبادی اقتباس و نقل کرده است و در شرح حال و تراجم آنها تفحص و جستجو نکرده است. این ایراد گلچین معانی وارد نیست. آرزو برای تألیف مجمع النفایس بسیار زحمت کشید. به طوری که در مقدمه مجمع النفایس اشاره کرده است او برای این مقصود علاوه بر استفاده از تذکره های عرفات العاشقین ، تذکره نصر آبادی ، کلمات الشعراى میان محمد افضل سرخوش و تحفه سامی و غیره ، در حدود صد دیوان متوسطین و متأخرین را که برخی از آنها شامل چهل هزار بیت بودند ، مطالعه کرد. وی تنها به نقل اقوال تذکره نگاران دیگر اکتفاء نکرده است بلکه در بعضی موارد بر گفته آنها انتقاد نیز نموده است و آنچه را خودش تحقیق و تفحص کرده بود بر آن اضافه نموده است. اگر به گفته احمد گلچین ، آرزو برای جمع آوری احوال و تراجم شعراى سلف اهتمام زیادی نوریذ ، مقصودش اجتناب از بازگو کردن تفصیل تکراری بوده است. به نظر آرزو راجع به جنبه های فکری و فنی شاعران متقدم در تذکره ها مطالب زیادی موجود بود ، بنابراین او پرداختن به جزئیات احوال و تراجم گذشتگان را لازم ندانست و به جای آن جمع آوری کلام و نشان دادن مقام ادبی شاعران معاصر به ویژه شعراى شبه قاره را ضروری تر دانست که بخش بسیار با ارزش مجمع النفایس محسوب می شود.

به عقیده دکتر شفیع کدکنی ، این داوری احمد گلچین معانی ، پژواک و صدای بازگشت همان ”احساس برتری ، تکبر و غرور“ ، (شاعری در هجوم منتقدان ، صفحه ۶۵). است که خان آرزو آن را در قرن دوازدهم هجری محکوم نموده ، حامیان این نوع رویه را چنین به باد انتقاد گرفت:

”... قلقچیان حال ایران ، صاحبان گنج باد آورد کلام هندی را به خاطر نمی آرند. گو نیارند . باطن اغنیای معنی به کمر ایشان خواهد زد و سخن خود به

داد خود خواهد رسید" (مجمع النفایس: ذیل ملا ظاهر غنی).

با این همه تذکره مجمع النفایس در ردیف زیبا ترین و نفیس ترین مجموعه های شعری فارسی به شمار می آید. این تذکره بیش از هر چیز نماینده عظمت و گستردگی و عمق حضور زبان و ادب و فرهنگ فارسی در سرزمینی است که ساکنان آنجا قرنهای دراز شاهد یگانگی، برادری و دوستی با مردم ایران بوده اند. امیدواریم به لطف و عنایت خداوند متعال و برخورداری از روح تفاهم و اخوت اسلامی و پیوندهای چندین هزار ساله تاریخی، این هم بستگی و برادری و دوستی همچنان در شکوه و اعتلاء بماند.

برای این که خوانندگان گرامی از ملاحظات جناب آقای دکتر محمد باقر در مورد مجمع النفایس خان آرزو مطلع باشند، ترجمه فارسی مقاله اردو زبان ایشان درج می گردد.

مؤلف مجمع النفایس، سراج الدین علی خان آرزو شرح احوال خود را در دو جای کتاب نگاشته است؛ ولی هیچ جا احوال مختلف را طوری تصریح نموده که تمام تصویر آن با دور نمای تاریخی اش مثل آینه روشن و آشکار شود. من خودم در خصوص ذکر آرزو بعضی وقایع را اضافه نمودم. چون در اینجا شرح احوال مفصل آرزو مقصود نیست لذا تنها مواردی چند را می توان به طور اجمالی اضافه کرد. هنگام نگارش مقدمه کتاب به خیالم رسید که پیش از همه باید شرح احوال زندگی آرزو را تکمیل کرد. چون بدون آن راجع به حیات علمی، رتبه فضل و درجه عملکرد او را نمی توان به طور صحیح و درست بر آور نمود. آرزو نه تنها برای خدمت به زبان فارسی زندگی خود را وقف کرده بود، بلکه در آغاز نشو و نمای زبان اردو هم نقش مهمی را ایفا نموده بود یقیناً به همین علت مؤلف مجموعه نغز فرموده بود:

"به مشابه ای که اهل حق را دامت برکاتهم، عیال امام همام، قبله انام ابو حنیفه (رض) می گویند، شعرای هندی زبان را عیال آرزو می گویند، می سزد." (۱)  
 راجع به شعر گویی آرزو و تصانیف مختلف وی نظر دیگران هر چه باشد، ولی چه کسی می تواند این واقعیت را انکار کند که او در نیمه اول قرن هیجدهم میلادی نه فقط يك عالم ممتاز و شاعر و ادیب بلند رتبه کشور به شمار می رفت، بلکه اگری را سرخیل شاعران و نویسندگان آن زمان بدانیم، حتماً درست خواهد

بود. او در انواع مختلف ادب آثار مهمی را تألیف نموده است که بعضی از آنها در فارسی بی سابقه اند و پیش از آن مانند آنها به زبان فارسی وجود نداشت. از این لحاظ شرح احوال او از اهمیت خاصی برخوردار است.

#### معاصرین آرزو:

بعضی از معاصران نیز به شرح احوال آرزو اعتنای خاصی ورزیده اند. از میان آنها میر غلام علی آزاد بلگرامی مهم تر می باشد که ذوق تاریخی اش بسیار عالی و سنجیده ای داشت. او در خلد آباد نزد اورنگ آباد (دکن) سکونت داشت و فقط با نامه و مکتوب و مراسله می توانست اطلاعات گوناگون را به دست آورد. با این همه نخست او در "سرو آزاد" (مآثر الکرام دفتر ثانی) احوال آرزو را تحریر کرد و این کتاب در زندگانی آرزو به تکمیل رسید. سپس هنگام نگارش "خزانه عامره" احوال دیگری را هم فراهم آورد. تا آن زمان آرزو فوت کرده بود. چنانچه جزئیات وفات و انتقال جسدش به دهلی را نیز اضافه نمود. حاکم لاهوری دوست آرزو بود و بارها در دهلی با او ملاقات کرد. او در تذکره خودش (مردم دیده) تأثرات شخصی خود را گنجانید. بندرا بن داس خوشگو، شاگرد عزیز خان آرزو بود. او "سفینه" خودش را کامل نموده برای اصلاح و غلط گیری به خدمت استاد ارجمندش تقدیم کرد. آرزو هنگام تجدید نظر این کتاب درباره احوال خودش بعضی از نوشته های خود را هم اضافه کرد که در مجمع النفايس یا در کتاب دیگری ذکر نشده بود. علاوه بر آن چندین منابع دیگری هم وجود داشت. سپس بعد از آرزو هر صاحب علمی تذکره ای که به زبان فارسی یا اردو تألیف کرده، در آن ذکر آرزو به تفصیل یا اجمالاً حتماً آمده است.

این گونه پانزده بیست کتاب را من مطالعه نموده ام. من از تمام کتابها احوال ضروری را اقتباس نموده دور نمای تاریخی تک تک پیشامد و رویداد را بررسی نمودم تا واقعیت اصلی را بتوان به طور صحیح اندازه گرفت. بدین طریق یک مرقعی تهیه نمودم که غالباً اولین مرقع جامع و مستندی در احوال آرزو است. امیدوار است این مرقع در مورد شناخت و بررسی هر چه بیشتر از شخصیت آن فاضل به هر نحو معاون و معتمد علیه ثابت خواهد شد.

وقایع پراکنده را از جاهای مختلف گل چینی نموده، آراستن آنها به جاهای درست و صحیح کار آسان نبود. این کار بدون آگاهی کامل از چشم انداز و پیشینه

تاریخی نمی توانست انجام گیرد. نظر به این سوابق، من بعضی گوشه های احوال را درک کردم که بررسی بیشتر آنها لزومی دارد. خدا را شکر از برخی منابع چیزهایی به دست آمد که از آنها احساسم کاملاً تثبیت یافت.

معاذ الله از این داستان سرایی مقصودم این نیست که اهمیت کار محقر خود را به رخ بکشم، هرگز نه. تنها مقصود این است که بر خوانندگان محترم روشن گردد که من فرومایه علم و عمل را در انجام این مهم چه مراحل در پیش آمده و چگونه در تاریکی دست و پا زنان فقط با توسل به رحمت خداوند متعال، روشنایی علم به هم رسید. اگر این مرقع تهیه نمی شد، بدون آن برای شناخت و آگاهی از شخصیت آرزو یک اساس قابل اعتمادی چگونه می توانست پایه گذاری شود. اگر این کوشش و تلاش محقر من در هموار ساختن راه اصلی و در تسهیل مراحل مشکل آن تا حدی کمک کند، من فکر خواهم کرد که صله جستجوی پُر زحمت را گرفته ام و پاداش واقعی خدمات علمی و ادبی، غیر از این چه چیزی دیگر می تواند باشد؟

#### تاریخ ولادت:

طبق روایت عام خان آرزو در سال ۱۱۰۱ ق برابر با ۱۶۸۹ م در اکبر آباد (آگره) متولد شد. (۲) سید غلام علی آزاد بلگرامی در سرو آزاد (مآثر الکرام دفتر ثانی) گفته است:

”ولادت شیخ سراج علی در منتهای مائة حادی عشر (۱۱۰۰ ق) واقع شد.“ (۳)  
خزانة عامره آخرین تذکره شاد روان میر آزاد، بعد از سرو آزاد تألیف شد. وی در آن احوال آرزو را بیشتر به روش مستند به تحریر کشیده و در آن سال تاریخ ولادت را ۱۱۰۱ ق بیان کرده است. (۴) قبل از انتشار سفرینه خوشگو (دفتر ثالث) همین تاریخ مستند محسوب می گردید ولی اکنون نوشته خود آرزو را در دست داریم که در آن می گوید:

”فقیر سراج الدین علی آرزو ... در سال هزار و نود و نه ولادت یافته. پدر مرحوم ... از ”نزل غیب“ تاریخ تولد یافتند. (۵)

طبق تقویم، سال ۱۰۹۹ هجری از ۷ نوامبر ۱۶۸۷ م آغاز شده به ۲۵ اکتبر ۱۶۸۸ م پایان رسید. از ”نزل غیب“ هم ۱۰۹۹ به دست می آید. ماه معلوم نیست تا به اطمینان بتوانیم بگوییم که خان آرزو در سال ۱۶۸۷ م متولد شد یا در سال ۱۶۸۸ م. در چنین وضع روش بنده این است که در هر کدام سال میلادی ماه های

قمری زیاد می افتد آن را در ثبت کردن ترجیح می دهم. در اینجا در سال ۱۶۸۷ م فقط دو ماه می افتد و به طرف سال ۱۶۸۸ م ده ماه است، لذا من سال ولادت ۱۶۸۸ میلادی را اختیار نموده ام.

#### خانندان:

سلسله نسب آرزو از هر دو طرف پدر و مادر حاوی اهمیت خاصی است. پدر او حسام الدین از اخلاف شیخ کمال الدین علامه بود که خواهر زاده بزرگوار معروف سلسله چشتیه، شیخ نصیر الدین المعروف به "چراغ دهلی" بود. در خزینه الاصفیا، قول مؤلف "اخبار الاولیاء" به شرح زیر درج است:

شیخ نصیر الدین (رح) چراغ دهلی را در اوده (که موطن وی بود) خواهری بود، از وی کلان و عقیفه زمان. او نیز دو پسر داشت. یکی مولانا زین الدین علی، دوم کمال الدین حامد و شیخ چراغ نصیر الدین گاه گاه از حضرت (شیخ نظام الدین اولیاء) اجازت گرفته برای زیارت همشیره مکرمه در اوده تشریف بردی و بعد حصول ملاقات باز حاضر آمدی. (۶)

گویا، در این قطعاً تردیدی نیست که کمال الدین حامد یکی از خواهر زادگان حضرت شیخ دهلی بود که پدر آرزو، حسام الدین از اخلاف او بود و شجره نسب خود شیخ کمال الدین، به فرید الدین عطار می رسد و نظر به همین نسبت آرزو گفته بود:

جد است مرا حضرت عطار، ازین ره

اشعار خود اکنون به نشاپور فرستم

شاید گفتن لزومی ندارد که نشاپور وطن اصلی حضرت عطار بود.

در میان زمان شیخ کمال الدین و وفات آرزو در حدود سیصد و پنجاه سال فاصله است. خانواده وی در زمینه علم و ثروت حتماً پشت به پشت تا حدودی ممتاز بوده باشد که طی سیصد و پنجاه سال یاد نسبت اجدادی تازه ماند. اگر در این مدت رشته این امتیاز و برتری گسیخته می شد، به ظاهر برای برقرار ماندن این یاد هیچ صورتی وجود نداشت. نسبت مادر گرامی آرزو به حضرت شیخ حمید الدین معروف به محمد غوث گوالیاری می رسد. پدر آرزو به مناسبت مقام و رتبه منصب داری در جاهای مختلف اقامت نمود. گمان می رود که دوران اقامت در گوالیار این عقد بسته باشد و ممکن است در این تحرك جاذبه خاص نسبت خود شیخ

محمد غوث گوالیاری نیز باشد. این طور تقاضای عقد وی احتمالاً بدین علت پذیرفته شد که وی مربوط به خانواده ای بود که از لحاظ معنوی معتبر و ممتاز بوده. تا جایی که می توان حدس زد، همین معلوم می شود که مادر آرزو زندگانی خود را در گوالیار به سر برده و به طور دایم شاید هیچ گاه به آگره نیامده است.

اگر شجره نسب چیزی سزاوار افتخار می بود، خان آرزو در سلسله پدری و مادری خود، بر سه بزرگ هر چه قدر می خواست، می توانست افتخار کند. اول حضرت عطار، دوم حضرت چراغ دهلی، سوم حضرت محمد غوث گوالیاری اما عرفی راست گفته است:

اما نبود وصف اضافی هنر ذات این فتوی همت بود ارباب هم را  
 مایه ای از زندگی از گهر خویش گیر تا به کی این عز و ناز از آب و عمّ داشتن  
 سرمایه فخر و افتخار اصلی همان است که انسان در درون خود به وجود  
 بیاورد. استخوان فروشی آباء و اجداد، یک آدم بی جوهر را چه سودی می تواند  
 رساند و صاحب جوهر برای رسیدن به اوج عزّ و شهرت کی نیاز مند به تکیه  
 گاههای نیاکان بوده است. این نسبت ها هم آن گاه زیبا به نظر می آید که انسان اگر  
 صاحب کمال نباشد، باز هم در حوزه ای از حیثیت قابل ذکری برخوردار باشد.

پدر آرزو:

نام پدر گرامی آرزو حسام الدین بود. او پیشه سپه گری داشت و یکی از  
 منصب داران شاه عالمگیر بود. آرزو نوشته است که وی گاه گاهی شعر هم می  
 سرود و حسام یا حسّامی تخلص می کرد. "هر چند سپاهی پیشه بود در سلك  
 منصب داران عالمیگر شاهی منسلک، اما گاهی به سلسله جنبانی موزونیت طبع،  
 شعر می فرمود."

این اقتباس مجمع النفایس است. اشعاری که آرزو از شیخ حسام الدین به  
 طور نمونه ثبت کرده است، بی شائبه و مبالغه هم از لحاظ مضمون و هم از اعتبار  
 اسلوب، بسیار لطیف و پر محتوی اند. حال آن که حسام الدین، شعر گویی را به  
 عنوان شغل ثابت اختیار نکرده بود، اشعار زیر را به طور نمونه ملاحظه فرمایید:

گهی چین بر چین گاهی تبسم کرده می آیی به هر رنگی که خواهی جلوه کن محو تماشایم



به آهنگ عجب برده ست مطرب زاده ای هوشم که از حیرت سراپا همچونی گه چشم و گه گوشم



در بیابان ژاله کار سنگ طفلان می کند در ازل شد قسمت دیوانه از هر باب سنگ  
آخرین شعر درباره بارش تگرگ مبتنی بر تجربه شخصی اش معلوم می شود.  
به سبب شغل سپه گری، همراه سپاه دوران کوچ و اقامت در صحرا، شاید شیخ  
حسام الدین چندین بار بارش تگرگ در صحرا را تجربه کرده باشد و این بیت از همین  
مشاهده صورت پذیر شد. از گفته آرزو معلوم می شود که شیخ حسام الدین از يك  
لحاظ به طور عمد یا غیر عمد در تمایل شعر گویی پسر، باعث انگیزش و تشویق  
شد. می گوید: والد مرحوم در هنگامی که از لشکر به گوالیار آمده بودند، در خلال  
شب ها صد، دو صد بیت از اشعار متأخرین یاد می دادند. همان سرمایه شاعری  
شده، در عمر چهارده سالگی مرا ذوقی به شعر پیدا گردید. (۷)

۱۲۰

تعلیم و تربیت:

گفته خود آرزو است که وی تا پنج سالگی به جز گلستان، بوستان،  
پندنامه، نام حق، و غیره دیگر از فارسی چیزی نخوانده بود. از سن پنج شش سالگی  
تا چهارده سالگی به کسب علوم عربی اشتغال داشت، می گوید:  
"غیر از کتاب گلستان و بوستان و پند نامه شیخ سعدی و نام حق، آن هم در  
پنج شش سالگی، دیگر کتب فارسی نخواند. تا چهارده سالگی به کسب علوم عربیه  
اشتغال داشت." (۸)

سؤال این است که آیا برای استوار کردن اساس های فارسی و برای  
پروراندن ذوق و قریحه صحیح این زبان، چه کتابها می توانست موزون تر از  
گلستان و بوستان باشد؟ کسانی که این کتابها را خوانده بودند بدون اشکال فارسی  
می فهمیدند و هم گفتگو می کردند و هر کتابی را که لغات عربی به کثرت نداشت،  
به سهولت و روانی می خواندند. جالب این که حتی شعر را هم صحیح می خواندند  
و تلفظ آنها هم درست می بود. امروزها این هر دو مورد به ندرت به چشم می  
خورد. تازه برای رشد و فزونی عقل و دانش این مردم نیز کمک می شد و صلاحیت  
فکری هم جلا می یافت. سبب این بود که اول نصاب درسی موزون بود. دوم روش  
تدریس بسیار خوب بود.

اگرچه فناوری امروزه در آن زیاد دخلی نداشت و درخت از میوه شناخته می شود. این نیست که به ظاهر در مراقبت درختی دقیقه ای فرو نگذاشته شده باشد ولی شاخه هایش هیچ گاه بار آور نشوند یا اگر بار بیاورند شاذ و نادر و کمتر باشد.

آغاز شعر گویی:

خان آرزو از چهارده سالگی شعر گویی را آغاز کرد. خودش می فرماید: هنگامی که تحصیل عربی به پایان رسید، در همان زمان سرودن شعر را آغاز کردم. پیداست تا آن زمان مطالعه فارسی محدود بود یعنی گلستان و بوستان را خوانده بود یا اشعاری که از پدر یاد گرفته بود همان برایش مایه فارسی بودند. بنابراین می توان گفت که آرزو به فن شعر علاقه طبیعی داشت. اگرچه طرز و اسلوب وی طوری نباشد که شاعران واقعی دارند. کسانی که اشعار آرزو را مشاهده کرده اند و بزرگ ترین ذخیره اشعار وی در مجمع النفایس وجود دارد، بر آنها آشکار می شود که در اشعار آرزو به جای غنای شعری، رنگ "فضیلت" می چربد. اکبر آباد (آگره) موطن آرزو بود. در گوالیار نیای مادری اش زندگی می کردند اما وی می نویسد: "در شهر متھرا که خاک قیامت خیز و سرزمین شور انگیز است، شور جنون شعر در سر من افتاده و بعد از چند گاه باز به گوالیار رفتم". (۹)

این زمان، تحصیلات عربی را به پایان رسانده بود. وقتی که سن او پانزده شانزده سال یا یک کمی بیشتر بود، معلوم نیست وی برای چه مقصودی به متھرا که میان گوالیار و اکبر آباد نیست بلکه در میان اکبر آباد و دهلی قرار داد، رفته بود؟ این هم معلوم نیست که به چه علتی سرزمین متھرا برایش قیامت خیز و شور انگیز گشت؟ به ظاهر از کلماتش بر می آید که این معامله قلبی بوده است و پیدا است که شعر گویی آن وقت شکل جنون اختیار می کند وقتی معامله قلبی در میان باشد. آرزو به گوالیار آمده اشعار خودش را به میر عبدالصمد سخن که به عنوان "مشرف جزیه" به شهر آمده بود، نشان می داد. بعد از سه ماه او منتقل گردید و به اکبر آباد رفت. آرزو می نویسد که من مدتی در بی چارگی و به تنهایی گذراندم. سپس با میر غلام علی احسنی ملاقات کردم و با او مشورت سخن آغاز گردید. در مجمع النفایس، آرزو احوال احسنی را هم مرقوم کرده است و صریحاً اعتراف استفاده از وی نیز نموده است.

مسافرت به دکن:

با یقین نمی توان گفت که آرزو چه مدتی را در این حال گذراند؟ تخمیناً این مدت از چهار سال کم نباشد. او تا هیجده، نوزده سالگی در اکبر آباد یا گوالیار ماند چون هر دو ناحیه موطن وی بود. یکی به نسبت پدر و خانواده شان و دیگری به مناسبت مادر گرامی. سپس سفر دکن پیش آمد. واقعیت این طور به نظر می آید که در سال ۱۱۱۵ ق برابر با ۱۷۰۳ م پدرش فوت کرده بود. خوشگو در احوال شیخ حسام الدین نوشته است: "در هزار و صد و پانزده رحلت فرمود" (۱۰). در آن زمان آرزو شانزده ساله بود. ممکن است به علت وفات پدرش نیاز شغل دولتی پیش آمده باشد این هم ممکن است بر سمت خالی پدر، امکان استخداش وجود داشته باشد. در آن زمان اکثر پیش می آمد که سمت پدر به پسرش می رسید. ممکن است او طی مسافرت از گوالیار یا اکبر آباد به دهلی، مدتی در متها اقامت کرده باشد و در آنجا معامله دلبستگی رخ داده باشد و همراه آن شعر گویی نیز آغاز گردید.

در ۱۱۱۷ ق یا اوایل ۱۱۱۸ ق وی به عنوان منصب دار، همراه ارتش به دکن رفت. عالمگیر هم در دکن بود و آنجا سلسله جنگ های پراکنده ادامه داشت. اگرچه شاهنشاه همه معرکه های بزرگ را به پایان رسانیده در احمدنگر اقامت نموده بود، دسته های ارتش از شمال هند به دکن می رفتند و برای مدت مخصوصی خدمات خود را انجام داده بر می گشتند. سپس گروه های تازه نفس برای جایگزین شدن گروه قبلی عزیمت می نمودند. مسافرت آرزو نیز در همان اوضاع رخ داد. شاید وی به جای مأموریت نرسیده بود که عالمگیر فوت کرد. (ذی قعدة ۱۱۱۸ ق برابر با ۱۷۰۷ م).

پسر دوم عالمگیر محمد اعظم شاه برای دیدار پدر از گجرات آمده بود، وی فرمان برگشت یافت. هنوز چهل، پنجاه میل راه نرفته بود که خبر مرگ به اطلاعش رسید. بلافاصله برگشت و جسد را برای تدفین به خلد آباد فرستاد. خودش برای پادشاهی بیعت گرفت و بعد از زد و خورد با برادر بزرگش برای فیصله دادن نهایی به تاج و تخت به سوی هند شمالی عزیمت نمود. آرزو همراه وی از دکن مراجعت نموده بود. او در سفینه خوشگو می گوید:

"بعد از آن اتفاق رفتن به سمت دکن افتاد. نارسیده به لشکر واقعه پادشاه غفران پناه عالمگیر رویداد" (۱۱). در مجمع النفایس می نویسد: "بعد نه ماه سفر

رسیدن به لشکر مذکور همراه با شاهزاده عالی جاه محمد اعظم شاه، که بعد از فوت پدر، به تخت سلطنت نشست، از دکن روانه هندوستان شد.

پسر بزرگ عالمگیر، محمد معظم از کابل از راه لاهور و دهلی تا به آگره رسید. اعظم شاه خانواده و تجهیزات سنگین را در گوالیار گذاشته، جمله الملك اسد خان صدر اعظم را برای مراقبت مأمور کرد. يك قسمت لشکر را نیز همان جا استقرار داد و خودش جلو رفته در میدان حاجو (نزد دهول پور) با برادر بزرگ خود جنگید (ژوئن ۱۷۰۷ م). محمد اعظم شاه در این جنگ کشته شد و محمد معظم شاه عالم با لقب بهادر شاه، شاهنشاه هند گشت.

#### عهد بهادر شاهی:

آرزو همان لشکر را همراهی می کرد که در گوالیار استقرار داده شده بود. در گوالیار خانه اش بود. او پیش مادر رفت. معلوم می شود که در سپاه، به عنوان منصب دار تجربه ای که وی کرده بود، برایش سازگار و مطلوب ثابت نشد. لذا شاید در آن زمان برای ارجاع به زندگانی علمی تصمیم گرفته بود. برای همین در عهد بهادر شاه به جای به دست آوردن منصب و مقام، به خاطر فراگیری علم و دانش در اکبر آباد خود را وقف نمود. علت بیزاری از منصب داری ممکن است این هم باشد که قدر و منزلت خدمت گزاران قدیمی باقی نمانده بود و تازه به دوران رسیده ها از مقام و رتبه معمولی خاسته، صاحب عز و جاه زیادی شده بودند. آرزو می نویسد: "به سبب برهم زدن زمانه و قدر نشناسی خانه زادان قدیم و پیشامد نو دولتیان چند سال به کسب علوم پرداخت".

این گفته آرزو با بعضی روایات مستند دیگر تناقض دارد. بدون شك در اواخر عهد مغول بعضی از افراد فرومایه صاحب قدرت شده بودند اما اول این گونه پیشامدها تقریباً در هر دور و زمان وقوع می یافته، دوم این ها وقایع عهد بهادر شاه اند. در عهد وی عنان دولت در دست منعم خان خان خانان بود. راجع به او گفته صریح ارادت خان است که وی خدمت گزاران قدیمی را بر همه اولویت می داد. تاحدی که همراه اعظم شاه علیه بهادر شاه می جنگید و همه امرا را همراه خود برده به حضور پادشاه می رسید و می گفت که به جز آنها که می تواند محافظ و پاسبان سلطنت باشد. تا آنجا که به مخالفت مربوط است در مورد آن باید گفته شود که تا وقتی که فیصل نهایی نشده بود، هر امیر با قصد و نیت به حالت اجبار از همان شهزاده طرفداری می کرد که

به دستگاه او وابسته بود. بعد از فيصل نهايي هيچ کس ادامه مخالفت خود را مناسب ندانست. پس او چه تقصير دارد؟ چنانچه اسد خان و پسرش ذوالفقار خان را مناصب قبلي پس داد.

اين هم ممکن است که آرزو در زمان بهادر شاه برای اعاده مجدد منصب خود کوشش و سعی نموده باشد ولی نتوانست و سيله ای فراهم آورد که وی را در حصول مقصود موفق سازد و بعد از ناکامي، اين فکر در دل وی جای گرفت که قدر و منزلت پيشکاران قديمی باقی نمانده است و نو دولتيان به قدرت رسیده اند.

کسب تحصيلات پيشتر و احباب :

راجع به تحصيل علم در سفینه خوشگو، گفته وی است: پنج سال کتب متداوله عربيه را پيش مولانا و مخدومنا شيخ عماد الدين المشتھر به درویش محمد - قدس سره - گذرانيد و در اين بين مشق شعر نیز کرد. (۱۲) همين مدت پنج سال است که در آن آرزو در تحصيلات به پایه اعلى رسيد و مشق سخن وری او نیز پيشرفت زيادی کرد. درباره آن دوره می گوید: "اکثر در اين ايام صحبت ياران موزون مثل شاه گلشن، ميرزا حاتم بيگ حاتم تخلص، میان عظمت الله کامل، محمد مقیم آزاد، میان علی عظيم خلف الصدق میان ناصر علی و ديگر صادر و وارد به هم داد" (۱۳).

از میان آنها سعد الله گلشن از شخصيت های معروف آن زمان بود. خوشگو نوشته است: که در دهلی مسجد "زينت المساجد" در کنار رود خانه به فصیلی متصل است. هر روز شنبه در آن محافل شعر برپا می شد، خوشگو برای همان مسجد گفته بود:

اگر آب و هوای گل زمین شعر خواهی بين

فضای مسجد بیگم کنار آب جمنارا (۱۴)

حاتم در شکسته نویسی کمال به هم رسانیده بود. در عهد فرخ سیر وفات

یافت. (۱۵)

موطن عظمت الله کامل مراد آباد بود. در آمد منصب کمتر بود. در يك

بيت در مورد آن گله ای هم کرده است.

فلاطون گر بیایم می شود عاجز به تدبيرم

که منصب آتشین داغی شده جاگیر جان گیرم (۱۶)

موطن محمد مقیم آزاد، اکبر آباد بود. در آخر عمر، بینایی را از دست داده بود، شغل خدمت دولتی ممکن نبود. بنابر این در مفلسی و در ماندگی زندگی به سر برد. در سال ۱۱۵۰ ق برابر با ۱۷۳۷ م فوت کرد. (۱۷)

#### دومین و سومین جنگ خانگی:

مادر بعد از آن آرزو را به گوالیار فرا خواند. قبلاً هم خیلی به ندرت به آگره رفته بود و بعد از وفات پدر، آرزو شاید هیچ گاه پای بیرون از گوالیار نگذاشته بود. به علت اقامت دایمی مادرش در گوالیار، بعضی تذکره نویسندگان این شهر را موطن دومی آرزو تلقی نموده اند، بلکه بعضی از آنها بدون هیچ گونه تعارف اصلاً وی را از اهل گوالیار نوشته اند (۱۸). آرزو می نویسد: "حسب الطلب حضرت والده به گوالیار رفت. چند گاه مانده بود که باز گردش سلطنت که انموذج قیامت است، روداد" (۱۹).

این اشاره به آن جنگ خانگی است که بعد از وفات بهادر شاه در لاهور (ژانویه ۱۷۱۲ م) میان چهار پسر وی آغاز شده بود. (محرم ۱۱۲۲ ق برابر با مارس ۱۷۱۲ م). اول معزالدین و رفیع الشان و جهان شاه باهم متحد شده، عظیم الشان را از میان بردند. سپس رفیع الشان با معزالدین جنگید و کشته شد. در آخر نوبت جهان شاه رسید. معزالدین که از میان برادران خود نا اهل و بی کفایت تر بود، پیر وز شد و با لقب جهاندار شاه، شاهنشاه هند گشت.

وقتی آرزو از گوالیار به آگره رسید، فرخ سیر پسر عظیم الشان، عبدالله خان و حسین علی خان (سادات بارهه) را برای انتقام جویی پدر و بازیابی تاج و تخت، همراه خود برده از عظیم آباد به آگره رسیده بود. همان جا با جهاندار شاه جنگ رخ داد. شکست خورده به دهلی فرار کرد. فرخ سیر به دهلی رسیده جهاندار شاه و نیز ذوالفقار خان را به قتل رسانید که مسؤول پیروزی های جهاندار بود و تخت و سلطنت را به دست خود گرفت. (محرم ۱۱۲۵ ق برابر با فوریه ۱۷۱۳ م). بعد از وفات عالمگیر در دوران شش سال این سومین جنگ خانگی میان مغول ها بود. گویا آنها از انجام کار کاملاً غافل شده در پی انهدام اساس های سلطنت بودند که برای توسعه و استحکام آن، بعد از بابر، اکبر، جهانگیر، شاه جهان و عالمگیر تمام عمر هایشان را صرف کرده بودند.

#### وقایع متفرقه:

در آن زمان سن آرزو در حدود بيست و شش سال بود. پس از آن تا اقامت دايمي در دهلي و اختيار نمودن زندگاني علمي (۱۳۲۲ق برابر ۱۷۲۰م) احوال او آن چنان واضح نيست. هرچه از نوشته هاي آرزو معلوم شد شرح اجمالي آن به قرار زير مي باشد.

۱- او در ابتداي عهد سلطنت فرخ سير براي کار و شغل به دهلي رسيد. براي وي به گواليار شغلي ترتيب داده شد که جزئيات آن به دست نيامد. اين ترتيبی شايد طبق ميل و خواهش آرزو به عمل آورده شده باشد. چون به علت اقامت مادرش در آنجا، گواليار به صورت موطن دوم وي به شمار مي رفت. او مي نويسد که بدین طريق شش سال ديگر در وطن خود گذشت. و طی آن زمان سرودن شعر خيلي کم اتفاق افتاد. (۲۰)

۲- پس از اين سادات سلطه يافتند يعني بعد از عزل و کشته شدن فرخ سير، وقتي سادات همه کاره شدند، در نهاد آرزو هم تغييری به وجود آمد و او به اکبر آباد رسیده به همان لشکر شاهی پیوست که برای رفع فتنه نيکو سير اعزام شده بود. (۲۱)

۳- شهزاده نيکو سير، پسر اکبر و نوه عالميگر بود که در قلعه آگره تحت اسارت بود. موقعی که بر عزل فرخ سير، هرج و مرج ايجاد شد، ارتش آگره نيکو سير را از اسارت رها کرده، با لقب شاه جهان ثاني، به سلطنت نشانند. سادات بارهه، حيدر قلي خان را برای رفع اين فتنه فرستاده بودند. (شعبان ۱۱۳۱هـ برابر با ژوئن ۱۷۱۹م).

۴- سرانجام آرزو را در گواليار برای وقايع نگاري مأمور کردند ولي اين مأموريت نتوانست بيش از دو ماه ادامه يابد. چون قطب الملك عبدالله خان و امير الامرا حسين علي خان يکی بعد از ديگري به قتل رسيدند. بساط قدرت شان چيده شد و همراه آن ترتيباتي که توسط آنها به عمل آورده شده بود، نير از ميان رفت.

#### اقامت در دهلي :

اکنون آرزو تصميم گرفت که در شاه جهان آباد گزيده، زندگاني علمي به

سر ببرد. طبق گفته سید غلام علی آزاد بلگرامی وی به مطابق ۱۱۳۲ق برابر با ۱۷۲۰م به شاه جهان آباد رسید. (۲۲) آزاد می گوید: "صحبت او با آند رام مخلص بنا بر جنسیت موزونی گیرا افتاد. مخلص برای او منصبی و جاگیری از سرکار پادشاهی گرفت و خدمتی بسیاری از خود تقدیم رساند و مؤتمن الدوله اسحاق خان نیز به قدر دانی او پرداخت". (۲۳) به ظاهر این وضع نتیجه شهرت خان آرزو در علم و فضل و شاعری بود.

از سفینه خوشگو بر می آید که منصب وی "هفت صدی" بود و تیول نیز در موطن در یافته بود. مراد از موطن هم آگره می تواند باشد و هم گوالیار. در سفینه مزبور آمده است که تیول در پایمالی غنیم دکن یعنی در اثر غارتگریهای مرهته ها نا بود گردید. (۲۴) به احتمال زیاد تا آن زمان مادر آرزو فوت کرده بود. چون دیگر از وی هیچ جا ذکری نشده است.

مؤتمن الدوله اسحاق خان برای آرزو صد و پنجاه روپیه جداگانه مستمری تعیین کرده بود. پسر مؤتمن الدوله نیز این مستمری را همان طور برقرار نگاه داشت. در حقیقت آرزو به صورت یکی از اعضای این خانواده در آمده بود، همین است که وقتی میرزا محمد علی سالار جنگ پسر کوچک مؤتمن الدوله به علت و خامت اوضاع، دهلی را ترك گفته به اوده رفت، آرزو را نیز همراه خود بُرد. آرزو دراصل اهل اوده بوده چون موطن کمال الدین پدر بزرگ او اوده بود. ممکن است در آن زمان هم خانواده های وی در آنجا موجود باشند.

آرزو بیرون از وکیل پوره، یک خانه را تدارک دیده بود که متصل به خانه آند رام مخلص بود. همان جا تمام احباب و دوستان جمع می شدند. مخلص و آرزو که اکثر باهم زندگی می کردند. (۲۵) ولی خان آرزو وقتی پیش مؤتمن الدوله اسحاق خان می رفت، چندین ماه همان جا می گذرانند. (۳۶)

من برای سراغ گرفتن وکیل پوره خیلی تلاش نمودم ولی معلوم نشد که این ناحیه در کنجای دهلی قرار داشت. اگر معلوم می شد ما سراغ خانه آرزو را پیدا می کردیم. به ظاهر مراد از وکیل پوره جایی باشد که در آنجا و کیلان ایالتها و مناطق مختلف و یا و کیلان و سفیران کشورهای مختلف اقامت داشتند و به اصطلاح امروزه آن را "دپلومیتک کور" می گویند.

اشتغال و انهماك علمی:

آرزو از سال ۱۱۳۲ ق برابر با ۱۷۲۰ م تا آواخر ۱۱۶۷ ق برابر با ۱۷۵۴ م در حدود ۳۵ سال را متوالیاً طوری گذراند که جز خدمات علمی به شغل دیگری اعتناء نورزید. در این مدت مانند استادان متقدم کار درس و تدریس هم برقرار بود. در اقامت گاه وی یا در بعضی جاهای دیگر هم مجالس شعر خوانی و هم محافل علمی برگزار می شد. بیشتر تألیفات هم در همان زمان انجام یافت. اگرچه در دهلی آرامش باقی نمانده بود و در آنجا هر روز فتنه ای بروز می کرد. حمله قیامت خیز نادر شاه ایرانی نیز در همان زمان رخ داد که در اثر آن علاوه از طلا، نقره و جواهر و تخت های شاهی که تعداد آنها نه بود و تخت طاووس که مانند آن به هیچ پادشاه جهان تختی نصیب نشد، هم شامل آنها بود و هر شیئی پر قیمت زینتی، بلکه شمشیر ها، اسب ها، پارچه های نادر و نوادرات گوناگون هم که از قرنهای پیش جمع نموده شده بود، از دهلی به ایران منتقل شد. بعد از کشته شدن نادر شاه همه اموال طوری دست به دست منقسم گردید که نادر شاه غارت نموده، برده بود. به هر حال در جمع خاطر و فارغ البالی آرزو هیچ رخنه ای ایجاد نشد. وسایل و لوازم زندگی به وی میسر بود و او به جز خدمت به علم و ادب به چیز دیگری سرو کاری نداشت. در سفینه خوشگو آمده است:

”دو سال صبح و شام بر ملازمت پادشاه زمان می رفتند. در هر مقام مناسب، آنجا سخن می آوردند. چنانچه روزی پادشاه بر تخت روان شیشه سوار بود، ایشان (آرزو) این رباعی بدیبه بر خواندند:

در خدمت پادشاه چندین جمشید دامن به میان برزده از روی امید  
بنشست شهنشاه سکندر طالع بر تخت روان آینه چون خورشید“ (۲۷)

مؤمن الدوله و فرزندانش:

از میان امرای دهلی، مؤمن الدوله اسحاق خان شوستری خدمت خان آرزو را مخصوصاً به عهده خود گرفته بود و پسران وی هم در این خدمت دقیقه ای فرو نگذاشتند. اسحاق خان از امرای معروف عهد محمد شاه بود. پدرش از شوستر به هندوستان آمده بود. خود اسحاق خان در دهلی متولد شده بود. شاید برای مدتی اتالیق محمد شاه نیز بوده. همین است که محمد شاه هنگام ملاقات با نادر شاه دوبار فقط اسحاق خان را همراه خود برده بود و نادر شاه نیز از گفتگوی وی تحت

تأثیر قرار گرفته بود. میر غلام علی آزاد بلگرامی می گوید که اسحاق خان: "در کسب کمال پرداخت و از مستعدان عصر برآمد. خوش فهم و دقیقه سنج بود. در نظم و نثر عربی و فارسی دست بالا داشت و در هر سلطنت با اعتبار زیست خصوصاً در اواسط عهد فردوس آرام گاه (محمد شاه) کمال تقرب سلطانی به هم رساند."

در سیر المتأخرین آمده است که وقتی عمدة الملک امیر خان به مأموریت ولایت اله آباد رفت، آنگاه تقرب مؤتمن الدوله به اوج آسمان رسید و نزد پادشاه او از همه امراء محبوب و عزیز تر بود. "دیوانی خالصه شریفه به او رجوع گشته. چندین هزار سوار و رساله او ملازم سرکار پادشاه بودند. اعتباری که پادشاه را بر او بود، بر هیچ امیری نداشت." (۲۸)

اسحاق خان بعد از کسالت چند روزه در صفر ۱۱۵۳ ق برابر با ۱۷۴۰ م وفات یافت. طباطبایی می نویسد: "بثوری چند در بینی او به هم رسیده و ورم آماسی نمود و پنج شش روز تیبی عارض گشت، ناگهان روز دو شنبه ۱۲ صفر سنه مذکور (۱۱۵۳ هـ) جهان فانی را وداعی گفته به رحمت الهی پیوست." (۲۹)

محمد شاه دختر وی را دختر خوانده خود قرار داده با شجاع الدوله (بن صفدر جنگ) نواب وزیر اوده از دواج کرده بود. این امتیاز بسیار بزرگی بود که نصیب صفدر جنگ و شجاع الدوله شد.

بعد از در گذشت مؤتمن الدوله، پسر بزرگش نجم الدوله جایگزین پدر خود شد. سپس خطاب های مؤتمن الدوله و اسحاق خان هم به او اعطاء گردید. او در جنگ صفدر جنگ و خانواده بنگش از اول الذکر طرفداری کرد. چون از وابستگان نزدیکی صفدر جنگ بود و در همین جنگ کشته شد.

نجم الدوله یا اسحاق خان دوم در قدر شناسی خان آرزو دقیقه ای فرو نگذاشت. مستمری ای که از زمان پدر برایش تعیین شده بود کماکان تأمین می کرد، چنانچه آرزو در مجمع النفایس مرقوم کرده است: "اکنون سیزده سال است که اکثر اوقات صرف خدمت و صحبت نواب نجم الدوله که ستاره عمر و دولتش به اوج اقبال روز افزون باد، می نماید". پیدا است که این قسمت مجمع النفایس در زندگانی نجم الدوله نوشته شده بود. چندی بعد وی در میدان جنگ کشته شد.

سالهای واپسین:

عماد الملك در محرم ۱۱۶۸ ق برابر با نوامبر ۱۷۵۴ م مسؤوليت وزارت را بر عهده گرفت و نه فقط اوضاع دربار شاهي بلکه اوضاع شهر دهلي هم رو به و خامت نهاد. پسر كوچك اسحاق خان يعنى برادر كوچك نجم الدوله، ميرزا محمد علي سپهسالار جنگ از دهلي به اوده رفت و آرزو را نيز همراه خود بُرد. ترتيب ملاقات آرزو با صفدر جنگ هم به عمل آورده شده بود. ولي او پيش از ديدن هيچ گونه تداركي فوت كرد و شجاع الدوله نواب وزارت اوده را بر عهده گرفت. او براي آرزو سيصد روپيه ماهيانه مستمرى تعيين كرد.

به ظاهر علت همراهى سالار جنگ به اوده همين بود كه براي آرزو هيچ امكاني باقى نمانده بود كه بتواند در دهلي با اطمينان خاطر زندگى بگذراند و به جز خانواده مؤتمن الدوله، قدر شناس واقعى آرزو، كسى نبود ورنه او به هيچ وجه براي ترك دهلي آماده نمى شد.

به هر حال آخرين چهارده ماه زندگاني آرزو در فيض آباد به سر شد زيرا در آن زمان، مركز حكومت شجاع الدوله مركز گرديد. مير غلام علي آزاد بلگرامى مى گويد: "چون وقت انتقال قريب نواب، وزير اوده، فيض آباد بود. همان را اوده مى گفتند. لكهنؤ در عهد آصف الدوله رسيد، به بلده لكهنؤ آمد و بست و سوم ربيع الثانى سنه تسع و ستين و مائة الف به جوار رحمت حق پيوست. اول او را در لكهنؤ امانت گذاشتند و بعد چند گاه بقيه جسد او را به شاهجهان آباد برده، دفن كردند. (۳۰)

مفتاح التواريخ هم اين را تأييد مى كند:

"چون وقت او به آخر رسيد، به لكهنؤ آمد و در آنجا بست و سوم شهر ربيع الثانى سنه هزار و يك صد و شصت و نه در گذشت. چند گاه به لكهنؤ به خاك سپرده شد. بعد از آن برادر زاده او محمد حسن خان تابوتش را به دهلي برده، در آنجا دفن ساخت. (۳۱)

هيچ علتى بيان نشده است كه آرزو هنگام روزگار واپسين چرا به لكهنؤ رفت؟ من يقين دارم وقتى برايش واضح گرديد كه هيچ اميد تندرستى باقى نمانده، وى تصميم گرفت كه قبل از وفات به دهلي رسد. اين سفر براى همين مقصود اختيار نموده شده بود با اين كه موجب بسيار خستگى بدنى بوده. وقتى از فيض آباد به لكهنؤ رسيد، كسالت اين قدر غلبه يافته بود كه ديگر سفر ممكن به نظر نيامد، لذا همان جا توقف نمود تا كمى بهبود يابد و سفر را دوباره آغاز كند اما عمرش در

لکهنؤ به پایان رسید. وصیت فرموده بود که وی را در دهلی به خاک سپارند. همین است که در لکهنؤ به طور امانت به خاک سپرده شد. سپس برادر زاده اش حسن خان، تابوتش را به دهلی برده، به خاک سپرد.

ما از هیچ برادر خان آرزو که پسرش محمد حسن خان بود، اطلاعی نداریم. ممکن است او یکی از خویشاوندانش باشد ولی ولیم بیل مؤلف مفتاح التواریخ خودش اهل آگره بود و درباره احوال آرزو گفته هیچ کس مستند تر از او نمی تواند باشد. اسم برنده جسدش را هم او نوشته است و در هیچ کتاب دیگری این اسم ذکر نشده است. ممکن است حسام الدین قبلاً در آگره ازدواجی کرده باشد و از آن فرزند هم داشته باشد و سپس طی اقامت در گوالیار با مادر آرزو ازدواج کرده باشد. اکثر معاصران وی هم راجع به وفات آرزو قطعات تاریخ سروده باشند. من فقط توانستم از دو قطعه سراغ پیدا کنم که هر دو را میر غلام علی آزاد بلگرامی سروده است:

خان والاشان سراج الدین علی شمع رونق بخش بزم گفتگو  
زد رقم آزاد سال رحلتش رحمت کامل به روح آرزو (۳۲)



سراج الدین علی خان نادر العصر ز مرگ او سخن را آبرو رفت  
اگر جوید کسی سال وفاتش بگو آن جان معنی آرزو رفت (۳۳)  
شخصیت:

بر علم و فضل، حسن اخلاق و استادی آرزو همه اعتراف کرده اند. عبدالحکیم حاکم لاهوری در "مردم دیده" می نویسد:  
"عزیز صاحب کمال و شاعر شیرین مقال، به وسعت مشرب موصوف، بی ساخته و بی تعین کسی بود. اخلاق حمیده و صفات ستوده داشت. در کتابدانی و اصطلاحات و لغات بی نظیر". (۳۴)

سپس می فرماید: اگرچه بعضی سخن فهمان منکر زبان آرزو هستند. لیکن شعر انتخابی او اگر جمع کرده شود، دیوانی می شود سراپا مؤثر و پُر درد. (۳۵) میر غلام علی آزاد در خزانه عامره آرزو را "سراج الشعرا" و "طراز الفصحا" قرار داده است. شادروان شمس العلماء مولانا آزاد در نگارستان فارس مرقوم کرده است:

”چنین شاعری و محقق زبان فارسی در هندوستان متولد نشده. طبق اصول اهل زبان کلامش ملیح و شیرین می باشد. صاحب تصانیف و کثیر التالیف بود. علاوه بر شعر و شاعری به تحقیق و پژوهش زبان، علاقه طبیعی داشت. (۳۶)

ولی هیچ مدح آزاد از آمیزش قدح عاری و پاک نیست. چنان که جلوتر رفته ذکر تنبیه الغافلین را که آرزو علیه شیخ علی حزین نوشته بود مطرح کرده می گوید:

”یک امر نا زیبا است که وی (آرزو) کمال یک صاحب کمال دیگری (حزین) را نابود ساخته یا خود ادعای کمال کرد ولی تا حدی دروغی هم نکرد زیرا وی خود مرد با صلاحیتی بود و سزاوار چنین ادعا بود. البته تعصب یا تعلی و مفاخره که مقتضای بشری و لازمه شعرا و اهل علم است، آن هم هست.“ (۳۷)

از اهل علم و ادب شاید کسی باشد که با احترام بیش از زیاد ذکر آرزو را نکرده باشد. در اینجا همه آرا را که نمی توان بیان کرد. تنها از نظرات زیر می توانید راجع به آرای بقیه قیاس کنید:

مصحفی در عقد ثریا می نویسد:

”موطن قدیم بزرگان صوبه اوده است. در عهد خویش از همگان بر آمده، و زین جهت از حضور پادشاه دین پناه به خطاب ملك الشعرا سرفرازی یافته. . . از تصانیفش شتر بار بر صفحه روزگار یادگار ماند. . . در حالت احتضار بود که یکی از مشتاقین رسیده گفت که من از مدت آرزوی قدم بوسی شما داشتم. گفت: امروز آرزوی شما تمام می شود.“ (۳۸)

سید فتح علی حسینی گردیزی می گوید: ”دیوانی ضخیمی با قصاید غرا جمع نموده. تمام دیوان فغانی و سلیم را جواب گفته. . . در جواب محمود و ایاز زلالی، مثنوی به شور عشق دارد و در آن تلاش های بسیار کرده. . . در دهلی غیر از صرف اوقات در تحصیل و افاده طلبه علم نصب العین او نیست.“ (۳۹)

در مخزن نکات گفته قایم است:

”بالفعل در فضیلت و کمال فوقش متصور نیست. حق تعالی سلامت داراد و زیاد برین از کمالات آن بزرگوار مثل من هیچ مدان چه نویسد که شمار قطره آب باران کردن و سیاحت افلاک پیمودن است.“ (۴۰)

میر غلامعلی آزاد بلگرامی می نویسد: ”از شعراء حال و تازه گویان خوش خیال است. قریب پنجاه سال است که در گلستان سخن عندلیبی می کند و به

دستیاری ثعبان قلم، بازار سحر آفرینان می شکند". (۴۱)

صاحب تذکره حسینی گفته است:

"شمع شبستان اقسام گفتگو، سراج الدین علی خان آرزو سلمه الله تعالی .  
.. سختش لالی آب دار، صاحب تصنیفات نامی و تألیفات گرامی است. امروز در  
دارالخلافة شاهجهان آباد در فن شعر و دیگر علوم کوس استادی می زند". (۴۲)

تصانیف:

عظمت خان آرزو را می توان از نوشته هایش اندازه کرد که فهرست آنها  
بسیار طولانی و تنوع خاصی دارد. مثلاً:

- ۱- دیوان غزلیات و قصاید. بیست و پنج هزار بیت. بعضی ها غزلیات فارسی را دو  
بخش کرده اند. نام اولی به طرز فغانی و نام دومی به طرز کمال خجندی . ۱
- ۲- سراج اللغات (لغت قدیم فارسی).
- ۳- چراغ هدایت (لغات و مصطلحات متأخرین).
- ۴- خیابان (شرح گلستان).
- ۵- شرح قصاید عرفی.
- ۶- شرح سکندر نامه. ۲
- ۷- مولانا محمد حسین آزاد شرح زلیخا نیز ذکر کرده است.
- ۸- موهبت عظمی (در علم معانی).
- ۹- عطیة کبری (در علم بیان)، آرزو در هر دو این کتاب امثال و شواهد فارسی نقل  
کرده است.
- ۱۰- مضمون - مولانا آزاد نوشته است که در قواعد فارسی است. بعضی ها موضوع  
این کتاب بلاغت و معانی گفته اند.
- ۱۱- نوادر الالفاظ (فرهنگ لغات هندی که معادل عربی و فارسی آنها غیر  
معروف بود).
- ۱۲- شرح قصیده ابو البرکات منیر که برای اعتراضات شیدا بر قصیده قدسی  
نموده. ۳

- ۱۳- سراج منیر (جواب اعتراضات منیر بر عرفی و سه شاعر دیگر). ۴
- ۱۴- سراج وهاج (قضاوت بر مبحث شاعران راجع به يك بیت خواجه حافظ).
- ۱۵- مثنوی محمود و ایاز مسمی به حسن و عشق (در جواب زلالی). ۵
- ۱۶- ساقی نامه مسمی به عالم آب.
- ۱۷- يك مثنوی در بحر غیر متعارف ۱
- ۱۸- مثنوی جوش و خروش.
- ۱۹- يك مثنوی در بحر حدیقه سنایی.
- ۲۰- رباعیات، مخمسات، ترکیب بندها، ترجیع بندها و قطعات تاریخی. ۲
- ۲۱- قطعات مسمی به پیام شوق.
- ۲۲- نثرهای متفرقه.
- ۲۳- تنبیه الغافلین.
- ۲۴- مجمع النفایس

این فهرست از کتاب های گوناگون جمع آوری شده است. شاید چنین فهرست جامعی تا اکنون گرد آوری نشده است. ممکن است که آرزو رساله های دیگری هم داشته باشد که در هیچ فهرست ذکر نشده اند ۳. البته این فهرست هم کم ارزش نیست و از میان آنها هر کتابی حاوی حیثیت علمی است.

#### تنبیه الغافلین:

بحث درباره تنبیه الغافلین اینجا موردی ندارد و گفتگو بر آن نیاز به تطویل خاصی دارد. ولی گفته شادروان مولانا محمد حسین آزاد، قلب را تحت تأثیر قرار می دهد که دانشوری بلند پایه و بزرگواری حقایق فهم مثل او نیز از سیاق و محرکات آن کتاب یا آگاه نیست یا از آن محرکات صرف نظر کرده است. بنابراین بیان نمودن اجمالی از سیاق این کتاب مناسب به نظر می آید تا بتوان درباره این کتاب آرزو نظر عادلانه و متوازن ارائه نمود.

در عهد مغول ایرانی های بی شمار از قبیل شاعر، ادیب، طبیب، مدبر، حکیم و غیره اینجا (شبه قاره) آمدند که برای آنها فضای ایران یا به علتی نا مساعد شده بود یا امکان ابراز جوهر های طبیعی ایشان وجود نداشت. اینجا آنها مقام و منصب

بزرگی را به دست آوردند. پول و ثروت بی اندازه اندوختند و به موطن خود برگشتند. ولی بیشتر آنها هند را محکوم می کردند. بعضی از اکابرین ستایش هم نمودند. جالب اینکه وقتی محکوم کنندگان احتیاج به پول داشتند بی تعارف به اینجا روی می آوردند.

#### واقعۀ نظیری:

پیشامد نظیری خیلی عبرت انگیز است. او از نظر حرفه زرگر بود ولی در شاعری به ویژه در غزلگویی ایزد متعال وی را رتبه بسیار عالی ودیعه کرده بود. خانخانان او را تحت سرپرستی خود قرار داده بود. بسیار ثروت ها بخشید. جهانگیر سه هزار بیگه زمین اعطا کرد. در احمد آباد يك ساختمان بسیار عالی احداث نموده، زندگی می کرد. کارخانه زرگری اش نیز رو براه بوده. در ایران این نوع ثروت را حتی نمی توانست تصور هم بکند، اما وقتی پسرش نورالدین محمد فوت کرد، او در مرثیه ای نوشت:

بهتر که اصل و نسل به خاک و وطن بریم    حق مهربان کند دل عباس شاه را  
باری این برهه يك صدمه درد ناکی بود و در این احوال طبع انسان بی اختیار  
به سوی وابستگان منعطف می گردد. ولی وی در غزلی عواطف حب و وطن را  
طوری اظهار نموده است که از آن به صراحت بوی کفران نعمت می آید:  
اخراج مغل خواهم و تاراج قزلباش    کز هند برندم به نیشاپور فروشند  
یعنی می فرماید: اکنون می خواهم که قزلباشان ایرانی حمله بر هندوستان  
کنند. مغولها را از اینجا بیرون برانند. مرا اسیر کنند و ببرند و در نیشاپور به عنوان  
برده بفروشند. در حالی که نظیری هر موقع می خواست، می توانست به وطن برگردد و هیچ کس مانع او نبود. تنها زنجیر ثروت در پاهای او گیر کرده بود و اجازه  
عزیمت به کشورش نمی داد. لذا برای رسیدن به وطن تدبیر عجیبی فکر کرد. مردم  
اینجا این گونه سخنها را شاعران ایرانی را تنها سخن گستری تلقی نموده صرف نظر  
می کردند و نادیده می گرفتند.

شیخ علی حزین در اوضاع بسیار رنج آور و پریشان مجبور به ترك وطن شده بود. همین که اینجا رسید برایش زندگانی شاهانه تدارك دیده شد ولی چون نادر شاه بر ایران غلبه یافته بود، هیچ صورت برگشت به وطن باقی نمانده بود. جدایی

خويشاوندان و وابستگان، محيط بيگانه و شيخ بي نهايت مردی نازك نازكي، او پيوسته هند و هندی ها را محكوم می کرد و بعضی ابیات واقعاً خيلى دلآزار بودند. بر اين گونه اوضاعی خان آرزو شورید و تنبيه الغافلین را تألیف کرد. غالباً مقصود وی فقط اين بود که کمالاتی که ایرانیها بر آنها نازان هستند و با هندی ها با تفاخر و غرور رفتار می کنند، خود آن کمالات هم آن گونه نیستند که کاملاً عاری از معايب باشند. چنانچه بر ابیات حزين ایراد های نمود. اینجا آغاز اين بحث منظور نیست که او درست بوده یا نه. گمان می رود که اکثر ایرادها درست نباشد. با اين همه در اين هيچ شکی نیست که اگر جایی در ابیات حزين عیبی وجود داشته باشد، بر مقام و رتبه وی قطعاً هيچ تأثیری نخواهد گذاشت. بهتر بود که خان آرزو، مصائب شيخ حزين را پيش نظر می داشت و صبر را به کار می بست. افسوس که وی نتوانست از صبر کار بگيرد. مصحفی ضمن تذکر اين واقعه نوشته است: "وین قصه خود مشهور است. چون نيك دیده شد، اين همه شورش او برای ظاهر بود و الا مرتبه شيخ را او هم می فهمید." (۴۳)

این که نمی توان گفت که شورش آرزو فقط برای ظاهر بود زیرا در مجمع النفايس چندین جای ذکر حزين آورده است و در همه جای حتماً کلمه ای خلاف حزين نوشته است که بيانگر نوعی رنجش قلبی می باشد. با اين همه در آن عصر مرتبه حزين را بهتر از آرزو، که می توانست بداند؟

#### مجمع النفايس:

اینجا می خواهم راجع به مجمع النفايس که اين نگارش، مقدمه آن است اطلاعات لازم را ذکر نمايم. از گفته آرزو معلوم می شود که وی از ابتدا عادت داشت اشعار خوب را به خاطر بسپارد، ولی بعد از مدتی چندی از آن ابیات فراموش می شد. او وقتی اين مطلب را با يك دوست درمیان گذاشت، وی يك دفتر آورده تقديم کرد که هر شعر خوبی که به چشم خورد، آن را در اين دفتر ثبت نماید. اين طور شالوده مجمع النفايس گذاشته شد. اين کتاب تقريباً تمام عمر زیر تألیف ماند.

آرزو تقريباً يك صد ديوان متوسطين و متأخرين را مطالعه نمود. از تقی اوحدی، نصر آبادی، کلمات الشعراء و تحفه سامی وغيره هم استفاده کرد: "چون غرض اصلی نوشتن اشعار دل پسند خود است و نوشتن حالات تبعی، لذا در تحقيق آن چندان نکوشیده و در تلاش آن چندان ندویده." (۴۴)

سپس می فرماید که اشتغال‌ها زیاد بود و برای کمک غیر از یک نفر کسی فراهم نبود. "با وجود کثرت مشاغل و عدم معاون غیر از یک کس که عبارت است از عزیز دلها و منتخب دنیا و ما فیها، شیخ مبارک محی الدین - رزقة الله البركة - که فی العمر آنچه دست به هم داد، به قید قلم آوردم. در این صورت اگر تفاوتی یا غلطی به نظر خوانندگان در آید، عزیزان منصف خرده بر من نگیرند." (۴۵)

میر غلامعلی آزاد بلگرامی می گوید که مجمع النفایس در سال ۱۱۶۴ ق تکمیل یافت یعنی در ۱۷۵۱ م. به نظر من آرزو شاید تا آخر عمر درباره این کتاب چیزی می نگاشته است.

میر آزاد یک نسخه این کتاب را دیده بود. او می گوید: "در جمیع اشعار آبدار و انتخاب دو این اهتمام عظیم به کار برده" (۴۶) سپس می فرماید که اگرچه در آن احوال شاعران ننگاشته، برای ثبت تاریخ‌های ولادت و وفات اهتمام نورزیده و در نگارش ترتیب زمانی را هم رعایت نموده است. باز هم:

"ظاهر است که فرق در بیاض و تذکره همین باشد که بیاض تنها اشعار شاعر دارد و تذکره احوال و اشعار هر دو دارد لیکن خود در دیباچه و خاتمه کتاب عذر این معنی بر می گمارد و مع هذا در ضمن عبارات صاف و بی تکلف لطایف و تعبیرات تازه یا برخی فواید مندرج ساخته. از این سبب کتاب او را کیفیت خاص به هم رسیده شکر الله سعیه." (۴۷)

ما می توانیم بگوییم که مجمع النفایس یک شکل تازه ای به خود گرفت که بین بیاض و تذکره باشد یعنی در آن تنها ابیات نیست بلکه هر چه قدر احوال شاعران به دست آورد، درج نمود. درباره کسانی که چیزی به دست نیاورد، به صراحت نوشت که احوال معلوم نیست. البته درباره کسی بررسی هم نموده و اهتمام خاص ترتیب هم در کتاب به چشم نمی خورد. بدین طریز این کتاب از بیاض پیش رفته ولی چون مانند تذکره در آن نه ترتیب زمانی مراعات شده و نه اهتمام سنین به نظر می آید، بنا بر این آن را نمی توانیم تذکره هم بگوییم. بدون شك در آن، کلام در حدود هزار و چهار صد تا هزار و پانصد شاعر جمع شده است بنا بر این گنجینه بسیار با ارزشی است و مجموعه این مقدار ابیات به سهولت هر جای به دست نمی آید ولو این مجموعه به مقام تذکره نرسیده باشد. البته لازم می دانم عرض کنم که طبق بر آورده من ذوق و قریحه شعری آرزو بسیار خوب نیست و اندازه سرسری آن بدین طریق می شود کرد که انتخاب کلام

گوینده ای را نخست در مجمع النفايس ملاحظه کنيد سپس اشعار همان شاعر را در تذکره دیگری ببينيد. پنج ده بيت تذکره های ديگران، راجع به شاعر تصور خوبی ايجاد خواهد کرد ولی بيست يا بيستتر شعر آرزو هم نمی تواند تأثر قابل توجهی ايجاد کند.

#### برخی اختصاصات:

آرزو چندین خصيصه دارد که آنها را به ندرت رها می کند؛ مثلاً:

۱- طبق بر آورد من، وی راجع به "خط" از شعر هيچ سراينده ای، ممکن نيست که صرف نظر کرده باشد يا آن را با اهتمام کامل نوشته باشد.

۲- شعری که بر آن ايرادی مقصود باشد يا در آن از نقطه نظر آرزو گنجایش اصلاح وجود داشته باشد، آن را حتماً جزو ابیات انتخابی می آورد. در بعضی جاها اصلاح وی رتبه شعر را خیلی بلند ساخته است ولی در اکثر جاها اصلاحهای او را فقط بنا بر مناسبتهای لفظی می توان سزاوار توجه دانست.

۳- عجيب است که در انتخاب ابیات خود نیز وی کاوش زیادی به کار نبرده، از آن گمان می رود که ذوق او از يك دایره خاصی نمی توانست بیرون رود.

#### اهمیت کتاب:

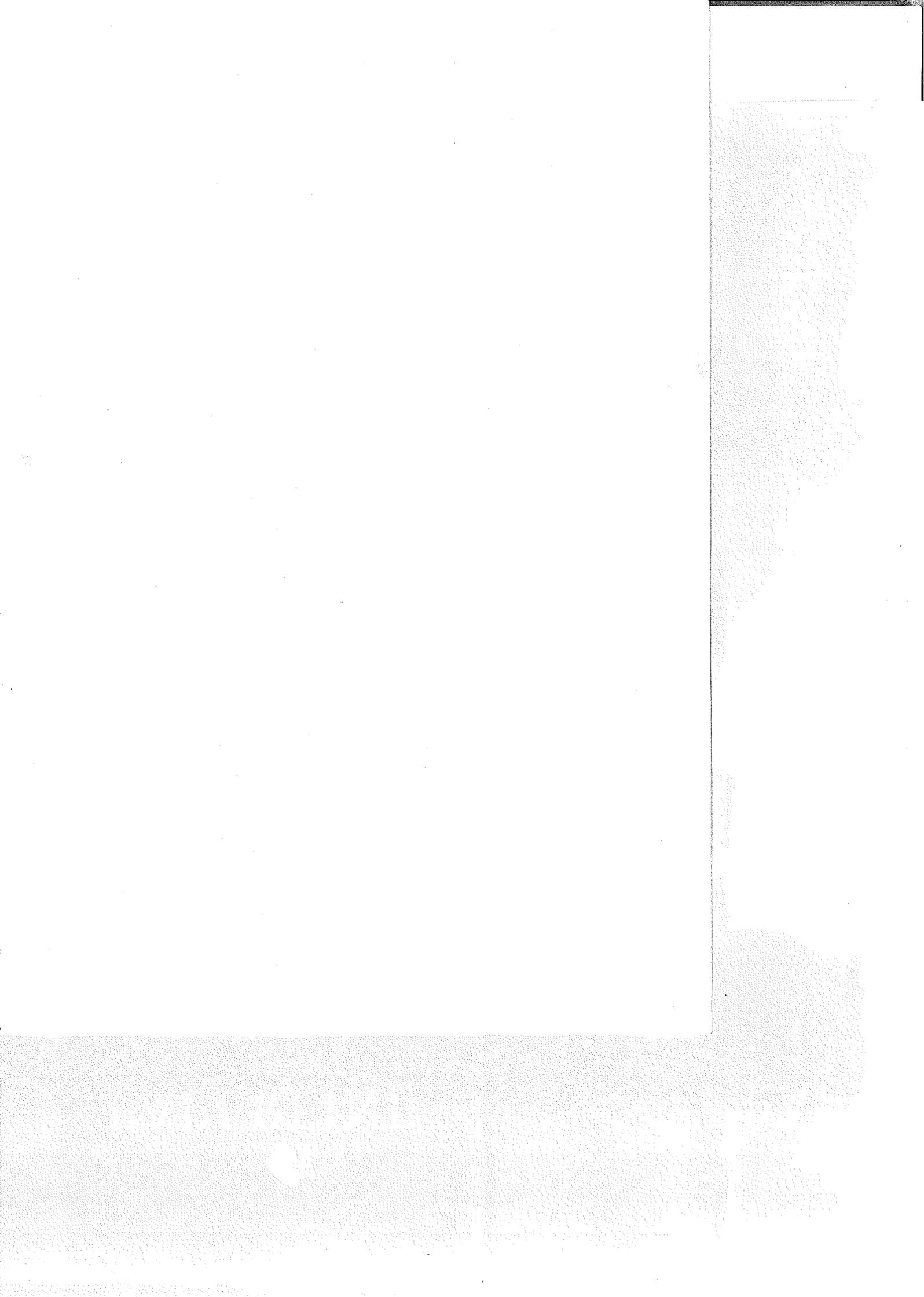
با این همه این حقیقت را هيچ کس برای لحظه ای نمی تواند انکار کند که این کتاب مجموعه انتخاب کلام آن نوع شاعران بی شماری است که نه گاهی دیوانهای آنها انتشار یافت، نه صورت قرار گرفتن آنها در دسترس عامه مردم پیش آمد و نه اکنون این گونه امکانی به نظر می آید. آرزو کلام زیاد آنها را ثبت نموده است که برای حفظ شدن آن غالباً صورتی ديگر وجود نداشت. در ضمن، او بعضی نکات مفیدی را هم می نویسد. به این سبب مجمع النفايس واقعاً يك مجموعه ارزشمند اشعار فارسی است و این مجموعه، آن کمبودی را تا حدی جبران می کند که به علت در دسترس نبودن دواوین بيستتر شاعران، وجود داشته است. این مجموعه فراهم کرده يك دانشمند و فاضل بزرگواری است که درباره ذوق وی هر چه می خواهيد نظر داشته باشيد اما وی در عصر خود بزرگترین ماهر رموز و دقائق زبان و حقایق شعر شناخته می شد.

## حواشی و منابع:

- ۱- مجموعه نغز ، صفحه ۲۴.
- ۲- شمع انجمن ، صفحه ۴۴ . به ظاهر این تاریخ از خزانه عامره آزاد بلگرامی مأخوذ است.
- ۳- سرو آزاد ، صفحه ۲۲۷.
- ۴- خزانه عامره ، صفحه ۱۱۷.
- ۵- سفینه خوشگو ، دفتر ثالث ، صفحه ۳۱۳.
- ۶- خزینه الاصفیا ، جلد اول ، صفحه ۳۵۴.
- ۷- سفینه خوشگو ، دفتر ثالث ، صفحه ۳۱۳.
- ۸- همان کتاب.
- ۹- همان کتاب.
- ۱۰- سفینه خوشگو ، صفحه ۲۲.
- ۱۱- همان کتاب ، صفحه ۳۱۳.
- ۱۲- همان کتاب ، صفحه ۳۱۴.
- ۱۳- همان کتاب ، صفحه ۳۱۴.
- ۱۴- همان کتاب ، صفحه ۱۶۵.
- ۱۵- همان کتاب ، صفحه ۹۰.
- ۱۶- همان کتاب ، صفحه ۸۷.
- ۱۷- همان کتاب ، صفحه ۲۱۸.
- ۱۸- مثلاً سفینه هندی ، به اهتمام بهگوان داس ، صفحه ۵.
- ۱۹- سفینه خوشگو ، صفحه ۳۱۴.
- ۲۰- همان کتاب .
- ۲۱- همان کتاب.
- ۲۲- خزانه عامره ، صفحه ۱۱۸ . در نیمخانه جاوید (جلد اول) در زمینه احوال آرزو ، تاریخ رسیدن به دهلی ۱۱۳۶ ق نوشته شده است و آن عهد ، دور فرخ سیر قرار داده شده است . این یا اشتباه چاپی است یا کتابی که از آن ، این تاریخ نقل شده است ، در آن این اشتباه سرزده است . بیچاره فرخ سیر که در ۱۱۳۱ ق از بین برده شده بود.
- ۲۳- خزانه عامره ، صفحه ۱۱۸.

- ۲۴- سفینه خوشگو، صفحه ۳۱۹.
- ۲۵- همان کتاب، صفحه ۳۲۰.
- ۲۶- همان کتاب، صفحه ۲۳۲.
- ۲۷- همان کتاب، صفحه ۳۱۹.
- ۲۸- همان کتاب، صفحه ۱۳۲.
- ۲۹- سير المتأخرين، صفحه ۱۲، ۸۴۷، صفر ۱۱۵۳ ق برابر با ۲۸ آوريل ۱۷۵۴ م بود. در خزانه عامره تاريخ ۱۱۵۲ ق چاپ شده است که يقيناً اشتباه چاپی است. در خود سير المتأخرين به جای ۱۲ صفر، ۲ صفر است و اين به آن علت نادرست است که روز پنجشنبه بود و رحلت روز دو شنبه شده بود. وفاتش روز دو شنبه نه بلکه ۱۲ صفر شده بود.
- ۳۰- خزانه عامره، صفحه ۱۱۹.
- ۳۱- مفتاح التواريخ، چاپ دوم، صفحه ۳۳۸.
- ۳۲- خزانه عامره، صفحه ۱۱۹.
- ۳۳- مفتاح التواريخ، چاپ دوم، صفحه ۳۳۸.
- ۳۴- مردم ديده، صفحه ۵۶.
- ۳۵- مردم ديده، صفحه ۵۶.
- ۳۶- نگارستان فارس، چاپ ۱۹۵۷ م، صفحه ۲۶۹.
- ۳۷- همان کتاب.
- ۳۸- عقد ثريا، صفحه ۸-۷.
- ۳۹- تذکره ريخته گويان، صفحه ۷-۶.
- ۴۰- همان کتاب، صفحه ۱۴.
- ۴۱- سرو آزاد، صفحه ۲۲۷.
- ۴۲- تذکره حسيني، صفحه ۴۸.
- ۴۳- عقد ثريا، صفحه ۷.
- ۴۴- اين عبارت از تحرير ابتدای مجمع النفايس اقتباس شده است.
- ۴۵- همان کتاب.
- ۳۶- خزانه عامره، صفحه ۱۱۸.
- ۴۷- همان کتاب.





## بررسی تاریخ فرهنگ شبه قاره هند

دکتر محمد مهدی توسلی\*

عضویت علمی دانشگاه سیستان و بلوچستان

دکتر مهدی فلاح ماهنه

دکتر مهدی الله پور

### چکیده:

نویسنده در این مقاله به بررسی سیر تحول فرهنگ و تمدن هند از دوران ودایی (۱۰۰۰ تا ۶۰۰ پ.م.)، که موجب پدید آمدن طرز تفکری خاص در میان هندیها شد، و رونق مجدد خط پیش از سیصد سال از تاریخ پیش گفته و گسترش آن به بخشهای دور دست این سرزمین به وسیله آموزگاران زندق، حضور ادیان مختلف، تحول ادبیات، ورود اسلام به شبه قاره (۶۴۷ تا ۱۲۰۰م)، که خود موجب تغییرات فرهنگی شد به طوری که سبکهای جدید معماری و مکاتب جدید نقاشی مینیاتوری را در شیوه های اسلامی و هندویی به وجود آورد، ظهور زبان اردو به عنوان زبانی نو در شبه قاره و سرودن شعر به این زبان و پدید آمدن معماری و نقاشی مینیاتوری ایرانی / اسلامی و ایجاد ساختمان با شکوه و زیبای تاج محل در دوران امپراتوری بزرگ مغول پرداخته است. همچنین ورود آرام اروپایی ها به بنا در هند، ظهور آئین سبک، تأسیس کمپانی هند شرقی بریتانیا در این سرزمین و نفوذ

استعمار گران غربی در شبه قاره به اختصار بررسی شده است. اشاره دیگر این مقاله به ترکیب جمعیت هند از نگاه انسان شناختی فرهنگی و تحلیل ترکیب جمعیتی آن است.

کلید واژه ها: تاریخ، فرهنگ، تمدن، شبه قاره، بررسی.

#### مقدمه:

عناصر فرهنگی از طریق چهار گهواره اصلی تمدن در سرتاسر جهان گسترش یافته اند. این تمدنها از شرق به غرب عبارت اند از: چین، شبه قاره هند، فلات ایران تا هلال حاصلخیز و مدیترانه، به خصوص یونان و روم. (۱) از بین تمدنهای نام برده، هند سهم عظیمی در اعتبار بخشیدن به فرهنگ جهان داشته است، چرا که زندگی دینی بخش بزرگی از آسیا و عناصر بسیار مهم در فرهنگ مردم آسیای جنوب شرقی را، مستقیم و غیر مستقیم، عمیقاً تحت نفوذ خود قرار داده است.

گسترش فرهنگ هند را می توان شبیه به رود خانه ای دانست که از کوه های هیمالایا سر چشمه گرفته، جنگلها و دشت ها را پشت سر نهاده، از باغها و مزارع گذشته و به روستاها و شهرها رسیده باشد. این رود خانه که از به هم پیوستن انشعابات بسیاری تشکیل شده گرچه در مسیر خود به پیچ و خمهای فراوانی برخورد کرده اما ماهیت خود را حفظ کرده است. فرهنگ هند نیز همان ترکیب وحدت و اختلاف و همان تداوم و تغییر را نشان می دهد. هند در طول تاریخ کهنش، با حوادث بسیاری مواجه شده، بارها خود را با این تحولات تطبیق داده و بدون این که وحدت وجودیش گسخته شود، عناصر متعددی را به خود جذب کرده است. (۲)

#### جغرافیای سیاسی هند:

با نگاهی به جغرافیای سیاسی شبه قاره در می یابیم که شکل ظاهری هند، مثلث بزرگی است که هر چه از یخبندانهای ابدی کوههای هیمالایا رو به جانب گرمای مداوم سیلان (سریلانکا) پائین می رود، تنگ تر می شود. در غرب این مثلث، ایران قرار گرفته است که فرهنگ، مردم، زبان و اسطوره های آن به مردم دوران ودایی شبیه است. با ادامه مرز شمالی به سوی غرب، به افغانستان می رسیم. اینجا، قندهار یا گنداره باستانی (۳) است که پیکر تراشی یونانی و هندی چندی در آن باهم آمیختند و از هم جدا شدند و دیگر به هم نرسیدند. (۴) در شمالی ترین نقطه هند، ایالت کشمیر قرار دارد، که نامش یاد آور شکوه باستانی فنون نساجی هند

است. جنوب آن ایالت پنجاب، یعنی سرزمین پنج رود قرار گرفته است؛ سرزمین مسطح وسیعی که بی پایان به نظر می رسد و توسط رود خانه هایی که به آرامی در حرکتند، آن را آبیاری می کنند. بخش عظیمی از مناطق جنوبی و غربی هند را جنگلهای انبوه در بر گرفته و بخش هایی دیگر را زمین های بی حاصلی پوشانده اند. طبیعت در این سرزمین تأثیری عمیق، اما منظم دارد. تابستان، فصل باران و زمستان از پی هم می رسند و گاه شدت گرما و سوزندگی خورشید تمامی سبزیجات را خشک می کند و از پهنه ای سر سبز، زمین خشک و بی ثمری می سازد. در آن هنگام که زمین و انسان از تشنگی و فشار گرما بی حس و مردار شده اند، ناگهان باران و طوفان و رعد و برق و باد با سرعت و شدت فراوان از راه می رسند و در لحظه ای چهره زمین به کلی دگرگون می شود و همه چیز به گونه ای حیرت آمیز جان تازه ای می گیرد. سپس زمستان ملایم و فرح بخش آن به دنبال می آید که فصل دانه افشانی است و حاصل آن خیلی زود به دست می آید و از آن پس خرمن غلات در همه جا بر روی هم انباشته و انبارها لبریز می شود. آسمان هند همواره روشن و درخشان است و شب های آن زیبایی خاصی دارند. (۵)

#### شرایط اقلیمی و تأثیر آن بر فرهنگ هند:

هند سرزمینی است با آب و هوایی متفاوت و چشم انداز هایی گوناگون که نژاد های بسیاری در آن زندگی می کنند. مردم آن دارای مذاهب متفاوت اند و به زبانهای مختلف تکلم می کنند. با وجود این همه تنوع، همه آنها رنگ و بوی هندی دارند. منبع این وحدت توصیف نشدنی، قابل لمس، اما تحلیل نا پذیر است. دشت بزرگ میانی و جنوبی را رود های پر آبی مشروب می سازند. دو رود جمنا و گنگ آرام آرام از پنجاب روبرو به جنوب جاری می شوند. جمنا دهلی را سیراب می کند و شکوه جاودانی تاج محل در آگره را در آبهای همیشه جاری خود منعکس می سازد؛ گنگ، هنگامی که به شهر مقدس بنارس می رسد، عریض می شود، به طوری که روزانه میلیونها نفر هندوی مشتاق را تطهیر می کند و با دوازده دهانه اش، استان های بنگال و کلکته را مشروب و حاصلخیز می کند. نار بادا، گداوری و کریشنا (۶) فلات دکن (۷) را بارور و سیراب می سازند. استان شرقی آندرا پردش در ناحیه دکن قرار دارد و مرکز آن شهر بزرگ و مسلمان نشین حیدرآباد است. در غرب آن، ایالت مهاراشترا با مرکزیت بمبئی واقع است. شهر های پر

نعمت سورت، احمد آباد و پونه از شهرهای بزرگ مهارا شترا به شمار می روند. شمال غربی دکن را راجپوتانا تشکیل می دهد که سرزمین راجپوتهای دلیر است و شهرهای مشهور گوالیار، چتور، جی پور، اجمیر و اودی پور در این ناحیه قرار دارند. در جنوب دکن، شهر زیبای بنگلور و شهرهای میسور و مدراس قرار دارند و جوینده فرهنگ در اویدی را به معابد عالی و پرشکوه و افسانه ای در شهرهای تانجور، تریچینا پالی، مادوره، رامشورام و سواحل مالا بار در انتهای جنوبی هدایت می کنند. همه اینها بخش کوچکی از هند را تشکیل می دهند. اما سیمای غالب در هند، از دهلی گرفته تا سریلانکا، همان گرماسی؛ گرمایی که تن را ناتوان و جوانی را کوتاه کرده و در آرامش دین و فلسفه ساکنانش مؤثر بوده است. (۸) گویا تنها راه رهایی از این گرما، همچنان که در ظاهر پیدا است، آرام نشستن، کار نکردن و چیزی نخواستن است.

به نظر می رسد شرایط اقلیمی تأثیر فراوانی در پرورش تفکرات هندی داشته است. وقتی آفتاب در آسمان هند به آرامی ناپدید می شود و تاریکی بر همه جاسایه می گسترد، به تدریج ستاره ها ظاهر می شوند و تاریکی مرموز آسمان را در هم می شکافد و کسانی را که با حیرت به کهکشان بی انتها و شب خیال انگیز چشم دوخته اند، به تفکر بیشتر وامی دارد. روز به دنبال شب و فصل در پی فصلی دیگر می آید، باران و گرما و همه چیز بر همان روال دایمی خود سیر می کنند و چرخش هستی بدین ترتیب ادامه می یابد، بدون اینکه چیزی آن را متوقف سازد و یا تغییر دهد. پس جای تعجب نیست اگر ذهن پرسشگر مردم ساکن این سرزمین متأثر از آهنگهای ملایم و گیرای طبیعتی است که طی سده ها و هزاره ها ادامه یافته و اشتیاق و استعداد مردم را بیدار ساخته است و تفکر و فرهنگی مشخص و متناسب با محیط خود را پرورده است. دهکده ها و قریه هایی که میلیونها هندی را در خود پرورش داده اند و یا گوشه های عزلتی که شاعران، بزرگان و فرزندگان را به جامعه عرضه کرده است، در دل جنگلهای انبوه قرار داشته اند. تأثیری که طبیعت در آغاز تازگی و جوانی بر روح آماده آنان گذارده موجب شده است در سن کمال حاصل آن را به دست آورند. گویی تأثیر جنگل در ذهن هند و جاودانه است. (۹)

خصیصه شعور و آگاهی هندی، شناخت زمان و مکان و سیر در شناخت واقعیت است. به عبارت دیگر، اگر حقیقت برجسته شعور اروپایی را میل به حرکت و

عمل تشکیل می دهد، این حقیقت در نزد هندی میل به دانستن است. و این اشتیاق به " دانستن " است که بر نحوه زندگی او ، فرهنگ او و رشد تمدن او تأثیر گذاشته است.

در غرب \_ اما \_ اعتقاد بر این است که پیش از نفوذ آموزش ، علوم و تکنولوژی اروپایی ، شرق در طول سده ها اندکی تغییر کرده است. ( ۱۰ ) واقعیت این است که " خرد شرق " در طول هزاره ها بی تغییر ماند و در طول سده ها آموخته شد و عناصر ابدی خود را به گونه ای آموخت که تمدن غربی به فراموشی گرایید. از سوی دیگر ، شرق عموماً و هند خصوصاً بر آن نبود که بدون برنامه ای مدرن به دنیای آشفته مدرن کشور های بسیار توسعه یافته غربی گام نهد. اما دلیلی وجود ندارد که میزان تغییر در هند ، در زمانهای پیشین ، کندتر از دیگر نقاط جهان بوده باشد. تنها از سده شانزدهم به بعد، وقتی که عوامل مختلف به گونه ای فزاینده پیشرفت های علمی و تکنولوژیکی را در فرانسه هدایت و تسریع می کردند، اندک اندک افسانه بی تغییری آسیا ظاهر شد. ( ۱۱ )

در حقیقت ، هند همواره آرام و آرام در حال تغییر بوده است: تمدن گوپتا تغییر از تمدن موریای بود و آن نیز از تمدن سده های میانه متفاوت بود. همچنین تمدن مسلمانان متفاوت از تمدن سده های میانه هند بود. شکوفایی تمدن مسلمانانی که تحت حکومت چهار فرمانروای بزرگ مغول ( ۱۲ ) بودند ، تغییرات دیگری در تمدن هند به وجود آورد.

زندگی مذهبی هند و به طور کلی " خرد کهن " در طول سده ها تغییر کرد. بین زمان فلاسفه اولیه یونان و در زمان سنت توماس اکویناس ، بودیسم در جنبش بزرگ و مذهبی در هند گسترش پیدا کرد و تا حدود زیادی ایده ها را تغییر داد ، سپس سقوط کرد و سرانجام در هند و نیسم ، جایی که از آن بیرون آمده بود ، فرو رفت. اما ، بعد ها ، روحانیان بودایی پیام بودا را در بخش عظیمی از آسیا رواج دادند. اگر و پل آنن حداقل ۵۰۰ سال بعد از نخستین معبد سنگی هندو ساخته شد. ( ۱۳ ) بسیاری از خدایان معروف هندوئیسم ، مانند گانشا و هانومان ( ۱۴ ) تا زمان مسیحیت تایید نشده بودند ؛ نیز دیگر چهره های مشخص هندوئیسم ، مانند آئین راما ( ۱۵ ) و نظام پیچیده و سخت آموزش و تربیت جسمانی هاتا یوگا ( ۱۶ ) ، قرن ها بعد از مسیحیت شناخته شد. ( ۱۷ )

بی تردید هنوز لایه قدیمی تر زندگی فرهنگی هند، بسیار دور تر از مشابه آن

در غرب قرار می‌گیرد. ریگ ودا (۱۵۰۰-۱۲۰۰ پ.م) بسیار پیش از ایلباد هم‌تحریر شده است و به ندرت چیزی در تورات، کتاب مقدس یهودیان، دیده می‌شود که کهن‌تر از کلمات ریگ ودا باشد. بعضی از آئین‌های دینی و اعتقادات مشهور هندوئیسم، مانند آئین قربانی گاو (آشوامدا) و درخت انجیر هندی (پی پال) به قدمت فرهنگ پیش از تاریخ هاراپا و حتی کهن‌تر از آن است. در حقیقت هر نسلی در هند، برای بیش از ۴۰۰۰ سال، عوامل فرهنگی را، حتی در حد بسیار اندک، به آیندگان واگذار کرده است.

#### تحلیل فرهنگی هند (فرهنگ سیاسی، تاریخ و ادبیات)

به نظر می‌رسد هیچ سرزمینی به اندازه شبه قاره هند تداوم فرهنگی نداشته است. از این رو، هر چند تمدنهای کهن دیگری، نظیر تمدنهای قابل توجه مصر و عراق وجود داشتند، ولی این تمدنها از طرف ساکنان آن مناطق فراموش شده و با فرهنگهای جدید ناخوانده، اندود شده‌اند به گونه‌ای که کمتر کسی کتاب مردگان یا «حماسه گیلگامش» را به یاد می‌آورد یا شاهان بزرگی مانند رامسس دوم یا حمورابی در هیچ سنت زنده‌ای یافت نمی‌شوند. تنها دانش سده نوزدهم آنها را از بوته فراموشی بیرون آورد و اکنون نیز قهرمانان ملی نام گرفته‌اند و دانش آموزان مدارس سرزمینشان آنها را به خاطر می‌آورند. به باور نگارنده، این عمل سپاسگزاری از نوابغ تاریخی یا خاطرات جمعی حفظ شده از کشور های مورد نظر نیست. از دیگر سو، در هند، هنوز بر همین ها در عبادات روزانه شان کلمات مقدس ودایی را که حدود سه هزار سال پیش نوشته شده‌اند، تکرار می‌کنند و در سنت آنان هنوز رؤسای قهرمان قبایل و نبرد های بزرگ آنان که در همان سالها صورت گرفته به یاد آورده می‌شوند. به ترتیب و به همین شیوه، ایران، چین و در مرحله‌ای ضعیف تر یونان، سنت های فرهنگی خود را تکرار کرده‌اند. (۱۸)

فرهنگ ها را پایی پیش از ودایی به تشریفات آئین حیوانات و درختان و در زمانهای بعدی به الهه های مادر، شیفتگی در تمیزی شخصی و تا حدودی به مظاهر فرهنگ هندی پرداخته است. از آریاهای ودایی عناصر فرهنگی مشخصی مانند بسیاری از خدایانوان (۱۹)، کلمات و واژه های ودایی، بعضی از مهم ترین تشریفات آئین هندوئیسم، نظام خانوادگی پدر سالاری و خانواده دودمان پدری و روش تربیت اسب گرفته شده است.

دوران ودایی اخیر (۱۰۰۰ تا ۶۰۰ پ.م.)، اشتیاقی برای علل غایی تفکر، تمایل به مطلق گرایی، توجه به تناسخ، تلاش برای رهایی از چرخه تولد و مرگ و عرفان اسرار آمیز پدید آورد. در زندگی اجتماعی و فرهنگ مادی همان دوره چهار طبقه جامعه هندو (وارنا) شکل گرفت، آهن از آسیای غربی معرفی شد، فیل اهلی شد و توسعه امپراتوریهای خارج از سیستم قدرت گرایی قبیله ای آغاز گردید. (۲۰)

در سیصد سال بعدی، سکه رواج یافت. خط، که در دوران فرهنگ هارا پایی شناخته شده بود و بعدها ظاهراً به فراموشی گرایید، کاملاً رونق گرفت. آموزگاران زندق، به ویژه بخش عمده ای از آنها که بودایی بودند، رویکرد جدیدی را که منشعب از خدایان، وداها، برهمن ها بود، نیز محیط فرهنگی ای را که به آرامی به داخل بخش های دور تر شبه قاره کشانده شده بود، گسترش دادند. (۲۱)

توسعه های سیاسی جانشین دوره ای شد که به نخستین امپراتوری بزرگ هند، موریها، هدایت شد؛ یعنی زمانی که برای اولین بار بیشتر شبه قاره تحت یک دولت مرکزی متحد شد. در این دوره (۳۲۰ تا ۱۸۵ پ.م.) نظام کشور داری ماکیاولی به همت کوتیلیای وزیر (۲۲)، مؤلف کتاب مشهور آرتاشترا، تاسیس شد. نیز از موریها نخستین معماری سنگی هند، یعنی کهن ترین غارهای دست ساز و قدیمی ترین ستوپاهای (۲۳) بودایی باقی ماند. تحت فرمان مشهور ترین فرمانروای موریها، آشوکا (۲۷۲ تا ۲۳۲ پ.م.)، بودیسم نفوذش را در سرتاسر هند افزایش داد و به سریلانکا (سیلان) رفت.

بین دوران موریها و گوپتاها (یعنی سالهای بین ۱۸۴ پ.م. تا ۳۲۰ پ.م.) پانصد سال فاصله بود. در این مدت پیشرفت شگفت انگیزی در تمدن هندی دیده شد، که بخشی از آن به خاطر نفوذ جدید تاجران و مهاجمان مختلف به هند و بخشی از آن نتیجه پیشرفت های داخلی بود. این تحول باعث گردید اشکال جدیدی در پرستش مذهب ظهور کرد. از سوی دیگر تمرکز گرایی در اطراف خدایان ویشنو و شیوا شد. نتیجه آن شد که جامعه فرهنگی را به سوی تحریر کتاب معروف باگواد گیتا (۲۴) ۱ هدایت کرد، کتابی که اکنون یکی از با نفوذترین متون مذهبی در میان هندوئیسم است.

بودیسم، الهیات ماهایانا ۲ را در چین گسترش داد. قوانین نوشته شده سنت های پیشین به صورت مکاتب حقوقی پدید ارشد.

دو حماسه بزرگ و جاودان هند، مهاباراتا ۳ و رامایانا ۴ تدوین شد. ادبیات درباری خارج از شکل اولیه خود شروع به گسترش کرد: درام، شاخه ای از قهرمانی به احساساتی، و شعر، شگفت در شفافیت و نوع، هنوز مملو از احساس عمیق و صداقت، جلوه نمود. به این سبب مکاتب فلسفی، مجزا از آموزگاران مذهبی مسن تر - که با بحث های غیر منطقی تن را می آزدند - ظهور کردند. در ارتباط با آسیای جنوب شرقی، هند به وسیله تجارت به آن نواحی نزدیک تر شد و در نتیجه، در آن نواحی بسیاری از چهره های مذهبی و فرهنگی هند پذیرفته شد. اینها تنها اندکی از بدعت های زیاد این دوره هستند. شاید دوره بیشترین شکل گیری تاریخ هند تا پیش از سده نوزدهم، این دوره باشد.

از سال ۳۲۰ تا ۳۴۷ م. یعنی از ظهور گوپتاها تا مرگ هارشواردانا دوره کلاسیک تمدن هند محسوب می شود. در این عصر، بزرگ ترین معماری هند باستان به وجود آمد و زیبا ترین ادبیات هند در اشعار و نمایشنامه های کالیداس شکل گرفت. همچنین بهترین نقاشی های دیواری هند باستان در غارهای آجانتا ترسیم شد. دانش نیز در این دوره رشد کرد. مهم ترین سهم عملی هند در جهان، سیستم ثبت مکانی اعداد با نه رقم و یک صفر بود که در سال ۵۰۰ شناخته شده بود. این کشف مهم باعث پیشرفت بزرگ ریاضیات و نجوم هندی شد. خدا بانوان، بعد از قرنها فراموشی، دوباره موضوع مهم پرستش شدند. معابد سنگی در این دوره در سرتاسر منطقه پدید آمدند.

#### مکاتب هنری و معماری:

بین مرگ هارشواردانا و آمدن اسلام به شبه قاره (۶۴۷ تا ۱۲۰۰ م.)، دین جذبه ای بکثی با اشعار مذهبی در آمیخت و بر زبان مردم تامیل نادو جاری شد و بعد ها در پهنه عظیم شبه قاره رواج یافت. معابد، بزرگ تر و وسیع تر شدند و برج های زنده و روح دار بر روی آنها شکل گرفت. نظام هاتایوگا گسترش یافت و آئین تانترا ه اعتقاد به پرستش تذکیر و تانیث (سکس) برای رستگاری در هر دو آئین هندو و

بودایی رسوخ کرد. (۲۵) در فلسفه مذهبی هندوی شانکارا ۶ و رامانو جا ۷ بزرگ ترین آموزگاران دیده شدند. بعضی از سبکهای عالی ساخت ادوات مفرغی در بنگال و تامیل نادو شکل گرفت و مکتب عالی نقاشی مینیاتوری در این نواحی به وجود آمد.

با ورود اسلام به شبه قاره، تغییرات فرهنگی ایجاد شد. دوران سلاطین مسلمان، سبکهای جدید معماری با طاق و گنبد معرفی شد. مکاتب جدید نقاشی مینیاتوری، هم در شیوه اسلامی و هم در شیوه هندوی، در همین دوران ظاهر شد. (۲۶) آموزگاران صوفی راه کارهای اسلامی را انتشار دادند و به ساختن محیط مذهبی مساعد هند شمالی برای رواج هندوئیسم از جنوب کمک کردند. کاغذ جای گزین مواد نویسنده سنتی مانند برگ خرما و پوست درخت فان شد. زبان اردو به عنوان گویشی مختلط، یعنی زبان آمیخته با زندهای دیگر، ظهور کرد و در هند شمالی رواج یافت. شاعران این خطه، از آن به بعد به جای سنسکریت کلاسیک به این زبان شعر سرودند.

#### نقد و تجزیه و تحلیل نهایی:

در دوران امپراتوری بزرگ مغولی تیموریان هند (۱۵۲۶ تا ۱۷۰۷ م.)، مکتب معماری و نقاشی مینیاتوری اسلامی با ساخت بناهای با شکوهی مانند تاج محل در آگرارونق گرفت. در این دوره توپ و اسلحه های آتشین کوچک در جنگها مورد استفاده قرار گرفت.

در این اواخر این دوره، اروپایی ها، آرام آرام، در بنا در مختلف قرار گاههای تجاری تأسیس کردند و از طریق آنها فرآورده های کشاورزی مانند سیب زمینی، تنباکو، آناناس، و با تعجب بسیار، ادویه - که امروزه عموماً پنداشته می شود مخصوص هند است -- و فلفل به هند معرفی شد. (۲۷) مذهب سیک درست در زمان شروع این دوره به عنوان آیین کوچک عبادی ظهور کرد و در حدود زمانی که دوره مورد نظر به پایان می رسید، این آیین به صورت زخمی برای جامعه هند بروز کرد تا نقش مهمی را در اغتشاش زندگی سیاسی قرن آینده بازی کند. (۲۸)

سده هجدهم شکست امپراتوری مغول را به ارمغان آورد و به آرامی قدرت، کمپانی هند شرقی بریتانیا گسترش یافت. وقت آن رسیده بود که سقوط کلی فرهنگ در هند آغاز شود، اما نوایغ و فرزندگان آن سرزمین هنوز برای حفظ فرهنگ خود تلاش

می کردند. زبان اردو، که پیش از این تعداد کمی آن را به عنوان زبانی ادبی به کار می بردند، در دربار های روه انحطاط دهلی و لکهنو وسیله بزرگ شعر و شاعری شد. نیز در پایان همین سده، در دربار های کوچک مهاراجه های محلی، در دامنه های هیمالایا، نقاشان چیره دستی کار می کردند که آثار بی نظیری به وجود آوردند. با شروع سده نوزدهم، نفوذ شدید استعمار گران غربی در شبه قاره باعث پدید آمدن نو آوری های فراوانی شد که می توان فهرست وار آنها را ذکر کرد.

این بررسی کوتاه درباره تاریخ فرهنگ هند، نشان می دهد که شبه قاره در طول هزاره ها به آرامی تحول یافته است. هند بیش از ۴۰۰۰ سال از تمدن بهره مند بوده و هر دوره از تاریخش چیزی برای روزهای آینده باقی گذاشته است.

همچنان که این میراث بزرگ بشری باقی مانده است، مردم شبه قاره میراث دیگری از خود طبیعت، یعنی سرزمین و اقلیم آن را، به ارث برده اند. طبیعت و پدیده های طبیعی در سرتاسر شبه قاره، همچون سلسله کوه های عظیم هیمالایا و رود های پر آب آن، بخش بزرگی از بینش اساطیری و فرهنگ هندی را شکل داده است. همچنان که فلات آسیای مرکزی در فصل بهار گرم تر می شود، هوای گرم بالا می آید و باد توده حجیم ابرهایی را که از اقیانوس هند به سوی سرزمین های بلند جذب می شود، به همراه می آورد. حرکت ابرها توسط کوهها متوقف می شود و در نتیجه، ابرها باران سنگین خود را بر روی زمین تفتت و کاملاً داغ می ریزند. فصل باران، از اوایل خرداد ماه آغاز می شود و حدود سه ماه ادامه می یابد و باعث ذخیره آب برای تمام سال می شود. بجز در طول کرانه های شرقی و غربی و در چند منطقه منحصراً مساعد، باران بسیار اندکی در سایر فصول می بارد. بنا بر این زندگی تقریباً تمام شبه قاره بستگی به فصل باران (مانسون) دارد. به همین دلیل، ذخیره و درست استفاده کردن از آب نه تنها عامل مهمی در زندگی هندیان است بلکه یکی از مسائل مورد توجه حکومت های هند بوده است. امروزه، دولت به سبب ارزش آب، آن را در نظام آبیاری کشور ترویج و هدایت کرده است. در گذشته، هر زمان که باران کافی نمی بارید، قحطی می شد؛ هر زمان که حکومتی محلی قدرت خود را از دست می داد، آبیاری مورد غفلت قرار می گرفت، سدها شکسته و کانالها با گل و علف هرز، مسدود می شدند و مشقت بزرگی به وجود می آمد. از این رو، روستاییان آموخته بودند جدای از فرمانروایا نشان، با تشکیل دولتی در دهکده، زیر نظر کمیته ای محلی

به نام شورای محلی (که به زبان محلی پاچایات گفته می شد) بایکدیگر همکاری کنند. بنابراین، هر چند در مقیاس وسیع، حکومتی مستقل ضروری داشت، ولی در سطح محلی وجود شوراها امری حیاتی بود.

چالش با طبیعت در ذهن هندیان کاملاً جدی است. خشک ترین فصل سال، گرم ترین نیز هست. در ماههای فروردین واردیهشت تحمل زندگی همان قدر مشکل است که در زمستان سخت شمالی. فصل باران مشکلات دیگری به همراه دارد: تقریباً باران سنگین دائمی و سیلاب، زندگی هزاران نفر را تباہ می کند، مسیر رود خانه ها را تغییر می دهد، بیماریهای مسری به وجود می آورد و نیش حشرات موذی، میکروب بیماری های شایع را -- مانند مالاریا -- در منطقه گسترش می دهد. فصل زمستان، کم و بیش، هر چند روزها متعادل و آفتابی است، شبها خیلی سرد است، به خصوص در پاکستان و بخش غربی بستر کنگ. در چنان آب و هوایی، به ویژه در نیمه های شب که دما به زیر صفر و نقطه یخبندان می رسد، مرگ و میر فراوان است. در همان زمان، در مناطق ساحلی حاره ای شبه جزیره شرایط آب و هوایی به گونه ای است که جمعیت قابل ملاحظه ای بدون سخت کوشی و دور اندیشی، و تنها از طریق مواد غذایی مانند نارگیل، موز و ماهی های فراوان اقیانوس هند زندگی می کنند. آنان بیش از ۲۰۰۰ سال است که بدین شیوه زندگی کرده اند.

سختی فراوان طبیعت حاره ای و نیمه حاره ای با گرمای شدید، باران فراوان و خشکی زیاد در فصل های مختلف سال در سراسر شبه قاره نمایان است. در حقیقت آب و هوای شبه قاره تمایل به افراط دارد و به نظر می رسد این ویژگی در شخصیت مردم و طرز تلقی آنها از زندگی تاثیر گذاشته است. یکی از بزرگ ترین معلمان هند این ویژگی را میانه روی نامیده است، اما نسلهای بعدی همیشه این ویژگی را رعایت نکرده اند و در ریاضت افراط کرده اند و از تحمل دست شسته اند. (۲۹)

در جنوب هیمالایا، همچنان که پیش از این اشاره شد، دشت بزرگ شبه قاره قرار دارد، مرکزی که از آنجا، تمدن در زمانهای کهن انتشار یافت. گل و لای رود خانه های سند و گنگ در این دشت ته نشین شدند؛ این دشت و زمینهای اطراف رود خانه ها بسیار حاصلخیز شدند و طی سده های بسیار جمعیت بی شماری از آن بهره بردند.

جنوب گنگ، کوهستان ویندیا قرار دارد و رود طولانی و زیبای نارمادا،

که بخش شمالی را از فلات مهاراشترا، که دکن نامیده می شود، جدا می کند. این ناحیه از نظر حاصلخیزی ضعیف تر از دشت های بزرگ است و حداقل به مدت ۲۰۰۰ سال مأمّن کشاورزان جنگجوی خشنی بوده که هر گاه رهبری توانا در میان آنها پیدا می شد از نیروی آنان برای امتیاز گرفتن از همسایگان ثروتمند شمالی، جنوب شرقی و جنوب استفاده می کرد.

دشت نا هموار در جنوب و جنوب شرقی حاصلخیز است. در طول کرانه های شرقی شبه جزیره ای دشت های بارور رودخانه ای قرار دارند -- که از لحاظ تاریخی مهم ترین قسمت تامیل نادو است و از مدارس شروع می شود و تادماغه کومورین در جنوبی ترین نقطه امتداد می یابد. مردم تامیل، بیش از دو هزار سال تمدن خود را به گونه ای مستقل از آریاییهای شمالی، گسترش داده اند. این ناحیه در سرتاسر تاریخ، فرهنگ و زبانی خاص داشته است. ادبیات و زبان و خصیصه های معماری و هنری این ناحیه مملو از عناصر دراویدیهایی کهن است، در حالی که در ناحیه شمال، کاملاً فرهنگ هندی حاکم است.

بیشتر جمعیت هند از نژاد مدیترانه ای کهن است که اغلب دراویدی نامیده می شود. واژه ای که اکنون مورد علاقه انسان شناسان نیست. خاستگاه اصلی این مردمان مشخص نیست، هر چند آنان سهمی عظیم در پی ریزی تمدن سند داشته اند. از نگاه انسان شناسی جسمانی، دراویدیهایی دارای اندامی لاغر و زیبا، چهره ای به خوبی تراشیده شده و بینی عقابی هستند. این نوع در مناطق دیگر شبه قاره نیز دیده شده است. (۳۰)

آریایی ها در هزاره دوم پ.م. وارد شبه قاره شدند، یعنی کسانی که با زبان هند و اروپایی صحبت می کنند و پسر عموهای اروپاییان کلاسیک هستند. بعضی معتقدند این مردمان در دو یاسه مرحله وارد هند شدند. مهاجران اولیه کله گرد (براکس سفالیک) بودند که به آلبی معروف اند، مهاجران بعدی افرادی کله دراز (دو لیکو سفالیک) بودند که به قفقازی یا هندو اروپایی شهرت دارند و شبیه به نوع اروپای شمالی هستند.

فرهنگ آریایی به وسیله فرهنگ بومی بارور شد و پیشرفت کرد و تمدن کلاسیک هند را شکل داد. بعضی معتقدند که در شکل دادن به این تمدن، عناصر غیر آریایی بیش از آریایی مؤثر بوده اند. (۳۱) امروزه تیپ هند و اروپایی عمدتاً در

پاکستان، کشمیر و پنجاب دیده می شود، اما در ناحیه دکن، بندرت گونه های خالص یا تقریباً خالص آن حضور دارد.

نژاد های پروتو-- استرالوئید، مدیترانه ای کهن و هندو اروپایی، به وفور در میان ساکنان هند دیده می شوند؛ البته تنها اینها نیستند، تقریباً هر نژادی از آسیای میانه به هند راه یافته است. نگروها، خیلی پیش از این که مسلمانان وارد هند شوند، در سرزمینی که امروز پاکستان نامیده می شود، حکومت کردند؛ نژاد های مختلف مغولها از آن سوی هیمالایا و گذرگاههای شمال شرقی، در روزگار پیش از تاریخ، وارد شبه قاره شدند. فرمانروایان مسلمان، از آفریقا بردگان فراوانی به این سرزمین آوردند که از آن زمان تا کنون با نژاد هندیان آمیخته اند. نیز بازرگانانی از ایران و کشور های عربی، پیش از عصر مسیحیت، در طول کرانه های غربی هند ساکن شدند. بعضی از آنان با زنان هندی ازدواج کردند و نسلهایی غیر قابل تشخیص از بقیه جمعیت، به وجود آوردند. دیگران، مانند جماعت کوچک اما نیرومند پارسی از همان آغاز تا کنون شکل خالص خود را حفظ کرده اند. بازرگانان مختلف اروپایی و فاتحان آنها نشانه هایی از خود بر جای گذاشته اند. در طول کرانه های غربی هند و سریلانکا خون پرتغالی های مهاجم در رگهای مردم جریان دارد، در حالی که در مناطق دیگر نسلی که انگلیسی -- هندی نامیده می شوند، در نتیجه ازدواج بازرگانان و سر بازان انگلیسی با زنان هندی به وجود آمده است. (۳۲)

به هر حال، در مطالعه تاریخ فرهنگ و تمدن شبه قاره نباید این نکته مهم را از نظر دور داشت که برد باری هندی، میراث اقلیم و سرزمین و مرد می است که اساس تمدن بزرگ خود را پی ریختند و کم و بیش مایل اند که این تمدن و شرایط زندگی مردم در فرازو نشیب های سده های آتی بی تغییر بماند.

#### نتیجه گیری:

فرهنگ هند در طول ۵۰۰۰ سال همچنان ماهیت خود را حفظ کرده است و همان ترکیب، وحدت، اختلاف، تداوم و تغییر را نشان می دهد. با وجودی که در طول تاریخ کهنش تغییرات بسیاری را به خود دیده است، ولی خود را با آن تحولات تطبیق داده و بدون اینکه وحدت وجودیش گسیخته شود، عناصر متعددی را به خود جذب کرده است. انتخاب، جذب و تطبیق، مشخصه فرهنگ هند در طول تاریخ بوده است. هنوز برهمن ها در عبادات روزانه شان کلمات مقدس ودایی

را تکرار می کنند که حدود سه هزار سال پیش نوشته شده اند و مردم هنوز با همان سنت های پیشین زندگی می کنند.



#### حواشی:

\*- تاریخ فرهنگ شبه قاره هند که قدمتی ۵۰۰۰ ساله دارد، به هیچ وجه از عهده چنین مقاله فشرده ای بر نمی آید، بلکه به بررسی سالها تحقیق و پژوهش نیازمند است و حاصل چنان تحقیقی ژرف، بی شک چندین مجله قطور خواهد شد. از این حیث، این مقاله در حد توان، به صورت بسیار فشرده و در یک نگاه به بررسی کلیات فرهنگ منطقه پرداخته است. نگارنده امیدوار است نتیجه مطالعات خود را در قالب سلسله مقالاتی به ترتیب در شماره های آتی تقدیم علاقه مندان نماید.

1. V.G. Child. New Light on the Most Ancient East. New York: Norton and Company, 1969, p.172, and A Cultural History of India: Ed. A.L. Basham. Delhi: Oxford U.P. 1995, p.1.
- ۲- ویشوانات س. ناروان، "فرهنگ ۵۰۰۰ سال هند" پیام یونسکو، شماره ۲۲۵، سال بیستم، شهریور ۱۳۲۹ش، ص ۴.
3. A.H. Dani, Taxila, New York: UNESCO, 1980. p.23.
4. See: Hermann Kulhe and Dietmar Rothermund: History of India 3rd Ed, Thion, London and New York: Routledge, 1998, p.62. Onward.
- ۵- تارا چند تاثیر اسلام در فرهنگ هند، ترجمه علی پیرنیا و عزیز الدین عثمانی، تهران: پارانگ، ۱۳۷۴ش، ص ۲۹۳.
- ۶- نام سه رود خانه در ناحیه دکن.
- ۷- دکن بر گرفته از واژه سنسکریت دکشینا به معنی جنوب است.
- ۸- ویل دورانت، تاریخ تمدن (مشرق زمین گاهواره تمدن)، ترجمه احمد آرام و دیگران، ج پنجم، تهران: علمی و فرهنگی، ۱۳۷۶ش، ص ۴۵۷.
- ۹- تارا چند، همان، ص ۲۹۴.
10. A Cultural History of India, p. 1.
- ۱۱- برای اطلاع بیشتر ر.ک.ف. دو لا فوز، تاریخ هند ترجمه سید محمد تقی فخر داعی، تهران: کمیسیون معارف، ۱۳۱۶ش، ص ۱۲۷ به بعد.

۱۲- بابر، اکبر، شاهجهان، اورنگ زیب.

13. A.L. Basham, Ibid, pp. 1-3.

۱۴- گانشا مشهورترین حیوان خدای هندو است، حلال مشکلات است و هر کاری از سفر تا ساختن خانه، نوشتن کتاب و حتی نامه یا نام او آغاز می شود. وی به هیئت انسانی کو توله، شکم گنده، زرد پوست، دارای چهار دست و با سرفیلی که یک دندان دارد، تصور می شود. هانومان میمون خدایی است که به سبب داشتن قدرت فراگیری، زیرکی، چابکی و خدمت صادقانه اش به راما شهرت دارد. برای اطلاع بیشتر ر. ک. به:

A. G. Metchell, Hindu Gods and Goddesses. New-Delhi: UBSPD, 1999, pp. 37-43.

15. Jhaverp. Shreenivas, Spirtuual Heritag. And Cultural Symbols of India, Mumbai: Jaico Publishing House, 1999.

۱۶- برای اطلاع در مورد آیین یوگا، ر. ک. به: داریوش شایگان، ادیان و مکتب های فلسفی هند، ج ۱، ۴، تهران: امیرکبیر، ۱۳۷۵، صص ۲۹۷-۳۱۴.

17. A.L. Basham, Ibid, p, 1.

۱۸- ویشوانات، س ناروان، صص ۷-۴.

۱۹- برای اطلاع بیشتر ر. ک. به: ورونیکا ایونس، اساطیر هند، ترجمه با جلال فرخی، تهران: اساطیر، ۱۳۷۳، ص ۱۵۸ به بعد.

۲۰- مشرق زمین گاهواره تمدن، ص ۴۵۸ به بعد.

21. A.L. Basham, Ibid, p. 2.

۲۲- داریوش شایگان، همان، ج ۱، ص ۲۱۳.

۲۳- گنبد، گنبد مقبره بودایی.

۲۴- با گواد گیتا (و = بهاگوات گیتا)، برای اطلاع بیشتر ر. ک. به: "یادداشت ها" پایان همین مقاله.

25. A.L. Basham, Ibid, p-3., For more information: The Making of Indo-Persian Culture, Ed, Alan et all, Delhi: Manohar Publisher, 2000, p. 23 onward.

26. A.L. Basham, Ibid, p-3., For more information: The Making of Indo-Persian Culture, Ed, Alan et all, Delhi: Manohar Publisher, 2000, p.

23 onward.

27. A.L. Basham, Ibid, p.4.
28. Hermann Kulke, Ibid, pp. 222-292.
29. A.L. Basham, Ibid, p. 6.
30. A.L. Basham, Ibid, P. 7.
31. M.M. Tavassoli; Palaeoanthropology of Iran, Rawalpindi, S.T. Printers, and Publications, 1999, pp. 50-55 and onwards.
32. A.L. Basham, Ibid, p.7.

#### یادداشت ها:

۱- با گواد گیتا (= بهاگوا گیتا، بهاگوات گیتا)

یکی از مقدس ترین متون مذهبی هندوان است. کمتر اثر معنوی و ادبی چه در هند و چه در ادبیات مقدس جهان می توان یافت که از لحاظ رسایی و زیبایی عبارات و فصاحت و بلاغت و فشرده گی مطالب و مبانی عالی اخلاقی با "گیتا" برابری کند. این کتاب بیشترین تأثیر را در فکر و اندیشه هندی داشته است. تاریخ تحریر آن مشخص نیست و احتمال دارد قرن‌ها پیش از حماسه بزرگ یعنی (مهابهاراتا) نگاشته شده باشد. بعدها این اثر به علت اهمیت و تقدسی که طی این قرون متمادی کسب کرده بود، آن را به حماسه بزرگ پیوسته و جزء لاینفک آن کرده اند.

(برای اطلاع بیشتر ر.ک. به: داریوش شایگان، ادیان و مکتب های فلسفی، ج ۱، تهران: امیر کبیر، ۱۳۷۵، ص ۲۸۵ به بعد).

۲- ماهایانا: دو شاخه مذهبی در الهیات بودایی است که بعد از مرگ بودا به وجود آمد: ماهایانا (چرخ بزرگ) و تراوادا یا هینایانا (چرخ کوچک یا مردود). آیین ماهایانا که کیش کهن بودایی را به طرز خاصی تعبیر می کرد و تغییراتی چند در آن پدید آورده بود، رفته رفته پیشرفت کرد، نضج گرفت و توسعه یافت و آیین بودا را به صورت مذهبی عالمگیر در آورد و کیش کهن بودایی که مبنی بر نوشته های پالی بود، محدود به سریلانکا و تایلند و غیره شد و به تدریج نفوذ خود را در هند از دست داد. هدف نهایی تراوادا رسیدن به نجات و آزادی شخصی است، حال آن که ماهایانا این نجات را نه فقط از جهت شخصی می جوید بلکه می خواهد که تمام موجودات عالم از برکت آن برخوردار شوند. تراوادا مدعی است که اصالت تعلیمات بدوی بودا را حفظ کرده و خدمات پاک و بی تکلف و سازمان رهبانی آن را نگاه داشته است، ولی ماهایانا به تفسیر آیین بودا رنگ عرفانی بخشیده است.

(برای اطلاع بیشتر ر.ک. به: داریوش شایگان، همان ص ۱۷۰ به بعد و نیز فصل نهم).

۳- مهابهاراتا حماسه بزرگ هند، اثری است منظوم و متعلق به پایان دروان ودایی هند. دارای صد هزار بیت است و بی گمان بزرگ ترین حماسه ادبیات جهان به شمار می رود. زبان آن سنسکریت کلاسیک است. به خاطر دارا بودن خصایص گوناگون و احاطه به مفاهیم فلسفی و اساطیری و اخلاقی کیش هندو، نامهای مختلفی بر آن نهاده اند، از جمله: داستان، افسانه کهن، منظوم، شرعیات، آیین سیاست، آیین شهر یاری، اخلاقیات، آیین نجات و رستگاری، آیین مهرورزی و کام جویی. سنت هندو معتقد است که هر آنچه در مهابهاراتا هست در جای دیگر نیز تواند بود و هر آنچه در آن نیست، در هیچ جا یافت نمی شود.

(برای اطلاع بیشتر ر.ک. به: داریوش شایگان، همان، ص ۲۳۴ به بعد؛ مهابهاراتا، ترجمه جلال نائینی؛ هند در يك نگاه، جلال نائینی).

۴- رامایانا: اثری منظوم است و یکی از سه ضلع مثلث ادبیات حماسی هند را همراه با مهابهاراتا و پوراناها، تشکیل می دهد و از لحاظ شیوه نگارش و مندرجات از مهابهاراتا متفاوت است و از نظر حجم در حدود يك چهارم آن است. طبق سنن هندو مؤلف و سراینده آن والمیکی است که گویا معاصر قهرمان این حماسه، یعنی "راما"، بود. احتمال می رود که این اثر به استثنای قسمت اول و آخر، یکی دو قرن پیش از میلاد تدوین شده باشد و تاریخ تحریر آن از "مهابهاراتا" متاخر تر است. موضع این کتاب، حماسه ساختگی است ولی در عین حال از نخستین آثار بدیع این گونه ادبیات به شمار می آید.

(برای اطلاع بیشتر ر.ک. به: رامایانا، ترجمه جلال نائینی؛ داریوش شایگان، همان، ص ۲۴۳ به بعد).

۵- آیین تانترا: این آیین يك تحول بزرگ فلسفی بود که در آغاز قرن چهارم میلادی در هند شروع شد و به تدریج در قرن ششم اشاعه یافت و محبوبیت و شهرت به سزایی به دست آورد، به نحوی که دیری نپایی که فلسفه و عرفان و مراسم عبادی و اخلاقیات و هنر و نقاشی و ادبیات تحت نفوذ آن قرار گرفت. آیین تانترا معتقد است که آدم شهوتران و سقوط یافته عصر تاریکی از درك فلسفه اولی و حقایق ما بعد الطبیعه عاجز است و یگانه راه نجات وی همان شرایط فعلی حیات اوست. این شرایط چنان که برای همان مشهود است تنها جسمانی و جنسی و شهوانی است، زیرا آدم عصر تاریکی قوه فطری مکاشفه خویش را از دست داده و فقط نیروی غریزی و شهوانی خود را حفظ کرده است، از این رو به کمک همین نیروی غریزی، که زندان تن اوست، می تواند نردبان صعود و رستگاری خویش را بسازد و به فرزانی ممتاز شود.

۶- فلسفه شانکارا: شانکارا یکی از بنیاد گزاران بزرگ مکتب و دانتا و از مروجان و مدافعان راسخ آیین یکتا پرستی مطلق عاری از ثنویت است. وی تفاسیری بر متون فلسفی و دینی هند مانند برهما سوترا و بهاگوات گیتا و او پانیشادها نوشت که هنوز در نوع خود کم نظیر است. علل شهرت بی مانند آیین شانکارا، یکی پیوستگی وی به سنت برهمنی و تشریح بدون قید و شرط اوست و دیگری این است که آیین وی بر اساس وحی و دایمی بی ریزی شده است و ریشه هایش در کهنه معنویت هند فرو رفته و معتقد است هند را در دامن مکتب خود پرورانده است.

(برای اطلاع بیشتر ر.ک. به: داریوش شایگان "همان"، ص ۷۸۰ به بعد).

۷- رامانوجا: (۱۰۱۷-۱۱۳۷ م.) وی که متعلق به طبقه برهمنان بود و در منطقه کارناتا، جنوب هند، پرورش یافت. رامانوجا تعلیمات خود را از حکیمی گرفت که پیرو مکتب شانکارا بود، ولی چون گرایش به "ویشنو" داشت و از پرستندگان راسخ او بود و به آیین "بهاگواتا" و "پانچاراترا" و طریق عشق و محبت علاقه بسیار داشت، از این رو روش کاملا نظری آیین شانکارا را کنار گذاشت و طریق محبت را برگزید. رامانوجا نقطه تلفیق و شکوفایی اعتقاداتی چند است و چندین جریان فکری در ایجاد مکتب او مدخلیت داشته اند. اهمیت وی در تاریخ معنویت هند از این جهت است که وی کوشید تا به آیین ویشنویی نظام ببخشد و این نحوه تفکر را در قبال یکتا پرستی مطلق شانکارا به صورت یک مکتب فلسفی و نظری در بیاورد.

(برای اطلاع بیشتر ر.ک. به: داریوش شایگان، همان، ص ۷۹۱ به بعد).

#### کتابشناسی:

#### ۱- فارسی:

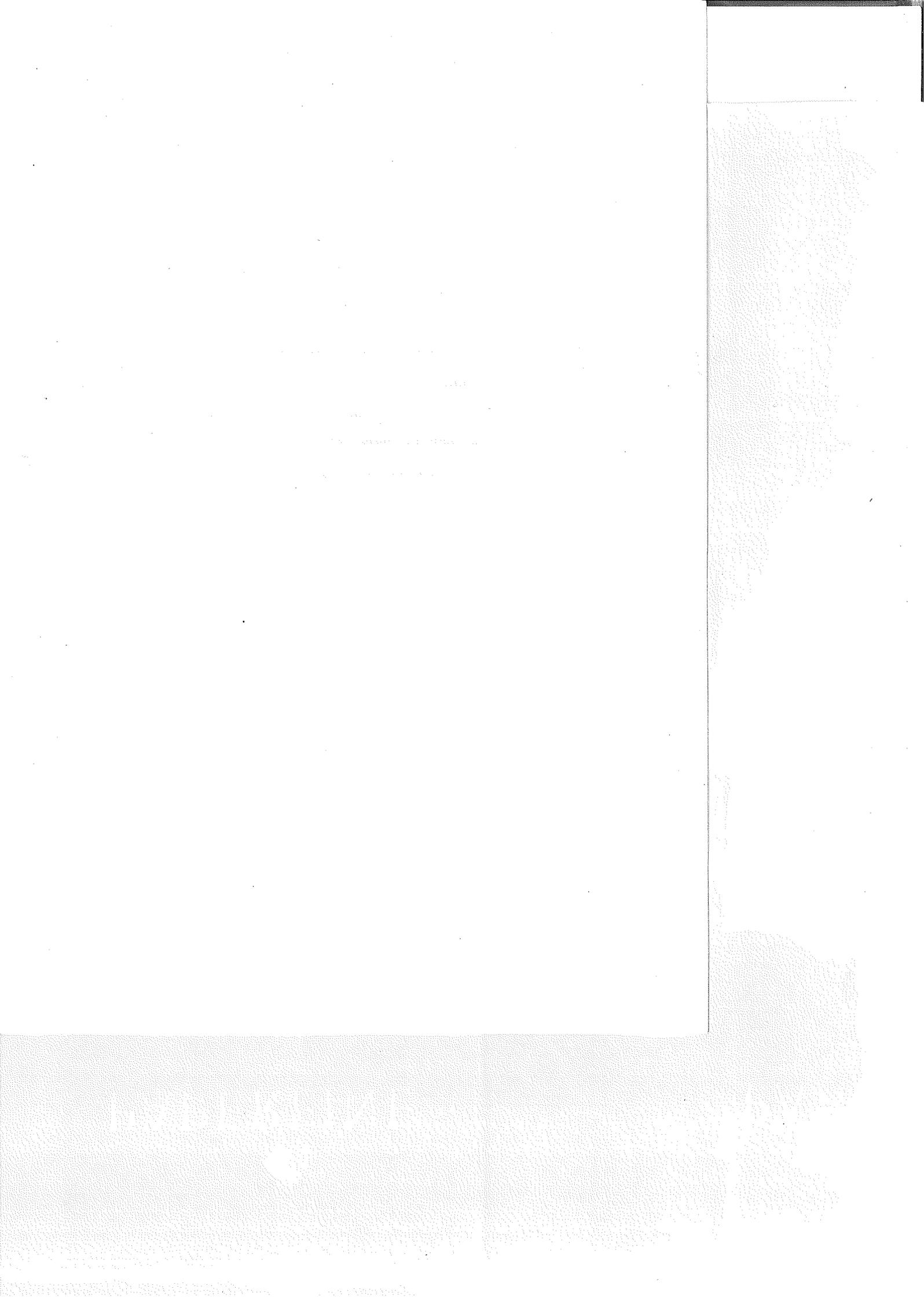
- ☆ ایونس، و رونیکا. اساطیر هند، با جلان فرخی، تهران: اساطیر، ۱۳۷۳ ش.
- ☆ تارا چند. تاثیر اسلام در فرهنگ هند، ترجمه علی پیرنیا و عزیز الدین عثمانی، تهران: پازنگ، ۱۳۷۴ ش.
- ☆ دو لافوز، ث، ف. تاریخ هند، ترجمه سید محمد تقی فخر داعی گیلانی، تهران: کمیسیون معارف، ۱۳۱۶ ش.
- ☆ شایگان، داریوش، ادیان و مکتب های فلسفی هند، ج ۱ و ۲، تهران: امیر کبیر، ج چهارم، ۱۳۷۵ ش.
- ☆ نار اوآن، ویشوانات، بس، "فرهنگ ۵۰۰۰ سال هند"، پیام یونسکو، ش ۲۲۵، س ۲۰، شهریور ۱۳۶۹ ش.

☆ ویل دو رانت، تاریخ تمدن (مشرق زمین گاهواره تمدن)، ترجمه احمد آرام و دیگران، ج ۵، تهران: علمی و فرهنگی، ۱۳۷۶.

۲- لاتین:

- ☆ Dani, A.H. Taxila, New York: UNESCO, 1980.
- ☆ Child, V.G. New Light on the Most Ancient East, New York: Norton and Company, 1969.
- ☆ Kulke, Hermann and Dietmar Rothermund. History of India, 3rd Edition, London and New York, Routledge, 1998.
- ☆ Mitchell, A.G. Hindu god and Goddesses, New - Dehli: UBSPD, 1999.
- ☆ Shreenivas, J.P. Spiritual Heritage and Cultural Symbols of India, Mumbai: Jaico Publishing House, 1999.
- ☆ Tavassoli, M.M. Palaeoanthropology of Iran. Rawalpindi: S.T. Printers and Publishers, 1999.





## آثار خجسته خجندیان در پاکستان

دکتر عارف نوشاهی\*

اسلام آباد، پاکستان

### چکیده:

از دیر زمان بین سرزمین های شبه قاره و ماوراء النهر روابط فرهنگی وجود دارد و مهاجرت های تاریخی خانواده های ماوراء النهر به شبه قاره نیز تا زمان پادشاهان تیموری ادامه داشت. در این مقاله نگاهی گذرا به پدیده مهاجرت خانواده های ماوراء النهر به شبه قاره انداخته شده و از میان آنها يك خانواده علمی که از خجند به هندوستان هجرت کرد و در زمان اورنگ زیب در ایمن آباد پنجاب اسکان داشت، مورد بررسی قرار گرفته است. علاوه بر آن به برخی آثار خطی مولفان خجند که در کتابخانه های پاکستان وجود دارد، اشاره شده است.

کلید واژه ها: خجند، عبدالجبار خجندی، کمال خجندی، علاء الدین احمد خجندی، نظام الدین محمد خجندی، نسخه های خطی

این گفتار کوتاه فقط به رسم سوغات و ره آوردی است که از کشور پاکستان برای دوستان خجند آورده ام. دوستان این را به هیچ روی مقاله تحقیقی به حساب نیاورند و به عنوان برگ سبز از این درویش و مسافر پذیرند.

[anaushahi\\_2000@yahoo.com](mailto:anaushahi_2000@yahoo.com) \*

علاقه من، جست و جوی آثار خطی است و در حین جست و جو به آثار خطی مؤلفان هر بلاد و شهر و قریه که در آنجا زبان فارسی معمول و رایج بوده است، بر می خورم. در این مقاله چند اثر خطی مؤلفان خجندی تبار که در کتابخانه های مختلف پاکستان وجود دارد، به دوستان معرفی می کنم. بودن این آثار نویسندگان و شاعران خجند در گوشه و کنار پاکستان خود دلیلی محکم بر روابط فرهنگی دیرینه و داد و ستد علمی در گذشته های دور و دراز است. شاید از لحاظ جغرافیایی ما الان از یکدیگر کمی دور مانده ایم ولی حضور بزرگان خجند همیشه در صفحات تاریخ فرهنگی و ادبی شبه قاره بوده است. در ۱۹۹۶ وقتی اکادمی ادبیات پاکستان می خواست شاعری عارف مشرب از کشور تاجیکستان انتخاب کند و اشعار وی را به زبان اردو ترجمه نماید، هیچ شاعری دیگر نبود جز کمال خجندی. دکتر صدیق شبلی ۱۰۱ غزل کمال را برگزید و با نام (تاجیکستان کے صوفی شاعر شیخ کمال خجندی) به اردو ترجمه کرد و در ۲۳۱ صفحه چاپ نمود.

اگر صفحات تذکره ها و تاریخ ها را با دقت تورق کنیم، حضور ده ها و بیست ها مولف و شاعر خجندی را می توانیم در شبه قاره درک کنیم چه حضور جسمی و چه حضور معنوی. این موضوع خودش نیاز به تحقیق جداگانه دارد. نقطه آغاز این مهاجرت ها چه مقطع تاریخ بوده؟ من بر حسب تصادف در شرح حال شیخ فرید الدین مسعود گنج شکر (وفات ۶۶۴ هجری مطابق ۱۲۶۶ میلادی) عارف معروف کشور خود دیدم که مادر ایشان دختر مولانا و جیه الدین خجندی بوده و این خانواده از چند نسل پیشتر از خجند به کابل و از آنجا به پنجاب هجرت کرده بود. پس نقطه آغاز این مهاجرت ها حتی قبل از قرن دوازدهم میلادی بر می گردد و در عصر طلایی تیموریان هند، چون از مغز ها و استعداد ها استقبال فراوان می شد، کاروان های مسافران و مهاجران بلاد ماوراء النهر به هند پر بارتر می شوند و مبادله های فرهنگی تشدید پیدا می کند. باید روی تک تک خاندان های ماوراء النهر که به شبه قاره هجرت کردند تحقیق انجام بگیرد تا نقش آنان در تعمیم فرهنگ مشترک روشن تر شود.

من در اینجا به نوبه خود، یک گوشه بسیار خرد تاریخ فرهنگی را گرفته ام و از یک خانواده علمی خجندی که به پنجاب هجرت کرده و در آنجا سکونت دائم گرفته بود و به برکت علم و دانش خود در آن سامان مقام و احترام به دست آورده

بود، اشاره کرده ام.

در این گفتار فقط چهار مؤلف یا شاعر خجندی تبار به ترتیب زمانی برگزیده و آثار خطی آنها نشان داده شده است. در معرفی نسخه های آثار فقط به يك نسخه اکتفا شده است البته این بدان معنا نیست که از آثار شان نسخه های دیگر در پاکستان وجود ندارد. در این فهرست مولفان، نام صابین الدین علی ترکه خجندی اصفهانی را عمداً نیاوردیم، چه هم از نظر تعداد مؤلفات و هم از نظر تعداد نسخ خطی، هر یکی آثارش در پاکستان به حدی فراوان است که از ذکر آنها صرف نظر کرده ام.

عبدالجبار خجندی، قرن هفتم هجری/سیزدهم میلادی

کتابی منظوم با نام مدخل در علم ستاره شناسی بالعموم به خواجه نصیر الدین طوسی (وفات ۶۷۲ هجری مطابق ۱۲۷۴ میلادی) منسوب می شود. ولی در نسخه دانشگاه تهران نام سراینده آن عبدالجبار خجندی و سال سرودن جمادی الثانی ۶۱۶ هجری مطابق ۱۲۱۹ میلادی آمده است. نسخه های متعدد این کتاب در پاکستان دیده شده است از جمله در مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان اسلام آباد، شماره ۳۳۸۹ با تاریخ کتابت ۹۰۳ هجری در صفحات ۲۲۴ تا ۲۵۱. (فهرست مشترك، ج ۱، ص ۲۹۸)

کمال الدین مسعود خجندی (وفات ۸۰۰ یا ۸۰۳ هجری مطابق ۱۳۹۸ یا ۱۴۰۰ میلادی)

از دیوان کمال الدین مسعود خجندی شاعر نامدار خجند نسخه های متعدد در کتابخانه های پاکستان موجود است. در اینجا فقط به دو نسخه اشاره می شود. یکی در کتابخانه جی معین الدین مرحوم لاهور موجود بوده است با تاریخ کتابت ۸۵۰ هجری در ۱۲۹ ورق. نسخه دیگر در مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان اسلام آباد، شماره ۸۶۷ با تاریخ کتابت ۹۴۴ هجری در ۴۲۲ صفحه موجود است. (فهرست مشترك، ج ۷، ص ۴۷۹)

علاء الدین احمد خجندی برهانی (وفات ۸۳۰ هجری مطابق ۱۴۲۷ میلادی)

القصاری در صرف زبان عربی تألیف علاء الدین احمد خجندی برهانی را شارحی نامعلوم به فارسی شرح کرده است و نسخه خطی این شرح در مرکز

تحقیقات فارسی ایران و پاکستان اسلام آباد، شماره ۱۰۵۳۰ در ۱۰۴ صفحه موجود است (فهرست مشترك، ج ۱۳، ص ۲۶۵۳).  
حاجی خلیفه در کشف الظنون نسبت مؤلف را حجندي نوشته است که تصحیف حجندي است.

نظام الدین محمد بن محمد رستم بن عبداللہ حجندي

(متولد ۱۰۶۳ هجری مطابق ۱۶۵۳ میلادی)

نظام الدین محمد، یکی مؤلفان حجندي تبار، در عصر اورنگ زیب عالمگیر پادشاه تیموری هند (۱۶۵۷-۱۷۷۰) در امن آباد پنجاب زندگی می کرد. اجداد او از حجنند به امن آباد هجرت کره بودند. پدر او محمد رستم قاضی امن آباد بود. نظام الدین محمد هم در دربار اورنگ زیب بار داشت. تمام عمرش را در تتبع در سیره نبوی و شرح کردن قصاید در مدحت رسول کریم سر کرد و آثار متعدد فارسی در این زمینه به یادگار گذاشت. آثاری که از قلم او هنوز موجود است به شرح زیر است.

شرح قصیده محمدیه، وی دو شرح براین قصیده نوشته بود، یکی بلند و دیگری کوتاه. از شرح کوتاه که در ۱۰۹۴ هجری مطابق ۱۶۸۳ میلادی نگاشته بود، نسخه ای در مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان اسلام آباد، شماره ۲۱۵۱ با تاریخ کتابت ۱۲۵۵ هجری، صفحه ۴۲ تا ۹۳ موجود است. (فهرست مشترك، ج ۸، ص ۹۹۲)

شرح شمایل النبی ترمذی رادر ربیع الثانی ۱۱۰۸ هجری مطابق ۱۶۰۶ میلادی نگاشت. نسخه خطی آن در مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان اسلام آباد، شماره ۴۳۹ با تاریخ کتابت ۱۱۱۶ هجری، ۸۰۳ صفحه موجود است. (فهرست مشترك، ج ۱۰، ص ۱۹۹-۲۰۰)

شرح نعت النبی، شرح قصیده بانث سعاد است در مدح حضرت رسول اکرم که در ۱۱۱۳ هجری مطابق ۱۷۰۲-۱۷۰۱ میلادی نوشته بود. نسخه های متعدد در پاکستان است، از جمله در مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان اسلام آباد، شماره ۶۶۵۵ در ۱۳۴ صفحه نیز موجود است. (فهرست مشترك، ج ۸، ص ۹۹۱)

شرح قصیده ابولعلمغری را در ۱۱۱۴ هجری مطابق ۱۷۰۲-۱۷۰۳ میلادی نوشته بود. يك نسخه در کتابخانه جی معین الدین مرحوم لاهور در ۲۴۶ صفحه موجود بوده است. (فهرست مشترك، ج ۸، ص ۹۹۳)

شرح درود مستغاث، نسخه ای در کتابخانه شخصی مولانا محمد علی، مکهد، در بخش اٹک پنجاب در ۵۰ صفحه موجود است. (فهرست مشترك، ج ۳، س ۱۵۹۵)  
 شرح قصیده بُرده، نسخه ای در کتابخانه دیال سینک ترست، لاهور، شماره ۷۳۰، در ۱۳۸ ورق موجوده است. (فهرست مشترك مشترك، ج ۸، ص ۹۹۲)  
 نظام الدین محمد نخندی امن آبادی شاعر نیز بوده است و (نظام) تخلص داشت. در اینجا نمونه شعر او از دیباچه شرح قصیده بانث سعاد آورده می شود.

هزار حمد که نعت حبیب رب عباد  
 مراست ورد شب و روز، قوت روح و فواد  
 هزار شرح به عربی و فارسی سازم  
 ز شرح و متن به جز ذکر دوست نیست مراد  
 ز جوش عشق نوشتم شروع نعت حبیب  
 به غیر عشق که دل را به روی تیغ نهاد  
 به دست عشق دلم نعت را نگاشته است  
 دلم که بر دم شمشیر غیر عشق نهاد  
 گل است نعت ز بستان قدس و از سر، شوق  
 نظام دین است بر و عندلیب پرفریاد  
 ز حسن نعت و ز عشق نظام امن آباد  
 شد است حسن آباد و شد است عشق آباد

چنان که در این اشعار آمده است، شاعر هیچ علاقه و عشق دیگر به جز نعت و مدحت حبیب خدا را نداشت و آثار او گواه راستین بر این امر است.  
 حکیم چنابی یکی از شاعران پنجاب که هم وطن و هم زمان نظام الدین بوده، در ستایش او چنین گفته است:

نظام الدین به جای مولوی هست      که کامل باکمال معنوی هست  
 چو پدرش مهربان استاد او را      که دادی قابلیت داد او را

سخن می راند ز استعدادش اکثر      نبودش ای مگر شاگرد دیگر  
 حضور پادشاهان بارها شد      به خردی پیرزینسان کارها شد  
 شده روشن ز خوش تقریری او      به عالم گیر عالمگیری او  
 به دکن شاه و صف او شنیده      گواه فضل او شرح قصیده  
 ولی چون جنگ با کفار بودش      توجه این طرف دشوار بودش  
 به ردّ و قدح کس با کرده خوبی      که در شرح قصیده برده گوئی

در بیت آخر شاعر با کمال هشیاری هم به شرح قصیده برده نظام الدین اشاره کرده است و هم به گوی بردن از دیگر شارحان در شرح کردن این قصیده.  
 حکیم چنابی در ستایش محمد رستم پدر نظام الدین نیز اشعاری دارد:

خوش آن قاضی امناباد رستم      همه انصاف، عدل و داد رستم

#### کتابشناسی:

- تحفته البنجاب، حکیم مینا، متخلص به چنابی، تالیف به سال ۱۱۰۰ هجری مطابق ۱۴۸۹ م، آرشیو ملی پاکستان، اسلام آباد، شماره ذخیره مفتی فضل عظیم، اسلام ۲۳۱
- شرح قصیده بانت سعاد از نظام الدین محمد خجندی امن آبادی.
- فهرست مشترک نسخه های خطی فارسی پاکستان تألیف احمد منزوی، ناشر مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، اسلام آباد، ۱۹۸۲-۱۹۹۷



## بررسی سبک سروده های فارسی اقبال

دکتر عبدالکریم علی جرادات\*

استاد یار زبان و ادبیات فارسی،  
دانشگاه آل البیت، اردن

### چکیده:

این پژوهش با پرداختن به نمونه هایی از سروده های فارسی علامه اقبال لاهوری که رنگارنگی سبک های شعری را نشان می دهد، می کوشد که استواری و یک پارچگی متن و نیروی تاثیر آن را نشان بدهد. سر آغاز سخن آشنایی با اقبال و سروده های پارسی او خواهد بود و پیش گفتار؛ آن گاه به بررسی سبک های شعری این سراینده ی بزرگ خواهیم پرداخت.

مهم ترین سبک های رنگین کمان شعر پارسی علامه اقبال در پی می آید: سبک خببر و انشاء، تکرار، تاثیر از قرآن کریم، تاثیر از طبیعت، رنگارنگی وزن ها، گفتگو، روانی و آسانی واژه های و ترکیب ها، گام به گامی بیان اندیشه، شفافیت دینی رنگ، شعر غنایی، هماهنگی نام و درون مایه های سروده ها، به کار گیری مصدر های مرخم و تام و کار برد رمز.

این مقاله به این نتیجه رسید که این سبک های شعری متنوع هستند و دارای کار برد های گوناگون. شاعر این سبک ها را با آگاهی کامل

و آرمان مندی استوار به کار گرفته است و رنگارنگی آن‌ها نقش بسزایی در سامان ساختار سروده‌ها و هم‌نوایی با درون‌مایه‌ها داشته؛ به گونه‌ی بی‌زمینه‌ی قبول و تأثیر فلسفه و اندیشه شاعر را فراهم کرده است.

کلیدواژه‌ها: علامه اقبال لاهوری، شعر فارسی، سبک شعری، فلسفه و اندیشه.

### پیش‌گفتار:

آنچه نگارنده را به نوشتن این پژوهش واداشت، سرگرمی اقبال‌شناسان به فلسفه و اندیشه‌ی سترگ این فرزانه بود و نادیده‌انگاشتن سبک شاعرانه‌ی بی‌که‌وی توانست از رهگذرش پیام خویش را به خوانندگان برساند؛ بنا بر این پژوهش‌هایی که در این زمینه انجام گرفته، بسیار اندک است. این پژوهش را این ادعا نیست که به همه‌ی سبک‌های شعری علامه اقبال با نگاهی تحلیلی و ریزنگر پرداخته؛ چه این کار بزرگ‌هزاران برگ کاغذ می‌خواهد. پس این پژوهش گامی است کوچک در راهی دراز که باید پیموده شود.

### سخنی چند در مورد اقبال و نوشته‌های فارسی‌وی:

شعر فارسی، شاعر و ادیبی را سراغ ندارد که هنرش را چون اقبال در خدمت اسلام، بنیادها و ارزش‌های اسلامی و یک پارچگی مسلمانان نهاده باشد، ندوی در این باره می‌نویسد: "اقبال از معدود شاعرانی است که همه مزایا و شایستگی‌های خود را به خدمت اسلام در آورده و شعر را برای خیالبافی و فنون ادبی نسوده است بلکه از هر بیت شعر هدفی دینی و اخلاقی داشته" (۱). اقبال به راستی شاعر بیداری اسلامی در روزگاری است که آیین اسلام آماج تیرهای فراوان بود. او با "واژه‌ی پاك" پاس‌دار ارزش‌های اسلامی بود و شاعر ایمان و عشق. اقبال با این ویژگی در پی پیرایش و پاکی درونی انسان و کشف رازهای شگرفی است که در کیش اسلام نهفته است و مایه‌ی شکوه و بلندی این کیش آسمانی است. به گفته‌ی شریعتی "وی درست يك عارف بزرگ با يك روح زلال فارغ از ماده است و در عین حال مردی است که به علم و به پیشرفت تکنیک و به پیشرفت تعقل بشری در زمان ما به دیده‌ی احترام عظمت نگاه می‌کند" (۲).

اقبال در نهم نوامبر سال ۱۸۷۷ میلادی در يك خانواده مذهبی در پنجاب به

دنیا آمد، وی از همان سالهای اولیه شروع به سرودن شعر کرد، در سال ۱۸۹۵ اقبال وارد دانشکده دولتی لاهور شد و به اخذ مدرک لیسانس ادبیات، نائل آمد، در سال ۱۸۹۹، اقبال مدرک فوق لیسانس را در رشته فلسفه به دست آورد و در سال ۱۹۰۵ به مدت سه سال به اروپا رفت و در کمبریج به تحصیل فلسفه پرداخت و در مونیخ دکترایش را اخذ کرد، مرگ اقبال در روز پنجشنبه ۲۱ آوریل سال ۱۹۳۸ میلادی در شصت و یک سالگی اتفاق افتاد.

اقبال با این که فارسی، زبان مادری وی نبوده بیشتر اشعار خود را به این زبان سروده است که مهم ترین آنها در پی است. (۳)

۱- اسرار خودی: این کتاب، مهم ترین اثر اقبال در زمینه فلسفه مذهب است که در سال ۱۹۱۵ به چاپ رسیده است.

۲- رموز بی خودی: در سال ۱۹۱۸ به چاپ رسیده است، موضوع اصلی رابطه بین فرد، اجتماع و نوع بشر و ماهیت جامعه ایده آل و قوانین اخلاقی و اجتماعی آن بر مبنای تعالیم اسلامی می باشد.

۳- پیام مشرق: در سال ۱۹۲۳ به چاپ رسیده است، اقبال این دیوان بدین منظور سرود "جهت اقامه ثبات فکری، دینی و ملی افراد و جامعه که به تربیت و رشد درونی آنها مربوط می شود".

۴- زبور عجم: اقبال در سال ۱۹۲۷، این مجموعه بزرگ شعر فارسی را به چاپ رساند. هدف او این بود که روحیه ای جدید به دنیا به خصوص به جوانان و مردم شرق تزریق کند.

۵- جاوید نامه: در سال ۱۹۲۳ به چاپ رسید، اقبال این مجموعه را به نام پسر کوچکش جاوید نام گذاری کرده، اقبال در این دیوان، نظرات بلند تربیتی و مبنای دین را به نسل نو بیان می کند.

۶- پس چه باید کرد، مسافر: این کتاب آخرین مثنوی اقبال به زبان فارسی است که در سال ۱۹۳۶ دو سال قبل از مرگ وی به چاپ رسیده، این دیوان شامل مفصل ترین تفسیراتی است که اقبال با توجه به حکمت عملی اش در مورد مسائل سیاسی- اجتماعی و مشکلات دنیای شرق، به عمل آورده است.

۷- ارمغان حجاز: این اثر چند ماه بعد از مرگ اقبال در سال ۱۹۳۸ به چاپ رسید، این کتاب به نام خلاصه ای از عقاید و احساسات متفکر بزرگ، جای ویژه ای در میان ادبیات کلاسیک قرن بیستم دارد.

این شاعر پاکستانی، شاعر خواستن و توانستن و شاعر انسان باورمند گسسته از خود خواهی است که با نیروی هم نوایی با جماعت خویش می تواند جهان را به سوی شکوه و سرفرازی که خواسته ی اسلام است ببرد. این شاعر نیکی، خواهان پیروی از بنیاد های اسلام یکتا پرستانه و جویای منشی است در خور بهروزی انسان و جامعه، وی "صدای عدالت و مساوات اجتماعی بود" (۳). او شاعر آرمان خواهی و امیدی است که انسان را به جایگاه بلند شایسته اش می رساند و این آرمان و امید نیازمند کار و کوشش است.

چنین شاعر فرزانه بی با اندیشه های برجسته اش در میان شاعران فارسی زبان، باید در شیوه ی بیان این اندیشه ها نیز برجسته می شد تا استواری ساخت برونی و درون مایه های فکری یکجا فراهم آید. این دستاورد شگرف حاصل شد، چنان که بسیاری از ادیبان و پژوهندگان فارسی زبان، شیوه ی سرایندگی اقبال را ستودند و بر این که وی دارای سبکی ویژه است، انگشت نهادند. حاکمی در این باره می گوید: "اقبال با آن که در سبکهای خراسانی و عراقی و هندی طبع آزمایی کرده ولی نه در لفظ و نه در معنی دنباله رو و مقلد کسی نبوده است." (۴)، ابو القاسم رادفر نیز می گوید: "زبانی که اقبال در سرودن اشعار خود برگزیده، زبان شاعران گذشته ایران و شبه قاره است، البته بیان این مطلب دلیلی بر مقلد صرف بودن او نیست، بلکه او با هوشی تیز و استعداد فطری خود، هم از نظر زبان و هم از نظر محتوا، طرحی نو در افکنده است و سبکی خاص خود پدید آورده است" (۵)، فریدنی هم می گوید: "اگر اقبال سبک معینی را تتبع می کرده اسلوبی بر می گزیده و کلمات و تعبیراتی را به کار می برده که با محور اندیشه و طبیعت رسالت او سازگار باشد". سمیر ابراهیم نیز، نو آورانه، در وصف سبک اقبال می گوید: "از مهم ترین ویژگی های شعر اقبال رسایی و شیوایی آمیخته با عاطفه ی آشکار است، او در این سپهر، افزون بر هماهنگی واژگان و جدا از موضوع هر شعر، به چکاد شکوه می رسد، ما در سروده های او تراوش اندیشه های آمیخته با زبانی فریبا را می بینیم تا آنجا که در باز شناختن این که کدام از دو ساز مایه ی درون مایه ی اندیشگی یا شیوه ی بیان سر

چشمه ی زیبایی است، در می مانیم“ . (۵)

هر چند علامه اقبال سال هایی از عمر خویش را در اروپا گذراند، اما وی تلاش نکرد که از سبک های شعر غربی تقلید کند؛ بلکه وی بدون اینکه از شاعر یا روزگار شعری ویژه بی پیروی نماید به شیوه های شعر کلاسیک فارسی روی آورد و به راستی سبک های شعری شعر کلاسیک فارسی را باز آفرید و در کنار این باز آفرینی، چشم گیر ترین شگردهای سرایش ویژه خود را آفرید؛ شگردهایی که شخصیت شاعری او را می نمایند. اروپا از نظر اقبال ”علوم و فنون بسیار دارد ولی در حقیقت این ظلماتی که چشمه ی حیوانی دارد“ . (۶)

اینک به اصل موضوع می پردازیم؛ تا از این رهگذر رنگارنگی و کارکرد سبک های شعری اقبال را چنان که در پی می آید مورد بحث و بررسی قرار بدهیم:

#### ۱- سبک خبری و انشایی:

شاعر در یک شعر شیوه ی خبری و انشایی را دوشا دوش هم می آورد. در بیان حقایق و واقعیت ها و به دور از دروغ و دو رویی در آغاز شعر سبک خبر را بر می گذیند و برای برانگیختن همت، تکاپو، هم اندیشی و هم ذات پنداری در پایان، شیوه انشا را به کار می برد. این شاعر بزرگ این شگرد را به گونه یی به کار می گیرد که با دورن- مایه های شعر هم نوا باشد. نمونه ی این سرودها فراوان است؛ در اینجا تنها به برخی از آن ها بسنده می کنیم:

ابیات آغازین قطعه ی: ”و آیین ملت محمدیه قرآن است“

ملتی را رفت چون آئین زد دست    مثل خاک اجزای او از هم شکست  
 هستی مسلم ز آئین است و بس    باطن دین نبی این است و بس  
 آن کتاب زنده قرآن حکیم    حکمت او لایزال است و قدیم  
 نسخه ی اسرار تکوین حیات    بی ثبات از قوتش گیرد ثبات  
 حرف او را ریب نی تبدیل نی    آیه اش شرمنده ی تأویل نی  
 نوع انسان را پیام آخرین    حامل او رحمة للعالمین (۷)

این شاعر بزرگ در ابیات آغازین با سبکی خبری، دلاویز و استوار حال مردمانی را که از باورهای خویش گسسته اند، نشان می دهد که چون توده هایی از

شن پراکنده اند. دین تنها مایه ای است که هستی انسان مسلمان را استوار می سازد و او را از فرو پاشی می رهند. آن گاه شاعر به ویژگی های قرآن کریم می پردازد، کتابی اهورایی، زنده، دیرینه و نو که در خود راز زندگی نهفته می دارد؛ گفتارش شك و تغیسیر ناپذیر است؛ آخرین پیامی که مهربانی و اعتدال و مدارا را به جهانیان مژده می دهد.

چون اقبال قضاای سر نوشت ساز امت اسلامی را پیش می کشد، گام به گام می آغازد و اندك اندك از آرامش به انگیختن می رسد؛ تا آنجا که در ابیات پایانی سبک انشایی را بر می گیرد و برای تلنگر به خواننده از ندا و امر بهره می جوید:

ای گرفتار رسوم ایمان تو شیوه های کافری زندان تو  
از تلاوت بر تو حق دارد کتاب تو از او کامی که می خواهی بیاب (۸)  
می بینیم این شیوه چه بار سترگی در شپهر باور پذیری اندیشه ها می دهد. در این شیوه شاعر بر ترتیب، ساز مندی و گام به گامی برای قانع ساختن خواننده پای می فشرد. اگر او با شیوه ی انشایی شروع می کرد و با همان شیوه به پایان می برد، ای بسا به خواسته اش نمی رسید و خواننده می رمید و از پذیرفتن تن می زد؛ اگر هم شیوه ی خبری را در آغاز و پایان بر می گرفت، دستش از رسیدن به خرمای دل خواه اثر بر مخاطب کوتاه می ماند.

پس شاعر در آغاز برهان ها و دستاویز های درستی اندیشه خود را می آورد و چون یقین می یابد خواننده به مرز باور پذیری رسیده است با بانگی بلند می کوشد او را از رهگذر شیوه ی خبری به مرز کار و پویش بکشاند. اینجا است که چیره دستی شاعر را در شگرد حرکت گام به گام تا اقناع می بینیم. اینک نمونه هایی دیگر از این سبک می آوریم.

بیت آغازین: "از ستم اعداء فریاد کردم"

سید هجویر مخدوم امم مرقداو پیر سجز\* را حرم  
بندهای کوهسار آسان گسیخت در زمین هند تخم سجده ریخت

\* معین الدین چشتی یکی از بزرگان صوفیه و فراخوانان به اسلام در هند؛ بسیاری از هندیان به دست او مسلمانان شدند؛ در اجمیر می زیست و در سال ۶۳۲ در آن جا وفات کرد. آرمگاه او از مهم ترین زیار نگاه های هند شمرده می شود، (سید عبدالماجد الغوزی، دیوان محمد اقبال، ص ۱۶۰).

عهد فاروق از جمالش تازه شد      حق ز حرف او بلند آوازه شد  
 خاك پنجاب از دم او زنده گشت      صبح ما از مهر او تابنده گشت  
 عاشق و هم قاصد طيار عشق      از جبینش آشکار اسرار عشق (۹)

#### ابیات پایانی:

گر فنا خواهی ز خود آزاد شو      گر بقا خواهی به خود آباد شو  
 در خودی کن صورت یوسف مقام      از اسیری تا شهنشاهی حرام  
 از خودی اندیش و مرد کار شو      مرد حق شو حامل اسرار شو (۱۰)

شاعر به روایت داستان هجویری می پردازد. هجویری مقصود و مرقد امم بوده است، اقبال در این بیت می گوید: جشی آرامگاه هجویری در لاهور را زیارت کرده و مدتی آنجا چله نشسته است.

شاعر می آورد که چگونه هجویری به آسانی بندها را گسسته و به سرزمین هند رسیده است تا در آنجا تخم سجود بکارد. سپس خواهای هجویری را می شمرد. شاعر داستان و صفات هجویری را روایت کرد تا سر آغازی باشد برای پرداختن به آرمان داستان روایت شده. این سبک شاعر نیز چشم گیر است؛ او در آغاز برای روایت داستان از شیوه ی خبری بهره گرفته است و نیک می دانیم داستان سرایی تا چه مایه در پذیرش پند و اندرز کار ساز است. اگر او اندرز هایش را در آغاز و بی کار بست، شگرد داستان گویی پیش می کشید چنان که باید کارگر نمی افتاد. شاعر چون به ابیات پایانی می رسد با جمله های امری و پرسشی مخاطب را به آزادی و بیداری می خواند:

گر فنا خواهی ز خود آزاد شو      گر بقا خواهی به خود آباد شو

چنان که می دانیم فنا و بقا دو اصطلاح رایج عارفان هستند، سپس شاعر فرزانه پرسش سترک: "مرگ چیست؟" را پیش می کشد و می گوید مرگ از یاد بردن خویش است. آن گاه می پرسد: آیا می پنداری مرگ جدایی روح از تن است؟ سپس می افزاید:

در خودی کن صورت یوسف مقام      از اسیری تا شهنشاهی حرام

از خودی اندیش و مرد کار شو مرد حق شو، حامل اسرار شو  
 گاهی شاعر برون از قلمرو خو کرده ی سبک شاعری خویش، شعری را با  
 شیوه ی انشایی می آغازد و به انجام می رساند. انگیزه ی شاعر از این هنجار شکنی  
 سبک شناسیک رسیدن به این ارزیابی بوده که موضوع بسیار مهم است و اوضاع  
 بسیار ناخوشایند؛ پس گریزی از شتاب و بهانه بی برای درنگ نیست. نمونه ی زیر  
 از این دست است:

بیت آغازین: "حرفی چند با امت عرب"

ای درو دشت تو باقی تا ابد  
 نعره لاقیصر و کسری که زد  
 در جهان نزد و دور و دیرو زود  
 اولین خواننده قرآن که بود  
 رمز الا الله که را آموختند  
 این چراغ اول کجا فروختند  
 علم و حکمت ریزه ای از خوان کیست  
 آیه فاصبحتم اندر شان کیست (۱۲)

میان جای شعر:

از دم سیراب آن امی لقب  
 لاله رست از ریگ صحرای عرب  
 حریت پرورده آغوش اوست  
 یعنی امروز امم از دوش اوست  
 او دلی در پیکر آدم نهاد  
 او نقاب از طلعت آدم گشاد  
 هر خداوند کهن را او شکست  
 هر کهن شاخ از نم او غنچه بست (۱۳)

انجام شعر:

مرد صحرا پخته تر کن خام را  
بر عیار خود بزن ایام را (۱۴)

در آغاز، شاعر با شیوه ی پرسشی که گونه بی انشا است نکوهشی خشم آگین را به سوی قوم عرب روانه می کند و این قوم را برای سرانجامی که به آن رسیده سرزنش می کند، هویدا است چه اندازه علامه اقبال هنگام سخن گفتن از قوم عرب تلخ کام بوده و اوضاع این قوم در روزگار شاعر، وی را بر آن داشته است تا با لهجه ی تند و درد ناک، شعر خود را با سرزنش این قوم به خاطر در جا زدن و عقب افتادن شروع کند. بی هیچ شکی شاعر به هنگام سرودن این شعر تحت تاثیر خشم و ناخرسندی بوده و آغازیدن شعر به این شیوه دل سوزی او بر قوم عرب را می نماید؛ تا آنجا که لگام شعر را به دست گونه بی خود جوشی سپرده است؛ ولی دیری نمی باید که اقبال با فرو خوردن خشم خویش از درشتی آهنگ گفتارش می کاهد و از میان جای شعر با برگرفتن سبک انشایی از سرورمان محمد- که درود ایزد بر او و خاندان و یاران بزرگش باد- و کیستی او دم می زند و خطاب به مردم عرب می گوید:

حمد بی حد مر رسول پاک را آن که ایمان داد مشت خاک را  
حق ترا بران تراز شمشیر کرد ساریان را راکب تقدیر کرد  
بانگ تکبیر و صلوت و حرب و ضرب اندر آن غوغا گشاد شرق و غرب (۱۵)

آن گاه در پایان با شیوه امری قوم عرب را به به برخاستن از خواب و باز گشت به شکوه روزگاران گذشته فرا می خواند:

بگذر از دشت و درو کوه و دمن  
خیمه را اندر وجود خویش زن  
مرد صحرا پخته تر کن خام را  
بر عیار خود بزن ایام را (۱۶)

از آنچه گذشت در می یابیم که اقبال چگونگی ساختار سبک انشایی و

خبری و دست مایه های در خور و جایگاه کار برد آن ها را نیک می دانسته است.  
اینک نمونه هایی از چند رنگی سبک انشایی اقبال می آوریم:

### ۱- امر و نهی:

برخیز که فروردین افروخت چراغ گل    بر خیز و دمی بنشین با لاله صحرائی (۱۷)



ساقیا بر خیز و می در جام کن    محو از دل کاوش ایام کن (۱۸)  
گفت ای دیوانه ی ارباب عشق    جرعه بی گیر از شراب ناب عشق (۱۸)



خننده را سرمایه ی صد ناله ساز    اشک خونین را جگر پر کاله ساز (۱۹)



آتش استی بزم عالم بر فروز    دیگران را هم ز سوز خود بسوز (۲۰)

### ۲- ندا:

ای امینی از امانت بی خبر    غم مخور اندر ضمیر خود نگر (۲۲)



ای عقل تو ز شوق پراکنده کوی شو    ای عشق نکته های پریشانم آرزوست (۲۳)



ای که می نازی به قرآن عظیم    تا کجا در حجره می باشی مقیم (۲۴)



پس چه باید کرد ای اقوام شرق    باز روشن می شود ایام شرق (۲۵)  
در ابیاتی که آوریم آهنگ درد و افسوس و سوزش و خواهش آشکار است.  
هدف اقبال از این آهنگ، بر خیزاندن مخاطب مسلمان از خواب غفلت و نکوهش او  
است که گاهی این نکوهش به مرز سرکوفتی با هدف تلنگر زدن هم می رسد.

## ۳- پرسش:

پرده چرا ظهور چیست اصل ظلام و نور چیست  
چشم و دل و شعور چیست فطرت ناصبور چیست  
این همه نزد و دور چیست می نگریم و می رویم (۲۶)



حرم و از من کم آشوبی خطاست آن که در قعرم فرو آید کجاست  
ارض حق را ارض خود دانی بگو چیست شرح آیه لاتفسدو  
زندگانی چیست کان گوهر است تو امینی صاحب او دیگر است (۲۷)



چيست نظم قوم و آيين و رسوم چيست راز تاز گيهای علوم (۲۸)

## ۲- شیوه ی تکرار:

”فرستنده ی پیام در شرایط مناسب برای رساندن پیام خویش بر پایه ی اهمیت پیام آن را تکرار می کند“ (۲۹)

تکرار پیام، شیوه ی فراگیر در سروده های اقبال است و می توان گفت در يك گامی سایه گستردن بر همه اشعار او است. این شیوه ی درونی شده برای شاعر هدفش اهمیت دادن به اندیشه ی دل خواه وی است و بیهوده نیست؛ شاعر از این رهگذر می خواهد مطمئن باشد که پیامش به گوش مخاطبان خویش رسیده باشد. شیوه ی تکرار به چندین گونه در اشعار اقبال آمده است: گاهی عبارت یا جمله یی در يك شعر واگویه می شود و گاهی يك حرف؛ گاهی نیز عبارت، جمله یا حرفی در همه اشعار تکرار می گردد. بنا بر این تکرار يك ویژگی سبک شناسيك شاعر است. در پی چند نمونه ی شیوه ی تکرار می آید:

## ۱- تکرار ضمیر ”من“ و ”تو“:

این تکرار به گونه ی واگفتن يك واژه در يك شعر یا در يك بیت است. این شیوه چنان در شعر اقبال فراگیر است که مخاطب را برای شناختن مرجع ضمیر به ریزنگری بسیار و می دارد. الامرانی درباره این شیوه می گوید: ”این شیوه یی که گاهی از آن بوی پیچیدگی می آید، همیشه در شعر اقبال حضور دارد. این ضمیرها

آن چنان در هم تنیده می شوند که گاهی مترجمان شعر او را به سر درگمی می اندازد؛ نه تنها سر درگمی در ضمیر متکلم بل حتی در ضمائر مخاطب و غایب؛ امری که راه را برای تاویل های فراوان گشوده است.“ (۳۰)

در شهر و بیابانم در کاخ و شبستانم من دردم و درمانم من عیش فراوانم  
من تیغ جهانسوزم من چشمه حیوانم

من رهرو و تو منزل من مزرع و تو حاصل  
تو ساز صد آهنگی تو گرمی این محفل (۳۱)  
باید گفت مقصود شاعر از ضمیر ”من“ در ابیات آغازین زمان و وقت و نقش آن در زندگی است. او بر کار بست وقت به بهترین شیوه و خود داری از بی ارزش شمردن آن انگشت می نهد. در بیت پایانی هم ”من“ یعنی انسان و ”تو“ یعنی زمان.

نمونه بی دیگر:

منم که طوف حرم کرده ام بتی به کنار  
منم که پیش بتان نعره های هو زده ام (۳۲)

۲- باز گفتن جمله در يك شعر مانند:

علم اشیا علم الاسماستی هم عصا و هم ید بیضاستی  
علم اشیا داد مغرب را فروغ حکمت او ماست می بندد ز دوغ (۳۳)  
وا گفتن عبارت علم اشیا در این دو بیت برای نمودن اهمیت دانش محسوسات و میزان خدمتی است که این دانش به غرب کرده و این خود پاسخی است به افلاتون که این علم را نادیده و یاوه انگاشت.

۳- تکرار کامل يك بیت در يك شعر مانند نمونه زیر از شعر فصل بهار:

خیز که در کوه و دشت خیمه زد ابر بهار

مست ترنم هزار

طوطی و دراج و سار

بر طرف جو پیار

## کشت گل و لاله زار

## چشم تماشا بیار

خیز که در کوه و دشت خیمه زد ابر بهار (۳۴)

بیت نخست بانگی است برای آمدن بهار و بیت بهار و بیت های بعدی وصف زیبایی ها و دلاویزی های این فصل، آن گاه در ابیات پایانی بهر برانگیختن انسان به خیزش و برون آمدن برای دیدن بهار و آنچه این فصل دل ربا با گیاه و جانوران طبیعت می کند، همان بیت را باز می گوید تا بگوید ای انسان تو بی ارز ش تر از طبیعت نیستی؛ پس برون شو تا بهار از تو انسانی نو بسازد.

نمونه ای دیگر از سروده ای با نام "مرزمن":

تیز ترك گام زن منزل ما دور نیست

سوز تو اندر زمام

ساز تو اندر خرام

بی خورش و تشنه کام

پا به سفر صبح و شام

خسته شوی از مقام

تیز ترك گام زن منزل ما دور نیست (۳۵)

در این ابیات شاعر شترش را به تیز برداشتن گام ها برای رسیدن به منزل دل خواه بر می انگیزد. تکرار بیت "تیز ترك گام زن منزل ما دور نیست" که در پی شمردن صفات شتر آمده است علت آوردن این صفات را که همان رسیدن به مقصد است بیان می کند. می توان گفت این سبک شعری گونه ای نو آوری در قالب های شعری شاعر شمرده می شود که در آن پا را از گلیم قالب های سنتی فراتر نهاده است.

۴- شیوه ی تکرار ندا در يك بیت:

نمونه زیر را از شعر "لاله ی طور" بر گزیدیم:

بکویش ره سپاری ای دل ای دل    مرا تنها گذاری ای دل ای دل

دما دم آرزوها آفرینی مگر کاری نداری ای دل ای دل (۳۶)  
تکرار ندا در این دو بیت آن را رنگی عاطفی و اندوه بار بخشیده است تا  
آنجا که خواننده ژرفای رنج درون شاعر و سویی زیبایی شناسیک پر بهای آن را  
در می یابد. دل چسپی و شادابی این شعر بی تکرار ندا به کام خواننده نمی نشست؛  
چه ، ندا در اینجا به قافیه می ماند؛ انگار خواننده با خواندن این دو بیت، چند بیت با  
قافیه ی ” ای دل “ را خوانده است.

در جای دیگری از این شعر، شاعر می سراید:

بیا ای عشق ای رمز دل ما بیا ای کشت ما ای حاصل ما (۳۷)  
می بینیم وا گفتن ندا بیهوده نبوده و شعر را آهنگی دل ربا و درون مایه را  
نیروی سرشار داده است.

۵- تکرار پرسش در یک بیت و یک شعر:

دو بیت زیر نمونه ای خوبی می تواند باشد:

قبای زندگانی چاک تا کی چو موران آشیان در خاک تا کی  
به پرواز آ و شاهینی بیاموز تلاش دانه در خاشاک تا کی (۳۸)  
۳- شیوه ی بیانی تشبیهی، استعاری و کنایی:

این سبک، توضیح، تفسیر و به ذهن نزدیک کردن اندیشه را می جوید. اقبال  
در فضای آفرینش استعاره ها، نو آور است. او استعاره هایی را آفریده است که هیچ  
یک از شاعران روزگارش آن ها را به کار نبرده اند، مهم ترین ویژگی این استعاره ها  
سادگی و روانی آن ها است، حاکی استعاره های اقبال را ” طبیعی و بدون تکلف “  
(۳۹) می شمرد.

سمیر ابراهیم آنچه را خطیبی و نفیسی در وصف این سبک اقبال گفته اند می  
آورد: ” هنگامی که کلام اقبال را در اسرار و رموز می خوانیم، آن را آکنده از استعاره و  
کنایه می یابیم، بی مناسبت نیست که خوانندگان به گفتار اقبال درباره این که ذات با  
عشق و محبت، محبت پیامبر بزرگ اسلام (ص) مراجعه کنند تا سرشاری این گفتار از  
تلمیح و استعاره و کنایه را ببینند، بنا بر این می توان گفت بی شک اقبال صوری  
شاعرانه و بسیار هنری از راه به کار گیری استعاره و کنایه آفریده است “ . (۴۰)

برای نمونه تشبیه به دو بیت زیر به سنده می کنیم:

در جهان خورشید نو زاییده ام رسم و آئین فلک نادیده ام (۴۱)  
خورشید نو زائیده م: تشبیه مفرد بلیغی است.

ای که مثل گل ز گل بالیده ای تو هم از بطن خودی زاییده ای (۴۲)  
مثل گل تشبیه مفرد است.

نمونه های استعاره:

شبی زار نالید ابر بهار که این زندگی گریه پیهم است (۴۳)  
نالید ابر بهار: استعاره مکنیه پی است که شاعر ابر بهار را به انسان گریانی تشبیه کرده است.

به کوه رفتم و پر سیدم این چه بی دردی است رسد به گوش تو و فغان غم زده بی (۴۴)  
از کوه پر سیدم: استعاره مکنیه است. کوه در جای انسانی است که مورد خطاب قرار می گیرد.

دل ز سوز آرزو گیرد حیات غیر حق میرد چو او گیرد حیات (۴۵)  
میرد: استعاره تصریحیه است. البته استعاره مکنیه هم می تواند باشد که در این صورت باطل به انسان میرایی می ماند.

۴- اثر پذیری از قرآن:

اثر پذیری اقبال از قرآن زبان زد همه اقبال پژوهان است. این فرایند از رهگذر اقتباس فراوان وی از قرآن هویدا می گردد، اقبال همیشه تحت تاثیر این فرمان پدر واقع می شد که گفته بود: وقتی قرآن تلاوت می کنی، فکر کن قرآن بر تو نازل شده است؛ یعنی مخاطب کلام خدا شده ای.

در کمتر اثری از اقبال، ممکن است نفوذ و تاثیر قرآن و تعلیمات اسلامی وجود نداشته باشد، علوی مقدم پیوند اقبال و قرآن را چنین توصیف می کند:

”از اشعار و نوشته ها و خطابه های اقبال چنین استنباط می شود که وی احاطه کامل به معارف اسلامی داشته و در قرآن مجید مطالعه عمیق کرده و دوران عمرش را به مطالعه قرآن، گذرانده بوده است“ (۴۶)، این امر در همه سروده های شاعر آشکار است باز گشت به قرآن یکی از مهم ترین راه حل های اسلامی در

اندیشه اقبال. از نظری یکی از علل عقب ماندگی، انحطاط و زوال پیش آمده در سطح جهان اسلام، عدم توجه و تامل صحیح در قرآن می باشد. اقبال معتقد است باید این کتاب عظیم را حفظ و به آن عمل کرد:

گر تو می خواهی مسلمان زیستن نیست ممکن جز به قرآن زیستن  
حفظ قرآن عظیم آیین تست حرف حق را فاش گفتن دین تست  
از يك آیینی مسلمان زنده است پیکرامت ز قرآن زنده است  
از تلاوت بر تو حق دارد کتاب تو از او کامی که می خواهی بیاب (۴۷)  
اینک چند نمونه از میزان اقتباس شاعر از قرآن در شعری با نام "در معنی این  
که ملت محمدیه نهایت زمانی هم ندارد که دوام این ملت شریفه موعود است" را  
پیش می کشیم:

امت مسلم ز آیات خداست اصلش از هنگامه ی قالوا بلی ست  
از اجل این قوم بی پرواستی استوار از نحن نزلنا سستی  
تا خدا ان یطفئوا فرموده است از فسردهن این چراغ آسوده است (۳۸)  
"قالوا بلی" اشاره دارد به آیه مبارکه: (وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ  
ذُرِّيَّتَهُمْ وَأَشْهَدَهُمْ عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ أَلَسْتَ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَىٰ شَهِدْنَا أَن تَقُولُوا يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّا كُنَّا  
عَنْ هَذَا غَافِلِينَ) (۳۹)

و [به خاطر بیاور] زمانی را که پروردگارت از پشت و صلب فرزندان آدم،  
ذریه آنها را برگرفت؛ و آنها را گواه بر خویشتن ساخت؛ [و فرمود: (آیا من  
پروردگار شما نیستم؟) گفتند: (آری، گواهی می دهیم)] [چنین کرد مبادا] روز  
رستاخیز بگویند: (ما از این، غافل بودیم؛ [و از پیمان فطری توحید بی خبر ماندیم.  
"نحن نزلنا" اشاره به این آیه دارد: (إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ)  
(۴۰)، ما قرآن را نازل کردیم؛ و ما به طور قطع نگهدار آنیم!

"ان یطفئو" به این آیه اشاره دارد: (یریدون ان یطفئوا نور الله بافواههم و  
یابی الله الا ان یتم نوره ولو کره الکافرون) (۴۱)، آنها می خواهند نور خدا را با  
دهان خود خاموش کنند؛ ولی خدا جز این نمی خواهد که نور خود را کامل کند،  
هر چند کافران ناخشنود باشند!

وی نیز می سراید:

از ته آتش بر اندازیم گل نار هر نمود را سازیم گل  
که اشاره دارد به آیه مبارکه:

(قلنا یا نار کونی بردا و سلاما علی ابراهیم) (۴۲)

گفتیم ای آتش! بر ابراهیم خنک و سلامت باش

تسارک آفل ابراهیم خلیل انبیاء را نقش پای او دلیل (۴۳)  
که اشاره دارد به آیه شریفه:

(فلما جن علیه اللیل رای کو کبا قال هذا ربی فلما افل قال لا احب الا فلین) (۴۴)

چون شب او را فرو گرفت ستاره ای دید، گفت: این است پروردگار من!

چون فرو شد گفت: فرو شوندگان را دوست ندارم.

۵- اثر گرفتن از طبیعت و نمود های گوناگونش:

شاعر از طبیعت و نمودها و زیبایی های دلآویزش اثر پذیرفته است و از این

راه گونه بی رمانتیسیم و درون گرایی در پیوند با گرفتاری های امت اسلامی و نه فرو  
رفته در لاک شخصی آفریده است.

”اقبال سروده های فراوانی در وصف طبیعت بر جای نهاده است. به گونه

بی که می شود گفت دل بستگی بی مرز به طبیعت از ویژگی های بنیادین شعر اقبال  
است“ (۴۵).

شعر اقبال سرشار از نام های گل ها و ستارگان و خورشید و رودها و بامداد

و شام است. نمونه های زیر ما را از دراز گویی می رهاند:

راه شب چون مهر عالم تاب زد گریه من بر رخ گل آب زد

اشک من از چشم نرگس خواب شست سبزه از هنگامه ام بیدار رست

در جهان خورشید نو زائیده ام رسم و آئین فلک نادیده ام (۴۶)

۶- چند وزنی در غزلیات:

اقبال به شعر مرسل (روان)، شعرها از بند وزن و قافیه گرایش دارد. این

گرایش چشم اندازی گشاده برای بیان اندیشه و فلسفه اش به او می دهد. اینجا

است که در اشعار او گاه يك شعر را با چند وزن می یابیم. فریدنی در این باره می

گوید: ”اقبال نه تنها در اوزان کلاسیک شعر فارسی طبع آزمایی کرده بلکه به سلیقه

خویش بعض تصرفات هم نموده است.“ (۴۷)

حاکمی می گوید: ”علامه اقبال از بیشتر اوزان عروضی در سرودن غزل استفاده کرده، مثل:

خیال من به تماشای آسمان بوده ست به دوش ماه و به آغوش کهکشان بوده ست

بحر هزج مثنیٰ سالم

دو عالم را توان دیدن به مینایی که من دارم

کجا چشمی که بیند آن تماشایی که من دارم

بحر رمل مثنیٰ مقصور (۴۸)

۷- شیوه ی گفتگو:

این شیوه با استفاده از فعل ”گفت“ و مشتقات آن صورت می بندد. از رهگذر نمونه ها در خواهیم یافت اقبال تا چه مایه به ارزش گفتگو در بیان و توضیح افکار آگاه بوده است. دامادی در این باره می نویسد: ”اقبال در آفرینش مضامین ابتکاری نیز از خود قریحه و استعداد ابراز داشته و می تواند در نوع خود نوآوری محسوب می گردد از قبیل منظومه ”محوّره انسان و خدا“ (۴۹)، رادفر این شیوه ی اقبال را مورد انتقاد قرار می دهد و می گوید ”از جمله ایراداتی شعر اقبال خالی بودن از لطف محاوره“ (۵۰).

این گفتار بحث انگیز است؛ چه، گوینده ی آن یکی از اقبال پژوهان است و در بسیاری از نوشته هایش داد گرانه و با انصاف از شعر اقبال سخن گفته. نمی دانیم او در این گفته به چه دست آویزی آویخته است. خواننده ی سروده های محاوره ای اقبال، روشنی، ژرفی و سرشاری این سروده ها از درون مایه های نو را در می یابد. نمونه زیر از شعر ”زندگی“ بر این ادعا مهر تایید می زند:

پرسیدم از بلندنگاهی حیات چیست گفتا میی که تلخ تر او نکوتر است

گفتم که کرمک است و ز گل سر برون زند گفتا که شعله زاد مثال سمندر است

گفتم که شر به فطرت خامش نهاده اند گفتا که خیر او نشناسی همین شر است (۵۱)

می بینیم چگونه سبک گفتگوی استوار بر پرسش و پاسخ، خواننده را برای

دانستن پاسخ هر پرسشی بر می انگیزد و گفتمان گفتگو را در او تقویت می کند.

## ۸- روانی و آسمانی واژه ها و ترکیب ها :

در بیشتر سروده های اقبال به واژه ها و ترکیب های انسان و برکنار از پهنیدگی و ابهام برمی خوریم، از قبیل: صبح دم، ماه تمام، خود نگر.

۹- شیوه شاعر بر رشته سانی و گام به گامی در پیش کشیدن فلسفه و اندیشه ی او استوار است:

او نرم نرمک، درون مایه و اندیشه خویش را پیش می کشد، آن گاه دیری نمی باید که می شورد و اراده ها را می شوراند. این سبک در شعر این شاعر فرزانه هویدا است.

۱۰- سبک اقبال شفاف و دارای رنگ دینی و اندیشیدن به امت اسلامی است: این شیوه از پند و اندرز آکنده است. چند نمونه در پی می آید:

در قباى خسروى درویش زى      دیده بیدار و خدا اندیش زى  
قرب حق از هر عمل مقصود دار      تا ز تو گردد جلالش آشکار  
صلح شر گردد چو مقصود است غیر      گر خدا باشد غرض جنگ است خیر (۵۲)

۱۱- سبک شعر غنائی:

اقبال در این سبک از رهگذر کار بست ضمیر "من" به نوعی خود محوری می گراید. این سبک چنان که از نمونه های زیر بر می آید متنوع است:

نا امید استم زیاران قدیم      طور من سوزد که می آید کلیم (۵۳)  
نغمه ام از زخمه بی پروا ستم      من نوای شاعر فردا ستم  
هندیم از پارسی بیگانه ام      ماه نو باشم تهی پیمانہ ام  
من که این شب را چو مه آراستم      گرد پای ملت بیضا ستم (۵۴)

بد نیست اشاره کنیم ابیات بالا هر چند به گونه بی پراکنده در شعر او آمده ولی معنای "من" را به طور کلی نزد اقبال مشخص می کند. او در بیت یکم انسانی است که در پی یافتن برادر هم نوع خود است. سپس آهنگ شاعر آینده شدن می کند. در گام بعد تبار هندی و زبان پارسی اش را یاد آور می شود. سرانجام هم با فروتنی تمام اندیشه و فلسفه خویش را پیش می کشد. در پایان هم خود را پاره بی

نخرد از امت اسلامی یا همان به قول شاعر ملت بیضا می داند:

من که این شب را چو مه آراستم گرد پای ملت بیضا ستم  
۱۲- نام اشعار هم نوبا درون مایه ی آنها و واژه کلیدی سروده از رهگذر تکرار واژه،  
جمله یا عبارتی در يك شعر نمایان می شود:

اینک نمونه ای برای این دو شیوه می آوریم در شعری با نام "در بیان این که  
خودی از عشق و محبت استحکام می پزیرد":

نقطه نوری که نام او خودی ست زیر خاک ما شر از زندگی ست  
از محبت می شود پاینده تر زنده تر، سو زنده تر، تابنده تر  
عشق را از تیغ و خنجر باک نیست اصل عشق از آب و باد و خاک نیست  
دل ز عشق او توانا می شود خاک هم دوش ثریا می شود (۵۵)  
از آنچه آوردیم هماهنگی میان نام شعر و درون مایه آشکار می شود؛ نام  
سروده "تو و عشق" است و درون مایه از این چار چوب بیرون رفته و واژه کلیدی  
عشق بسیار تکرار شده است.

۱۳- به کار بردن مصدر مرخم و مصدر تام:

سه بیت زیر نمونه هایی از به کار گیری مصدر مرخم در شعر اقبال هستند:

باز بر رفته و آینده نظر باید کرد هله بر خیز که اندیشه دگر باید کرد  
عشق بر ناقه ایام کشد محمل خویش عاشقی راحله از شام و سحر باید کرد  
پیر ما گفت جهان بر روشی محکم نیست از خوش و ناخوش او قطع نظر باید کرد (۵۶)  
در این ابیات مصدر مرخم در قالبی امری آمده است که همه را مورد  
خطاب قرار می دهد؛ خطابی به همه؛ بی هیچ استثنایی. در بیت یکم بر امت  
اسلامی بانگ می زند و به اندیشیدن در گذشته و آینده و خیزش برای یافتن ره  
یافتنی نو فرا می خواندش.

نمونه ای به کار بردن مصدر تام:

حضور ملت از خود در گذشتن دگر بانگ انا الملت کشیدن (۵۷)

اینجا شاعر مصدر تام را برای نشان دادن حالتی امری و تعریف اصطلاح به کار برده است. او می گوید هستی امت با از خود گذشتگی تحقق می یابد؛ پس امت برابر با از خود گذشتگی است و دوری از "من" فردی و پیوستن به دریای امت اسلامی: "ما"ی اسلامی.

#### ۱۴- نماد گرایی:

علامه اقبال از نماد برای روایت داستان های قرآنی و داستان های دیگر بهره جسته است. دانسته هدف آوردن این داستان ها تنها برای داستان گویی نیست؛ آرمان بنیادین او "نمودن خوب و بد زندگی و آموزش طریق رسیدن به درجات عالی و سعادت و رستگاری". (۵۸)

اینک بخشی از نوشته ی سمیر عبدالحمید با تصرف درباره ی رمز گرایی

در شعر اقبال می آوریم:

"اقبال به نماد گرایی شکل تازه بخشید به طور که می توان گفت نماد گرایی شعر اقبال را ممتاز می سازد، نماد گرایی در داستانهای: ابراهم و نمرود، موسی و فرعون دیده می شود و بر مبارزه با خیر و شر دلالت می کند" (۵۹)، مثال دیگر: داستان فرهاد و پرویز که محتوای این قصه رقابت میان دو عاشق بر معشوق است ولی پیش اقبال دلالت دیگری دارد و آن این است که تبیان قواعد رابطه ی عشق با عقل است.

#### ۱۵- به کار بردن لغات معاصر:

با این که اقبال از شعر و شعرای کلاسیک فارسی تاثیر پذیرفت ولی از لغاتی استفاده کرده که با مسایل جهان معاصر سازگار است مثل: دولت، و غرب، و احرار، و اصطلاحات فلسفی نو.

#### نتیجه گیری:

از آنچه گفته شد در می یابیم شعر اقبال به دسته بی از ویژگی های سبک شناسیک آراسته شده است که از رهگذر شان به بیان درو مایه ها و اندیشه های دل خواهش پرداخته است. این ویژگی ها به ترتیب زیر اند:

۱- شیوه بی استوار که از کار برد واژه های همخوان و ترکیب های گل چین دور از تکلف و تصنع و همساز با درون مایه ها فراهم آمده است.

- ۲- سبکی کارگر و شوراننده که خواننده را بر می انگیزد و به هم نوایی و می دارد؛ به اراده ها تلنگر می زند و از راه کار بست فراوان شیوه ی انشایی در قالب باید‌ها، نبایدها، پرسش و ندا همت خوانندگان را بیدار می کند.
- ۳- گستردگی شیوه ی گفتگو به هدف دادن پند و اندرز است.
- ۴- شعر اقبال آکنده از شیوه ی و آگویه یا تکرار است. وی از این راه در کنار افزودن بر ارزش متن توانایی های شگرف خویش را می نماید. هر وا گفتن معنایی تازه می آفریند؛ تا آنجا که می توان گفت واگویه شگردی سبک شناسیک در سروده های اقبال شمرده می شود؛ شگردی که از رهگذرش اندیشه را در ذهن خواننده جا می افتد.
- ۵- سبک غنایی اقبال که به گفتگو با خواننده پسان يك انسان با رنج ها و شادی ها می پردازد. این شیوه پر تو خود را بر طبیعت و نمود هایش می افکند؛ گویی طبیعت، انسانی است هم درد و هم نوا با فرد.
- ۶- کار برد شیوه ی بیانی خاصی است به هدف روشن ساختن اندیشه در کنار شیوه بی بدیعی که بر دل ربایی و کارگری عبارات می افزاید.
- ۷- در مجموع، شیوه بیان و سبک سخن اقبال مختص خود اوست.



#### حواشی:

- ۱- استاد سید ابو الحسن علی ندوی، شگفتیهای اندیشه اقبال، ص ۵.
- ۲- علی شریعتی، اقبال معمار تجدید بتای تفکر اسلامی، ص ۱۵.
- ۳- ابراهیم پور والی، نگاهی به آثار اقبال لاهوری، ص ۳۱-۷۰.
- ۴- علی حسون، فلسفه اقبال، ص ۱۷۲.
- ۵- اسماعیل حاکمی، در شناخت اقبال، ص ۲۶۵.
- ۶- ابو القاسم رادفر، سبک و در و نمایه شعر فارسی اقبال لاهوری، نشریه ادبیات و علوم انسانی دانشگاه با هنر کرمان، ص ۵۳.
- ۷- محمد حسن فریدنی، اسرار خودی و رموز بی خودی، ص ۹۳.

- ۸- سمیر عبدالحمید ابراهیم، دیوان ارمغان حجاز، ص ۹۶.
- ۹- اقبال اکادمی پاکستان، اقبالیات، ص ۱۷۴.
- ۱۰- محمد اقبال لاهوری، کلیات اقبال فارسی، دیوان اسرار و رموز، ص ۱۱۵.
- ۱۱- همان جا، ص ۱۰۱۶.
- ۱۲- همان جا، ص ۵۱.
- ۱۳- همان جا، ص ۵۲، ۵۳.
- ۱۴- محمد اقبال لاهوری، کلیات اقبال فارسی، پس چه باید کرد، ص ۳۳.
- ۱۵- محمد اقبال لاهوری، کلیات اقبال فارسی، پس چه باید کرد، ص ۳۴.
- ۱۶- همان جا، ص ۳۶.
- ۱۷- همان جا، ص ۳۹.
- ۱۸- همان جا، ص ۳۷.
- ۱۹- محمد اقبال لاهوری، کلیات اقبال فارسی، پیام مشرق، ص ۱۳۱.
- ۲۰- همان جا، دیوان اسرار و رموز، ص ۱۲.
- ۲۱- همان جا، ص ۱۳.
- ۲۲- همان جا، ص ۱۳.
- ۲۳- همان جا، ص ۱۴.
- ۲۴- همان جا، جاوید نامه، ص ۱۶.
- ۲۵- همان جا، ص ۱۹.
- ۲۶- همان جا، پس چی باید کرد، ص ۲۷.
- ۲۷- همان جا، ص ۳۷.
- ۲۸- همان جا، پیام مشرق، ص ۸۱.
- ۲۹- همان جا، جاوید نامه، ص ۱۳، ۱۰۹.
- ۳۰- همان جا، اسرار و رموز، ص ۲۰.
- ۳۱- احمد بن زکریا بن فارس، الصحاحی فی فقه اللغة العربیة و مسائلها و سنن العرب فی کلامها، تحقیق: عمر فاروق الطباع، ص ۲۱۳.
- ۳۲- حسن الامرانی، اقبال نامه، ص ۴.
- ۳۳- محمد اقبال لاهوری، کلیات اقبال فارسی، پیام مشرق، ص ۷۲.
- ۳۴- همان جا، ص ۱۶۵.

- ۳۵- همان جا، ص ۲۵.
- ۳۶- همان جا، ص ۷۳- ۷۴.
- ۳۷- همان جا، ص ۸۸.
- ۳۸- همان جا، پیام مشرق، ص ۳۵.
- ۳۹- همان جا، ص ۴۸.
- ۴۰- همان جا، ص ۶۱.
- ۴۱- اسماعیل حاکمی، در شناخت اقبال، ص ۲۶۷.
- ۴۲- سمیر عبدالحمید ابراهیم، اسرار و رموز، ص ۴۶.
- ۴۳- محمد اقبال لاهوری، کلیات اقبال فارسی، اسرار و رموز، ص ۱۰.
- ۴۴- همان جا، اسرار خودی، ص ۶۳.
- ۴۵- همان جا، پیام مشرق، ص ۷۸.
- ۴۶- همان جا، ص ۹۶.
- ۴۷- همان جا، اسرار و رموز، ص ۲۰.
- ۴۸- محمد علوی مقدم، در شناخت اقبال، ص ۳۷۷.
- ۴۹- حسن شادروان، اقبال شناسی، ص ۱۰۶.
- ۵۰- محمد اقبال لاهوری، کلیات اقبال فارسی، اسرار و رموز، ص ۱۱۳.
- ۵۱- سوره الاعراف، آیه ۱۷۲.
- ۵۲- سوره الحجر، آیه ۹.
- ۵۳- سوره التوبه، آیه ۳۲.
- ۵۴- سوره انبیاء، آیه ۶۹.
- ۵۵- ساجد الله تفهیمی، کشف الالفاظ اقبال، ص ۴۵.
- ۵۶- سوره انعام، آیه ۷۶.
- ۵۷- سمیر عبدالحمید ابراهیم، الاسرار والرموز، ص ۹۴.
- ۵۸- محمد اقبال، کلیات اقبال، اسرار و رموز، ص ۹.
- ۵۹- محمد حسین فریدنی، اسرار خودی و رموز بی خودی، ص ۹۴.
- ۶۰- اسماعیل حاکمی، در شناخت اقبال، ص ۲۶۸.
- ۶۱- سید محمد دامادی، مجموعه مقالات همایش علامه اقبال، ص ۷۹.

- ۶۲- ابو القاسم رادفر، مجموعه مقالات همایش علامه اقبال، ص ۱۲۱.
- ۶۳- محمد اقبال، کلیات اقبال فارسی، پیام مشرق، ص ۱۰۱.
- ۶۴- همان جا، دیوان اسرار و رموز، ص ۶۰، ۶۱.
- ۶۵- محمد اقبال، کلیات اقبال فارسی، اسرار و رموز، ص ۱۰.
- ۶۶- همان جا، ص ۱۵.
- ۶۷- محمد اقبال، کلیات اقبال فارسی، اسرار و رموز، ص ۲۱، ۲۲.
- ۶۸- همان جا، زبور عجم، ص ۵۳.
- ۶۹- همان جا، ص ۷۱.
- ۷۰- تقی پور نامداریان، رمز و داستانهای رمزی در ادب فارسی، ص ۱۶۳.
- ۷۱- سمیر عبدالحمید ابراهیم، ارمغان حجاز، ص ۷۹، ۸۰.

کتابشناسی:

- ۱- القرآن الکریم اداره کل هماهنگی های فرهنگی وزارت امور خارجه، مجموعه مقالات همایش علامه اقبال، چاپ اول، مرکز چاپ و انتشارات امور خارجه، تهران، ۱۳۸۰ هـ. ش.
- ۲- استاد سید ابو الحسن علی حسنی ندوی، شگفتیهای اندیشه اقبال لاهوری، مترجم: ابو شعیب دهقان، چاپ اول، انتشارات شیخ الاسلام، تهران، ۱۳۷۷ هـ. ش.
- ۳- علی حسون، فلسفه اقبال، الطبعة الاولى، نشر دار السؤال، دمشق، ۱۹۸۷ م.
- ۴- اقبال اکادمی پاکستان، اقبالیات، چاپ اول، المطبعة العلمية، لاهور، ۱۹۸۶ م.
- ۵- سید عبدالماجد الغوری، دیوان محمد اقبال، الاعمال الكاملة، الطبعة الاولى و دار این کثیر، دمشق، ۲۰۰۳ هـ. ش.
- ۶- حسن شادروان، اقبال شناسی، چاپ اول، انتشارات سازمان تبلیغات اسلامی، تهران، ۱۳۷۱ هـ. ش.
- ۷- علی شریعتی، اقبال معمار تجدید بنای تفکر اسلامی، چاپ اول، نشر امامت، تهران،
- ۸- غلام رضا ستوده، در شناخت اقبال، مجموعه مقالات کنگره جهانی بزرگداشت علامه اقبال لاهوری، چاپ اول، انتشارات و چاپ دانشگاه تهران، ۱۳۶۵ هـ. ش.
- ۹- اقبال اکادمی پاکستان، کلیات اقبال فارسی، چاپ دوم، ناشر وحید قریشی، لاهور، ۱۹۹۴ م.
- ۱۰- سمیر عبدالحمید ابراهیم، دیوان الاسرار والرموز، الطبعة الاولى، دار الانصار، القاهرة، ۱۹۸۵ م.

- ۱۱- تقی پور نامداریان، رمز و داستانهای رمزی در ادب فارسی، چاپ چهارم، انتشارات علمی و فرهنگی، تهران، ۱۳۷۵ ه. ش.
- ۱۲- محمد حسین مشایخ فریدنی، اسرار خودی و رموز بی خودی، چاپ اول، موسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، تهران، ۱۳۷۰ ه. ش.
- ۱۳- سمیر عبدالحمید ابراهیم، دیوان ارمغان حجاز، الطبعة الاولى، المكتبة العلمية و مطبعتها، لاهور، ۱۹۷۶ م.
- ۱۴- ابو القاسم رادفر، سبک و درونمایه شعر فارسی اقبال لاهوری، نشریه دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه شهید باهنر کرمان، شماره ۸، زمستان ۱۳۷۹ - بهار ۱۳۸۰.
- ۱۵- احمد بن زکریا ابن فارس، الصحابی فی فقه اللغة العربية و مسائلها و سنن العرب فی کلامها، تحقیق: عمر فاروق الطباع، الطبعة الاولى، مكتبة المعارف، بیروت، ۱۹۹۳ م.
- ۱۶- حسن الامرانی، اقبال نامه، الطبعة الاولى، رابطة ادباء الشام، لندن، ۱۹۹۸ م.
- ۱۷- ساجد الله تفهیمی، کشف الالفاظ اقبال، چاپ دوم، خانه فرهنگ جمهوری اسلامی ایران، کراچی، ۱۹۹۱ م.
- ۱۸- سید محمد دامادی، مجموعه مقالات همایش علامه اقبال، چاپ اول، مرکز چاپ و انتشارات وزارت امور خارجه، تهران، ۱۳۸۰ ه. ش.
- ۱۹- قرآن کریم، ترجمه مهدی الهی قمشه ای، به اهتمام حسین الهی قمشه ای، چاپ اول، تهران، انتشارات هفت گنبد، ۱۳۸۱ ه. ش.
- ۲۰- ابراهیم پور والی، نگاهی به آثار زنده رود اقبال لاهوری، چاپ اول، انتشارات یاد آوران، تهران، ۱۳۷۱ ه. ش.



## اخوند محمد قاسم هالایی

دکتر شهلا سلیم نوری\*  
عضو هیات علمی گروه زبان و ادب فارسی  
دانشگاه کراچی، کراچی.

### چکیده:

قرن نوزدهم میلادی زمان انحطاط زبان و ادب فارسی در سند است. در این زمان افراد بسیار کم یافته می شوند که فارسی را خوانده و در آن چیره دست نیز باشند. محمد قاسم هالایی یکی از آن افراد کمیاب آن زمان بود که فارسی را می دانست و در آن مهارت نیز داشت. او در اوایل در زمان فارسی و عربی شعر می گفت، سپس به زبان هندی، اردو و سندی هم شعر گویی را آغاز کرد. می توان قاسم را شاعر پنج زبان نامید. ولی او به فارسی گویی خود افتخار می کرد. او در اواخر دوره تالپران سند زندگی به سر می کرد. او نه تنها شاعر برجسته زمان خود بود بلکه خط بسیار زیبایی داشت. شاگردان زیادی برای خواندن عربی و فارسی و برای یاد گرفتن خطاطی نزدیک وی می آمدند. او اصلاح شعر نیز می کرد.

کلید واژه ها: اخوند محمد قاسم هالایی، شعر فارسی، احوال و آثار، زبان و ادب فارسی در سند.

نی به نسب غرور من، نی به نشان جد و عم  
 هر که شناسدم به فضل بهتر، اگر نه، نیست غم  
 گنج به سینه ام روان از هنر است جاودان  
 گیرد هر که امتحان اینک کاغذ و قلم (۱)

انگلیسیها در خطه مغلوب و مقهور سند، خوان علم و ادب فارسی را برچیدند، زبان فارسی رو به زوال بود و اشخاص مخصوصی که قبل از تسلط انگلیسی ها بر سند، تحصیلات ابتدایی یا عالی خود را به پایان رسانیده بودند، از زبان و ادب فارسی نگهداری می کردند. می توان گفت که آخرین افرادی که شاعر و نثر نویس زبان فارسی بودند، زمان خود را سپری می کردند، در زمان انحطاط و زوال زبان فارسی، در آسیای صغیر به عموم و در سند به خصوص، بر علم و ادب و هنر خود مفتخر بودن کار هر کس نبود. بلکه همان کس می توانست این افتخار را بر خود داشته باشد که به حقیقت با علم و ادب بهره مند شده بود.

آخوند محمد قاسم هالایی بن نعمت الله قریشی (۲) هالایی از همان اشخاص روزگار می باشد که در شعر بالا بر علم و دانش خود افتخار کرده است. او از خانواده ساونی هالایی تعلق داشت. محمد قاسم در سال ۱۲۲۱ ق / ۱۸۰۶ میلادی به دنیا آمد (۳). پدرش آخوند نعمت الله قریشی هالایی هم از علمای زمان خود به شمار می رفت. محمد قاسم تحصیلات ابتدایی را از پدرش در همان شهر فرا گرفت. در علوم متداوله مهارت به دست آورد. برای همین عربی، فارسی، سنندی و اردو را خوب می دانست. اما خودش بر فارسی دانی خود می نازید. می گوید:

منم گرچه در پارسی چیره دست  
 ولی میر فاضل شه دین پرست  
 به تحریک بر نظم سنندی سواد  
 به پای دلم خام سودا شکست (۴)

اجداد نیز از علمای روزگار بودند. بعد از تحصیلات، او در آغاز به خدمت انگلیسی ها درآمد و در شهرهای 'مورو' و 'تندو باگی' به کارهای،

منشی، و 'تپه داری' پرداخت (۵). ولی چون آزاده خو و آزاد منش بود نتوانست کار خود را ادامه بدهد. و این کار را ترك کرده به شهر حیدرآباد رسید و آنجا مقیم گشت. اینجا نه تنها مسلمانان بلکه عاملان و هندوان نیز نزدیک وی برای درس فارسی و عربی می آمدند. این طور او درس و تدریس را آغاز کرد. او خط بسیار زیبا داشت. چنانچه به وسیله تدریس و خوش نویسی کسب معاش خود می کرد (۶).

آخوند محمد قاسم بن نعمت الله به خدمت "میر مراد علی خان تالپر" والی خیرپور رسید. او نه تنها یکی از حکمرانان تالپر بود بلکه ادب پرور و علم دوست نیز بود. و آثار گرانبهایی از خود ماندگار گذاشته است. بنا بر این سرپرستی او را قبول کرد و دوپست روپیه ماهانه به او می داد. قاسم در مدح وی ابیاتی سروده است. می گوید:

باشد اکنونم یقین کز شهر یار      صله و انعام یا بم بی گمان  
خسروان با مستحقان می دهند      خلعت زیبا و نقد شایگان  
ما چو گنجشک ایم از یک جرعه سیر      بذل شه بوده ست بحر بیکران  
گر غریب و بیکسیم اما چه غم      هست شه امید گاه بیکسان (۷)

او علاوه از این، مدح میر محمد حسن علی خان تالپر (حیدرآباد) نیز می کرد. میر حسن علی هم مانند اعضای دیگر خانواده خود با علم و هنر آراسته بود. آثار گرانبها از خود باقی گذاشته است. میر حسن شکار کردن را هم دوست داشت. آخوند محمد قاسم در وصف شکار او چنین می گوید:

شکار کرده به خیر آمدی مبار کباد      تو از شکار و من از دیدن تو گشتم شاد  
ندیده ام چو تو صید افکن قدر انداز      که از تفنگ تو هر تیر بر نشان افتاد  
ز بسکه چابک و چالاک و صیت و چیره تویی      زمانه چون تو به وصف چنین ندارد یاد  
سر شکار ترا دیده هیچ جانوری      ز تو نکرد سر خود دریغ و پیش نهاد (۸)

میر حسن تالپر پنج روپیه ماهانه برای آخوند قاسم مقرر کرده بود (۹) آخوند قاسم اشعار میر حسن تالپر را اصلاح می کرد (۱۰) سپس این کار را نیز ترك کرد. آخوند قاسم علاوه بر تدریس برای راجه های مختلف قصاید می نوشت. مانند راجه های "برودی"، "بلرامپور"، "رتلام" و "رامپور" (۱۱) اشعار زیاد

نوشته است در نتیجه از آنها جایزه و صله‌ها یافت.

قاسم شاگردان زیاد دارد. میان امام بخش شکار پوری متخلص به "خادم" یکی از شاگردان وی است که از او فارسی خوانده بود و در شعر اصلاح هم می‌گرفت.

شاعر ما در جوانی ازدواج کرده بود ولی چون زنش فوت شد، در بقیه زندگی دوباره ازدواج نکرد. با وجودی که اهل و عیال نداشت باز هم مصارف زیاد داشت. علتش چنین است که او مرد فراخدل بود. بنا بر این همیشه تنگدست می‌بود و با امرا و حکمرانان گله تھی دستی می‌کرد:

بسکه کم شغلم و ضرورت بیش

زیر کوه حوائج‌م چون کاه (۱۲)

قاسم، مرد خوش خلق و خوی بود و با دیگران روابط صمیمانه داشت. تعداد دوستان او زیاد بود. چون خودش مرد علم و عرفان بود به همین سبب با ادبا و شعرای معاصر میانه خوب داشت. قلب او پُر از مهر و محبت بود و در کارهای ادبی می‌پرداخت. اخوند محمد قاسم در سن هفتاد و پنج و یا هفتاد و شش سالگی. در سال ۱۲۹۸ هـ ق به مطابق ۱۸۸۱ میلادی فوت شد و در شهر خود مدفون گشت. امام بخش "خادم" تاریخ وفات او را به زبان سندی گفته است:

... ویو چڙي فاني سرا کي دي بقا رب عطا ان کي کري خلد جنان

جنوري جي ارڙهين منگل جو وار سال ارڙهين سو اکاسي هو روان

عيسوي کي ذي بقا سن بارهن سئو اتانوي چوان

"خادما" آين پڙه ۽ مات کر کين سگهندين تون کري وصفش بيان (۱۳)

اکثر تذکره نویسان آخوند محمد قاسم بن محمود هالایی و آخوند محمد قاسم بن نعمت الله هالایی را يك شخص تصور می‌کنند؛ در حالی که بگفته تکمله مقالات الشعراء آخوند محمد قاسم بن محمود هالایی تقریباً ۵۰ سال پیش از آخوند محمد قاسم بن نعمت الله زندگی به سر می‌کرد. اما خانواده هر دو یکی می‌باشد. آخوند محمد قاسم بن محمود هم شخصی علم و در فارسی و عربی مهارت داشت. اما متأسفانه به جای دیوان، اشعار پراکنده او یافته می‌شود. (۱۴)

قاسم بن نعمت الله با شعرای معاصر روابط خوب داشت. چون در آن زمان

اهمیت زبان فارسی کاسته شده بود، بنا بر این، او اشعار خود را در مجله "مفرح القلوب" که از شهر کراچی انتشار می یافت، منتشر می ساخت. این مجله معروف در زنده نگه داشتن ذوق ادبی شعرای آن زمان بسیار مُمد و معاون می بود.

خصوصیت این روزنامه این هم بود که تمام شعرای فارسی گو اشعار خود را به این جریده می فرستادند و در آن چاپ می شد. بعضی مواقع به توسط آن جریده شب شعر برگزار می شد (۱۵). یا شاعری غزل خود را در آن چاپ می کرد و بقیه تمام شعرا بر آن اظهار رای می کردند. یا خبری در آن مجله چاپ می شد و شعرا درباره آن اشعار می سرودند. مثلاً عبدالحسین سانگی تالپر صاحب فرزندی به نام "خدا یار خان" شد. تمام شعرا به شمول آخوند محمد قاسم بر تولد آن پسر، تاریخ تولدش را گفتند (۱۶). آخوند محمد قاسم هالایی با مرزا احمد علی "احمد"، میر علی نواز "علوی" شکار پوری، منشی رسول بخش "رهی"، حافظ غلام محمد هالایی، سید فاضل شاه "فاضل"، آخوند گل محمد هندی، میان امام بخش "خادم" روابط صمیمانه داشت. اشعاری که اینان راجع به بزرگواری همدیگر سروده اند، شاهد بر آنند مثلاً. "علوی" برای قاسم می گوید:

هر که بدید شعر او مهر و را به جان گزید  
همسری نیست هیچ کس "قاسم" نامدارا (۱۷)  
قاسم برای علوی گفته بود:

هزارت آفرین "علوی" بدین رنگین غزل گفتن  
نه "قاسم" بل نیارد کس چنین صنع سرا پارا (۱۸)  
قاسم برای "علوی" و "احمد" گفته است:

دوست ما علوی ست و احمد نیز هم هر دو یکسان و بری از بیش و کم  
هر یکی سر حلقه اهل صفا هر یکی در خلق خوش ثابت قدم (۱۹)  
آخوند محمد قاسم صاحب دیوان است. "دیوان فارسی" و "دیوان سندی" دارد. و بعضی می گویند که در هر چهار زبان یعنی، فارسی، سندی، اردو و عربی دیوان دارد (۲۰). در کتاب "سند جی ادبی تاریخ" نوشته شده است که در ابتدا قاسم فقط شعر فارسی می نوشت. بعد از آن در زبانهای دیگر به خصوص در سندی شعر سرودن را آغاز کرد.

او دیوان فارسی خود را با دو نام ذکر کرده است: یکی "دیوان قاسم" و دیگری به نام "بحر الصنایع". در توضیح اسم "بحر الصنایع" خودش می گوید:

همچو نام خود وی "دیوان قاسم" داده نام در میان خلیق او را شهره دادن خواستم  
نیز هم بحر الصنایع نام کردم بهر آن زان که سر تا پاش در هر گونه صنع آراستم (۲۱)  
قاسم بن نعمت الله می گفت که در دیوان خود تمام صنعت های شعر را جمع کرده ام.

خصوصیات شعر فارسی:

اشعار قاسم روان و در زبان ساده گفته شده است. در قصیده و غزل چیره دست بود. علاوه از این در تمام اصناف، شعر گفته است. در دیوان او مثنوی، رباعی، غزل، قصیده و قطعه و غیره دیده می شود. موضوع های اشعار وی مختلف است. گاه در مدح حکمرانان شعر می گوید:

ممدوح ماشه است که مداح پرور است

زان رو مرا همیشه سوی مدحتش سراسر است (۲۲)

در اشعاری وی عشق و عرفان هم موجود است چون او قایل آن است که عشق مجازی آخر به عشق حقیقی پایان پذیر می شود و چون خدا تعالی این کائنات و دنیای فانی را برای درک و تدبیر انسانها آفریده است تا انسان به چیزهای ظاهری نظر کرده به حقیقت آنها برسد و نگاه بصیرت آمیز، حقیقت کائنات را بر او آشکار بسازد. قاسم در این باره می گوید:

قاسم مجازره به حقیقت دهد در آ گر چشم پاک بر صور آب و گل کنی (۲۳)

جای دیگر می گوید:

به جلوه گاه حقیقت بریده آخر اگر مشاهده جلوه مجاز کنی (۲۴)

هر جاست جلوه اش اگر ت دیدن آرزوست از دیده دور دار حاجابی که حائل است (۲۵)

اخواند قاسم مردمان را پند و وعظ هم می کند. زیرا اگر آنان می خواهند که معرفت خدا حاصل بکنند، برای آنان لازم است که از علایق دنیاوی بگذرند و تزکیه نفس بکنند. می گوید:

نور خدا چو می طلبی خود غرض مباش بگنرز حرص و غفلت و بگنار خورد و خواب، (۲۶)

او در شعر تشبیهات خیلی زیبا و دلکش آورده است. می گوید:

روی تو در حیات، چراغ نظر مرا بعد از وفات یاد تو شمع مزار من (۲۷)  
 اخوند محمد قاسم در اشعار خود با کلمات، صوت و صدای دلکش به  
 وجود آورده است:

مثلاً: دلبرم بُرد ز من جان و دل و صبر و شکیب

به غنون و به فسون و به فسانه به فریب (۲۸)

قاسم با مهارت خاص خود در کلام موسیقیت پیدا کرده است:

جلوه ساز و طرب آغاز و تماشای جهان      گلرخ و یاسمن اندام و سمن بوی، تویی  
 به نگاه و به تکلم به شکر خنده ناز      همه طنز و همه سحر و همه جادوی، تویی  
 دلکش و دلبر و جان پرور و دلدار تویی      هم شکر خنده و خوشی و وفاداری، تویی  
 سرو رفتار و سمن روی و صنوبر قامت      گل رخ و غنچه لب و بلبل گفتار، تویی (۲۹)

قاسم در بحر های طولانی نیز همان موسیقیت را برقرار نگه داشته است:

تا دور شدی صنما ز برم تاریخ جهان شد در نظرم

غمگین و حزین و بی خبرم بی خواب و خور و بیتاب و توان

دیر است که هستم از تو جدا سرگشته و زار و بی سرو پا

زود آبی که سازم بر تو فدا جان را و روم بیرون ز جهان (۳۰)

اخوند قاسم هالایی در آغاز فقط شعر فارسی و عربی می سرود، اما بعد از آن به تشویق اخوند گل محمد و سعید فاضل شاه "فاضل" به ترتیب به زبان های هندی، اردو و سندی شعر سرودن را آغاز کرد (۳۱). به خصوص در زبان سندی که زبان مادری او نیز بود، مهارت خود را نشان داد. در شعر سندی، کلام موزون، قصیده و ترجیع بند را ایجاد کرد (۳۲) در آخر آن اشعار اخوند محمد قاسم را شامل مقاله می کنم که دارای این خصوصیت می باشند که يك شعر آن در سندی و دومی در فارسی است:

علم سڪ علم ري بي كار      تان لهين عز علم جي پرچار

سخن بس که حکم حکمت يافت      هزل بگذار و جدل زو بردار  
علم بس ري آدمي گذه گمراه      جاهلن گذه گهزي به کيم گذار  
حرف ما گوش کن که حرفه بري      سعی در کسب علم کن بسيار (۳۳)

## حواشي:

- ۱- Persian Poets of Sindh, P: ۲۵۸
- ۲- (i) تکمله مقالات الشعراء ص ۴۶۶  
(ii) پاکستان ميں فارسي ادب، ۴۱۹/۵.
- 3- Persian Poets of Sindh, P: ۲۵۵(iii)
- ۳- (i) تکمله مقالات الشعراء، ۴۶۶  
(ii) سند جي ادبي تاريخ، ۳۲۱  
(iii) مقالات قاسمي، ۵۴۸.
- ۴- سند جي ادبي تاريخ، ۳۲۲.
- ۵- (i) همان: ۳۲۱  
(ii) سندی ادب جي تاريخ (سندهي)، ۲۸۶.
- 6- Persian Poets of Sindh, P: ۲۵۵(iii)
- ۶- (i) سند جي ادبي تاريخ، ۳۲۱، (ii) سندی ادب جي تاريخ، ۲۸۶.
- 7- Persian Poets of Sindh, P: ۲۵۷
- ۸- تکمله مقالات الشعراء، ۴۷۲-۴۷۳.
- ۹- همان، ۴۶۷.
- ۱۰- (i) سند جي ادبي تاريخ، ۳۲۱، (ii) سندی ادب جي تاريخ، ۲۸۶.
- ۱۱- همان ۳۲۲.
- 12- Persian Poets of Sindh, P: ۲۵۶
- ۱۳- (i) سند جي ادبي تاريخ، ۳۲۲-۳۲۳، (ii) سندی ادب جي تاريخ، ۲۸۵.
- (iii) Persian Poets of Sindh, P: ۲۵۶ (iv) پاکستان ميں فارسي ادب،  
۴۱۹/۵.
- 14- (i) پانوشت تکمله مقالات الشعراء، ۴۷۵،

- (ii) فهرست نسخه های خطی موزه ملی کراچی ، ۳۵۹
- (iii) دانشنامه ادب فارسی بخش سوم ص، ۲۰۲۵ .
- ۱۵- پانوشت تکمله از حسام الدین راشدی ، ۱۵۸ .
- ۱۶- همان ، ۱۵۶ .
- ۱۷- پاکستان میں فارسی ادب ص: ۴۲۳، (ii) P:۳۰۶ Persian Poets of Sindh
- ۱۸- (iii) Persian Poets of Sindh, P:۳۰۶
- ۱۹- همان ، ۲۶۰ .
- ۲۰- (i) همان ، ۲۵۵ ، (ii) سندھی ادب جی تاریخ ، ۲۹۰ .
- ۲۱- سندھی ادبی تاریخ ، ۳۲۸ ، در کتاب "سرتاپش" نوشته شده است .
- ۲۲- تکمله مقالات الشعراء ، ۴۷۲ .
- ۲۳- Persian Poets of Sindh, P:۲۶۱
- ۲۴- همان .
- ۲۵- همان ، ۲۶۲ .
- ۲۶- همان ، ۲۶۱ .
- ۲۷- (i) تکمله مقالات ، ۴۷۵ ، (ii) P:۲۶۳ Persian Poets of Sindh
- ۲۸- تکمله مقالات الشعراء ، ۴۷۲ .
- ۲۹- همان ، ۴۷۰ .
- ۳۰- همان ، ۴۶۹ .
- ۳۱- سندھی ادبی تاریخ ، ۳۲۸ .
- ۳۲- سندھی ادبی تاریخ ، ص: ۳۲۸ .
- ۳۳- سندھی ادبی تاریخ ، ۳۲۷ .
- کتابشناسی:**
- ۱- پاکستان میں فارسی ادب از دکتر ظهور الدین احمد، انتشارات اداره تحقیقات پاکستان ، لاهور بار اول، ج: ۵ .
- ۲- تکمله مقالات الشعراء: از مخدوم محمد ابراهیم تنوی به تصحیح سید حسام الدین راشدی، سندھی ادبی بورڈ، کراچی ۱۹۵۸ء .
- ۳- دانشنامه ادب فارسی ، بخش سوم، تهران ، ایران .
- ۴- سندھی ادب جی تاریخ، (سندھی) از دکتر عبدالجبار جونیجو از انتشارات، سندھی

لينگوئيج اتارتي، بار اول ۲۰۰۵ ميلادي، ج:۲.

- ۵- سندهي ادب کي مختصر تاريخ: از دکتر ميمن عبدالمجيد سندهي مترجم حافظ خير محمد اوحدی، بار اول ۱۹۸۳ء، انسٲٲٲٲٲ آف سندهيالوجي جامشورو.
- ۶- سنڊ جي ادبي تاريخ، از خان بهادر الحاج محمد صديق ميمن چاپ چهارم، ۲۰۰۰ء، انسٲٲٲٲٲ آف سندهيالوجي جامشورو.
- ۷- فهرست نسخه هاي خطي فارسي، موزه ملي پاکستان کراچي از دکتر عارف نوشاهي از مرکز تحقيقات ايران و پاکستان، اسلام آباد.
- ۸- کليات خادم، مرتب کننده لطف الله بدوي، سندهي ادبي بورڊ کراچي، بار اول، ۱۹۵۸ء.
- ۹- مقالات قاسمي، از علامه غلام مصطفي قاسمي مرتب پروفيسور دکتر مظهر الدين سومرو، بار اول، ۲۰۰۰ء حيدر آباد.

10. Persian Poets of Sindh , by Dr. H-I- Sadarangani, Sindhi Adabi Board Jamshoro, 1987.



## بررسی احساسات و عواطف زنانه در شعر فروغ فرخزاد

دکتر محمد صابری\*

عضو هیئت علمی گروه فارسی، دانشگاه پنجاب، لاهور۔

### چکیده:

شعر جدید فارسی موضوعات متنوعی را وارد ادبیات ساخت و شاعرانی همانند فروغ فرخزاد رنگ زنانه را نخستین بار به شعر فارسی عطا کردند. فروغ فرخزاد در سرودن شعر استعداد فوق العاده ای داشت و به گفته برخی از منتقدان معروف ادبی، وی شعر معاصر فارسی را با جنبه های نوین آشنا ساخت. در مقاله حاضر بررسی احساسات و عواطف زنانه در شعر فروغ فرخزاد پرداخته و نکات قابل توجهی ارائه داده شده است. شایسته است ذکر شود که فروغ باعث دگرگونی ساختمان کلاسیک شعر فارسی گردید و خودش بنیانگذار و معرفی کننده موضوعاتی است که هنوز در شعر فارسی کمتر دیده می شود. کلید واژه ها: شعر معاصر فارسی، فروغ فرخزاد، احساسات و عواطف زنانه، بررسی.

فروغ از بزرگ ترین شاعران زبان و ادبیات فارسی و نابغه روزگار، بی همتای ایران بوده است. وی در ۱۰ دی ۱۳۱۳ ش در تهران چشم به جهان گشود و تقریباً در سن ۱۴ سالگی شعر سرودن را آغاز کرد. او در سن ۱۶ سالگی با یکی از بستگان

مادرش، پرویز شاه پور با مخالفت هر دو خانواده ازدواج کرد و از آنان تنها فرزند کامیار به دنیا آمد و به دلیل اختلافاتی با همسرش به زودی به متارکه انجامید و حتی از دیدار تنها فرزندش محروم ماند. بعد از آن به کارهای سینما با ابراهیم گلستان مشغول شد و چند بار به اروپا (انگلستان، ایتالیا، آلمان و فرانسه) نیز مسافرت کرد. وی در سن ۳۲ سالگی روز دوشنبه ۲۴ بهمن ۱۳۴۵ ش در نتیجه تصادف با اتومبیل فوت کرد. (ناصر، ۱۳۸۱، ۱۵۱-۱۵۲؛ مشرف آزاد، ۱۳۸۴، ۴۵-۶۰؛ کراچی، ۱۳۸۳، ۵-۱۸؛ فرخ زاد، پوران، ۱۳۸۱، ۱۳-۳۷؛ یا حقی، ۱۳۷۵، ۱۲۹-۱۳۰) وی پنج کتاب گرانهای شعری (اسیر، دیوار، عصیان، تولدی دیگر، ایمان بیاوریم به آغاز فصل سرد) را به یادگار گذاشته است.

مهم ترین و ارزشمندترین ویژگی شعر فروغ دید نو و نگاه زنانه ای است که سبب تفاوت شعر او با دیگران شد و در شعر امروز فارسی چهره واقعی زن نخستین بار در شعر وی تصویر شد و تصاویری به غایت زنانه که تنها یک زن می تواند آن را تجربه و تجسم کند: (تمام روز در آینه گریه می کردم)، (آیا دوباره گیسوانم را در باد شانه خواهم زد، آیا دوباره روی لیوانها خواهم رقصید)، (مرا پناه دهید ای اجاق های پُر آتش، و ای سرود ظرف های مسین در سیاه کاری مطبخ، و ای ترنم دلگیر چرخ خیاطی، و ای جدال روز و شب فرش ها و جاروها).

وی روشی خاص را در شعر فارسی به کار گرفت، هویت دگرگونه ای از زن را در شعر فارسی متجلی کرد و صداقت زنانه اش را چنان صمیمانه به نمایش گذاشت که اعتقاد به حيله گری و حماقت زن را زیر سؤال بُرد. مسیر تحولی هنر مندانه از احساس گرایی به اندیشه گرایی را به سرعت طی کرد و جهان بینی بدیع زنانه ای را در قالب شعر ریخت و عملاً در تغییر شیوه شعر زنانه فارسی نقش مؤثر داشت.

بازتاب دوران کودکی:

فروغ در اشعار خود بازی های دخترانه ای یعنی عروسک بازی را یاد می کند:

می توان همچون عروسک های کوچکی بود  
با دو چشم شیشه ای دنیای خود را دید

(فروغ فرخزاد، ۱۳۸۳، ۲۶۵)

وی درباره آویختن گوشواره و چسبانیدن ناخن چنین صحبت می کند:

گوشواری به دو گوشم می آویزم  
از دو گیلای سرخ همزاد  
و به ناخن هایم برگ کوکب می چسبانم

(فروغ فرخزاد، ۱۳۸۳، ۳۲۶)

#### انعکاس زندگی خانگی:

وی در اشعار کارهای زنانه خانه از جمله اجاق های پُر آتش، خیاطی، جارو  
و شستن شیشه پنجره را چنین یاد می کند:  
مرا پناه دهید ای اجاق های پُر آتش،  
ای نعل های خوشبختی  
وای سرود ظرف های مسین در سیاهکاری مطبخ  
وای ترنم دلگیر چرخ خیاطی  
وای جدال روز و شب فرشها و جاروها

(فروغ فرخزاد، ۱۳۸۳، ۷۱۸)

وی مانند یک زن عادی خانه دار درباره جارو زدن پشت بام و شستن پنجره  
ها چنین می پردازد:

من پله های پشت بام را جارو کرده ام  
و شیشه های پنجره را هم شسته ام

(فروغ فرخزاد، ۱۳۸۳، ۳۶۰)

#### حلقه نامزدگی:

فروغ زمان نامزدگی را با عواطف و احساسات دخترانه ای بیان می دارد که  
نشانگر مهارت و در عین حال صمیمیت شعری است:  
دخترک خنده کنان گفت که چیست  
راز این حلقه ی زر  
راز این حلقه که انگشت مرا  
این چنین تنگ گرفته است به بر

راز این حلقه که در چهره ی او  
این همه تابش و رخسندگی است  
مرد حیران شد و گفت  
”حلقه ی خوشبختی است، حلقه ی زندگی است“

همه گفتند ((مبارك باشد!))  
دخترك گفت: ((دریغا که مرا))  
باز در معنی آن شك باشد

(فروغ فرخزاد، ۱۳۸۳، ۹۷)

#### مهر.مادری:

فروغ درباره پسر خود چنین می سراید که بچه ام مریض است و با تب می  
سوزد و به علت درد نمی خوابد و من گریه و آه و زاری می کنم و از خداوند بزرگ و  
برتر دعا می کنم که پسرم را سلامتی بده و همه آزارش به من بده:

طفلی غنوده در بر من بیمار  
با گونه های سرخ تب آلوده  
باگیسوان درهم آشفته  
تا نیمه شب ز درد نیاسوده

هر دم میان پنجه من لرزد  
انگشت های لاغر و تبادارش  
من ناله می کنم که خداوند!  
جانم بگیر و کم بده آزارش

(فروغ فرخزاد، ۱۳۸۳، ۷۶)

در جای دیگر بچه از جدایی مادر ماتم گرفته است را چنین بیان می کند:  
دانم اکنون از آن خانه دور  
شادی زندگی پر گرفته  
دانم اکنون که طفلی به زاری  
ماتم از هجر مادر گرفته

(فروغ فرخزاد، ۱۳۸۳، ۷۶)

بی وفایی مردان:

فروغ در اشعار خود اکثر جا بی وفایی مردان را نشان داده است و آن زن را با پسند و اندرز گفته است، که ای زن از گریه و زاری بس کن که آن کس را تو می جوئی آن دنبال کسی دیگر است:

زن بد بخت دل افسرده

ببر از یاد دمی او را

این خطا بود که ره دادی

به دل، آن عاشق بد خو را

آن کسی را که تو می جوئی

کی خیال تو به سر دارد

بس کن این ناله و زاری را

بس کن! او یار دگر دارد

(فروغ فرخزاد، ۱۳۸۳، ۶۵)

جای دیگر چنین می سراید که ای زن تو ساده و پاکیزه هستی، تو از مرد بی وفاء، امید وفا را محو زیرا که او معنی و مفهوم عشق را نمی فهمد و راز خود را به او مگو:

ای زن که دلی پر از صفا داری

از مرد وفا محو، محو، هرگز

او معنی عشق را نمی داند

راز دل خود به او مگو هرگز

(فروغ فرخزاد، ۱۳۸۳، ۷۳)

و جایی می گوید که من از دو رویی مردم متنفرم که در ظاهر و باطنشان خیلی تفاوت است، به رویم ستایش می کنند و به پشتم مرا دیوانه می گویند:

گریزانم از این مردم که با من

به ظاهر همدم و یکرنگ هستند

ولی در باطن از فرط حقارت

به دامانم دو صد پیرایه بستند

از این مردم که تا شعرم شنیدند  
 به رویم چون گل خوشبو شگفتند  
 ولی آن دم که در خلوت نشستند  
 مرا دیوانه ای بد نام گفتند  
 (فروغ فرخزاد، ۱۳۸۳، ۲۰-۲۱)

#### هوا و هوس مردان:

وی می گوید که مردم زن را فقط وسیله هوس می دانند و شان  
 و شکوه ظاهری اش را می بینند و می فهمند که زن برای عیش و عشرت مردان آفریده  
 شده است:

به او جز از هوس چیزی نگفتند  
 در او جز جلوه ظاهر ندیدند  
 به هر جا رفت در گوشش سرودند  
 که زن را بهر عشرت آفریدند  
 (فروغ فرخزاد، ۱۳۸۳، ۴۱)

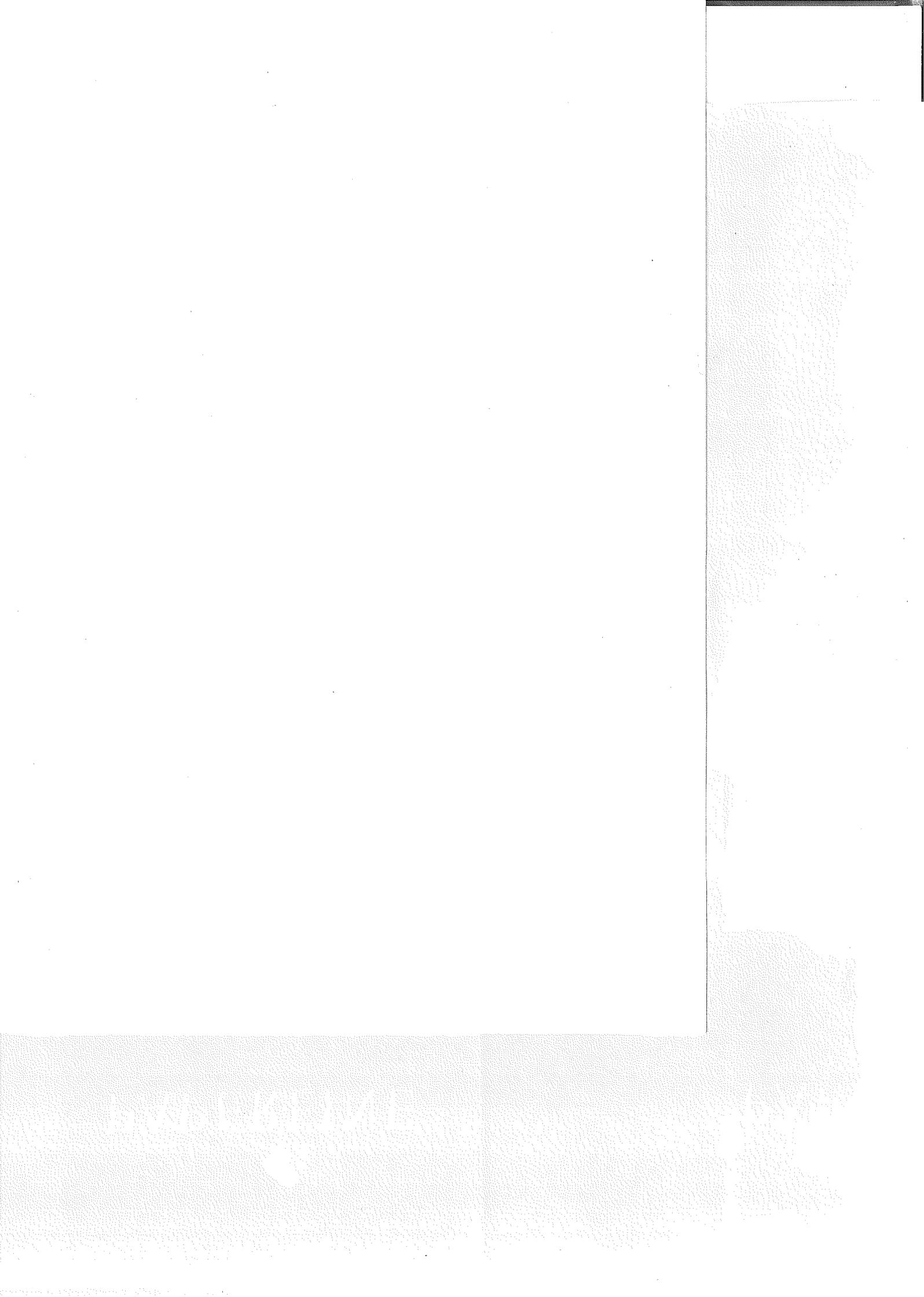
#### ناز و ادای زنانه:

وی می گوید که زن برای عاشق خود آرایش و زیبایش می کند و  
 برای آن عطر می افشانند، سرمه می کشاند، زلف را روی شانه می گذارد و کنار لب  
 خال می نشاند و می خواهد که عاشقش این همه زیبایی وی را ببیند و ستایش کند:  
 عطر آوردم، بر سر و بر سینه فشاندم  
 چشمانم را ناز کنان سرمه کشاندم  
 افشان کردم زلفم را بر سر شانه  
 در کنج لبم خالی آهسته نشاندم  
 گفتم به خود آنگاه صد افسوس که او نیست  
 تاملات شود زین همه افسونگری و ناز  
 چون پیرهن سبز ببیند به تن من  
 باخنده بگوید که چه زیبا شده ای باز  
 (فروغ فرخزاد، ۱۳۸۳، ۶۷)

## کتابشناسی:

- ۱- حقوقی، محمد (۱۳۷۹ش)، شعر زمان ما "فروغ فرخزاد" تهران: انتشارات نگاه.
- ۲- فرخ زاد، پوران (۱۳۸۱ش)، کسی که مثل هیچ کس نیست، درباره فروغ فرخزاد، تهران: انتشارات کاروان.
- ۳- فروغ فرخزاد (۱۳۸۳ش)، مجموعه سروده ها فروغ فرخزاد، تهران: انتشارات شادان.
- ۴- کراچی، روح انگیز (۱۳۸۳ش)، فروغ فرخزاد همراه با کتاب شناسی، شیراز: انتشارات داستان سرا.
- ۵- مشرف آزاد تهرانی، محمود (۱۳۸۴ش)، پریشادخت شعر، زندگی و شعر فروغ فرخزاد، تهران: نشر ثالث.
- ۶- ناصر، محمد (۱۳۸۱ش)، تحول موضوع و معنی در شعر معاصر، تهران: انتشارات شورای گسترش زبان و ادبیات فارسی.
- ۷- یاحقی، محمد جعفر (۱۳۷۵ش)، چون سبوی تشنه (ادبیات معاصر فارسی)، تهران: انتشارات نیل.





## ہند۔ ایرانی سفرنامہ نویسی (دریا فتوں کے عہد میں)

ڈاکٹر محمد اقبال شاہد\*

ایسوسی ایٹ پروفیسر، پنجاب یونیورسٹی، لاہور

ڈاکٹر فرنچسکا اورسینی\*\*

ایسوسی ایٹ پروفیسر، SOAS، یونیورسٹی آف لندن، انگلستان

### خلاصہ مقالہ:

ڈاکٹر مظفر عالم اور ڈاکٹر بنجے رحمانیم کا شمار امریکا، یورپ اور ایشیا کے معروف و نمایاں ترین تاریخ دانوں میں ہوتا ہے۔ ہر دو حضرات کا تخصص تاریخ و ثقافت؛ خصوصاً مغلیہ تاریخ اور ہند اسلامی ثقافت ہے؛ مزید برآں دونوں ہندی، فارسی، اردو اور یورپی زبانوں کے ماہر ہیں۔

فارسی ایک اہم زبان ہونے کے ساتھ ساتھ برصغیر کی سیاسی و ادبی تاریخ کی تحقیق کے لئے بنیادی ماخذ، اوزار و وسیلہ بھی ہے۔ ڈاکٹر مظفر عالم و بنجے سب رحمانیم کی کتاب ”ہند ایرانی سفرنامہ نویسی“ (Indo Persian Travels; in the age of Discoveries 1400-1800) فارسی سفرنامہ نویس کے ضمن میں ایک دائرۃ المعارف کی حیثیت رکھتی ہے۔ جس میں ایران، وسطی و جنوبی ایشیا، نیز دیار مغرب کے کچھ علاقے جن کے بارے میں فارسی سفرنامہ نگاری پر تحقیق کی گئی ہے۔ اس

\*driqbalshahid@yahoo.com

\*\*fo@soas.ac.uk

مقالہ میں مذکورہ کتاب کی برصغیر میں سفرنامہ نگاری کی روایت کے ساتھ ساتھ، برصغیر و ایشیاء کے سفرناموں کا مفصل خلاصہ و تعارف پیش کیا گیا ہے، خصوصاً اس کے ماخذ محققین کے لئے بنیادی و کلیدی ماخذ کا درجہ رکھتے ہیں۔

کلیدی الفاظ: ہند ایرانی سفرنامہ نگاری، فارسی سفرنامہ، وسطی و جنوبی ایشیاء کی سفرنامہ نگاری، فارسی ثقافت و تاریخ۔

”ہند - ایرانی سفرنامہ نویسی“ (Indo- Persian Travels in the age of Discoveries 1400-1800) ڈاکٹر مظفر عالم اور ڈاکٹر سنجے سب رحمانیم کی مشترکہ تحقیق ۲۰۰۷ء میں کیمرج یونیورسٹی پریس سے اشاعت پذیر ہوئی۔

ڈاکٹر مظفر عالم، (۱) شکاگو یونیورسٹی میں شعبہ زبان و ثقافت جنوبی ایشیاء میں پروفیسر ہیں۔ مظفر عالم بنیادی طور پر تاریخ دان ہیں اور ان کا تخصص مغلیہ تاریخ اور ہند - اسلامی ثقافت (Indian- Islamic Culture) ہے۔ مظفر عالم نے جامعہ ملیہ دہلی، علی گڑھ مسلم یونیورسٹی اور جواہر لعل نہرو یونیورسٹی سے اپنی تعلیم مکمل کی۔ ۱۹۷۶ء میں جواہر لعل نہرو یونیورسٹی سے پی ایچ ڈی کرنے کے بعد اسی یونیورسٹی کے مرکز مطالعات تاریخ Centre for Historical Studies سے وابستہ ہوئے نیز پیرس کے College of France، لیڈن یونیورسٹی اور ونکاسن یونیورسٹی (University of Wisconsin) میں تحقیقی و تدریسی خدمات سرانجام دیں اور ۲۰۰۱ء سے شکاگو یونیورسٹی سے وابستہ ہیں۔

ڈاکٹر مظفر عالم فارسی، عربی، ہندی، اردو اور انگریزی زبان میں مہارت رکھتے ہیں اور مذکورہ زبانوں کے علم و ادب اور تاریخ و ثقافت پر متعدد مقالات شائع کیے ہیں۔

”ہند - ایرانی سفرنامہ نویسی“ کے علاوہ درج ذیل کتابیں موضوع پر ان کی گرفت کا

ثبوت ہیں۔

- ☆ The Crisis of Empire in Mughal North India, Oxford University Press, Dehli 1986.
- ☆ The Mughal State 1526-1750 (edited with Sanjay Subrahmanyam), Oxford University Press, Dehli, 1998.
- ☆ A European Experience of the Mughal Orient (with Seema Alvi), Oxford University Press, Dehli , 2001.

☆ The Languages of Political Islam in India:c. 1200-1800, The University of Chicago Press, Chicago, 2004.

ڈاکٹر سنجے سب رحمانیم (۲) کیلی فورنیا یونیورسٹی، لاس اینجلس امریکہ میں تاریخ ہندوستان، نیوان (Nivan) اور پراتما دوشی (Pratima Doshi) چیئر کے پروفیسر ہیں۔ ڈاکٹر سنجے دہلی میں پیدا ہوئے اور وہیں سے ابتدائی و اعلیٰ تحصیلات کے مدارج طے کیے۔ ۱۹۸۷ء میں دہلی سکول آف اکنامکس، دہلی یونیورسٹی سے پی ایچ ڈی کی اور اسی ادارے سے وابستہ ہوئے اور ۱۹۹۳-۱۹۹۵ء بہ حیثیت پروفیسر خدمات سرانجام دیں۔ ۲۰۰۲ء میں کیلیفورنیا یونیورسٹی سے وابستہ ہوئے اور ۲۰۰۵ء سے دائر یکٹر مرکز مطالعات ہندو جنوبی ایشیا کی خدمات بھی سرانجام دے رہے ہیں۔ سنجے متعدد تحقیقی مقالات شائع کر چکے ہیں۔ آپ کی مشہور تصانیف درج ذیل ہیں:

- ☆ The Political Economy of Commerce: South India, 1500-1650, Cambridge University Press, Cambridge, 1990.
- ☆ Marchants, Markets and the State in early Modren India, (Ed.), Oxford University Press, 1990.
- ☆ The Career and Legend of Vascode Gama, Cambridge University Press, Cambridge, 1997.
- ☆ The Mughal State (with Muzaffar Alam), 1526-1750, Oxford University Press, Dehli, 1998.
- ☆ Sinner and Saints: The Successors of Vasco da Gama (Ed.), Oxford University Press, Dehli, 1998.
- ☆ Land, Politics and Trade in South Asia, (Ed.), Oxford University Press, Dehli, 2004.
- ☆ Exploration in Conneted History: Mughals and Franks, Oxford University, Press Dehli, 2004.

”ہند - ایرانی سفرنامہ“ ایک خلاصے (abstract)، دیباچے (Preface) اور آٹھ ابواب پر مشتمل ہے۔

INTRODUCTION: The Travel Account from Beijing باب اول

"to the Bosphorus" سفرنامہ نویسی کی تاریخ پر مشتمل ہے۔ ابتدا میں مشرقی اور مغربی سفرنامہ نگاری پر تحقیقی بحث کی گئی ہے اور ابوریحان البیرونی کی گران قدر تصنیف "تحقیق مالہند" (۴۳۰ھ/۱۰۳۸ء) (۳) اور قزوینی کی "عجائب المخلوقات و آثار البلاد" (۴) کے ساتھ ساتھ مغربی سفرنامہ نویس مارکو پولو (۵) اور ابن بطوطہ (۶) جو یقیناً سفرنامہ نویسی کے ضمن میں سب سے پہلے کی حیثیت رکھتے ہیں، کے سفرناموں کا نہایت ہی خوبصورت تجزیہ پیش کیا ہے:

" For the figure of the western traveller is nowhere better represented than the thirteenth-century Venetian, Marco Polo (1254-1324) who in himself constitutes something of an industry.... Even in the late twentieth Century, every few years seemed to produce yet another mono-graph on this visitor to the court of Qublai Khan in China ..... The closest " Oriental" counterpart that has been found to Polo is in fact a Personage from the far west of the Islamic world, namely the fourteenth - Century alim and traveler from the Maghreb, Ibn Battuta (1304-77) Whose travels between the 1320s and the 1340s quite closely parallel those of, the illustrious Venetian. Both begin in the western Mediterranean, both contain important selections on India (though Ibn Battuta's is for more significant in its details of the interior of the Hindostan under the Sultans), and both eventually attain the Far East." (Alam - Sanjay, 200: P-5)

بعد ازاں سلطنت عثمانی کے سفرنامہ اویلیا صلیبی (Evliya Celebi) کے سیاحت نامہ (۷) (۱۶۱۱ء) اور اس کے تراجم کا ذکر کیا گیا ہے اور اس کا موازنہ سیدی علی رئیس کے "مرآت الممالک" (۸)، محمد اچک بن عمر (Mehmed Achik bin) کے مناظر العوالم (۹) (Manazir ul - avalim) اور کاتب صلیبی (Katib Celebi) (۱۰) کے سفرناموں سے کیا گیا ہے۔

بدھ مذہب میں سیر و سیاحت تہذیب نفس اور عبادت و ریاضت کا درجہ رکھتے ہیں۔ اس سلسلے میں چینی راہب فاشین کے سفر مذہبی اہمیت کے حامل ہیں۔ فاضل مصنفین نے فاشین

دلچسپی کا باعث ہے:

" Thus, on 22 Rabi-II, Sayyed Muhammad at last reached Gwaliyar, was lodged in Maulana Ala ud Din's house, and a particular ritual (Kanduri fatiha) was performed to celebrate his arrival. The next day, Maulana Ala ud din presented the Sufi Shaikh a list with his own name, those of his sons, and other members of his household, and announced that they were all henceforth his salves. All the salve-girls and boys in the house- hold, as well as the horses, cows and oxen, all the provisions, and all he had in cash and kind (including books) were entirely offered to him. The Shaikh took some cash, some provisiors and some books, and then blessed the Maulana and embræed him." (Alam - Sanjay, 2007:P-51)

عبدالرزاق سمرقندی (۱۳۸۲-۱۴۱۳ء) کی کتاب مطلع السعدین و مجمع البحرين (۱۶) تیموری دور کی اہم تاریخی دستاویز کے زمرے میں آتی ہے۔ جو مختلف منابع میں سفرنامہ کی حیثیت سے متعارف ہوئی ہے۔ عبدالرزاق، ہرات میں امیر تیمور کی وفات کے آٹھ سال بعد ۱۴۱۳ء میں پیدا ہوا، جب یہ شہر خراسان کے سیاسی مرکز کی حیثیت رکھتا تھا اور تیموری شہزادے مرزا شاہ رخ کی عملداری میں تھا۔ عبدالرزاق نے درحقیقت تیموری خاندان کے وقائع نویس یا سفارت کار کے طور پر مسافرت کی جیسا کہ خود "ہند۔ ایرانی سفرنامہ نویسی (کتاب زیر بحث)" میں بیان کیا گیا ہے:

"The Sending of Abdul Razzaq to India is undoubtedly linked to Mirza Shahrukh's own desires to create a larger web of Semi-formal and Suzerain relations, going beyond the domains of khorasan, Sistan and Mazandram..." (Alam - Sanjay, 2007:P-55).

تاہم عبدالرزاق نے چونکہ کتاب دربار میں پیش کرنی تھی اس لئے اس کے کتاب میں محض تاریخی و سفارتی واقعات ہی بیان نہیں کئے بلکہ سفرنامہ نویسی کے احساسات کی تسکین کے لیے ادبی و انشائی انداز بھی اپنائے ہیں:

"Later, having traversed the Ghats, he arrives al Belur, where again he is much impressed by the " idol house" ...

(A Record of Buddist (۱۱) کے مجموعہ سفر (Fa-hsin C.334-420)416CE Kindoms) کے ہمراہ اس دور کے دیگر سفر ناموں کا بھی ذکر کر دیا ہے:

- ☆ A Record of western Region, by Monk Henan.
- ☆ Diary of My coming to the South, by Li Ao (772-836).
- ☆ Wang Shizhen's Account (1526-90).

اس کے بعد سولہویں اور سترھویں صدی کی سوانح (autobiographies)، جن میں سے شہنشاہ ظہیر الدین بابر کا ترکی زبان میں ”بابر نامہ“ (۱۲) جو عبدالرحیم خان خانان نے ”واقعاتِ بابر“ کے عنوان سے فارسی میں منتقل کیا اور شاہ طہاسب اور نور الدین جہانگیر کے فارسی زندگی نامے جن میں مذکورہ بادشاہوں کی فتوحات و حالات واقعات سفر نامہ گوئے ہیں، تحلیل و بررسی ہوئے ہیں۔ اسی طرح فرید الدین عطار کی ”مثنوی منطق الطیر“ (۱۳) کا ذکر بھی روحانی سفر کے طور پر کیا گیا ہے۔

قزوین کی ناشناس خاتون کا ”منظوم سفر نامہ حج“ (۱۴) جو اپنے آپ کو مرزا خلیل کی بیوہ کی حیثیت سے متعارف کرواتی ہے، پہلا سفر نامہ ہے جو ہمارے فاضل مصنفین نے اپنی خود متعین کردہ روش کے مطابق مفصل طور پر تجزیہ و تحلیل کیا ہے۔ اس روش کے مطابق قاری کو سفر نامے کے ساتھ ساتھ سفر کرنے، سفر کی مشکلات سے روشناس ہونے اور دینی و ملی احساسات و عواطف کے ساتھ ساتھ سیاسی و تاریخی واقعات کے مناظر دکھائے جاتے ہیں۔ مذکورہ سفر نامہ میں ایران، ہندوستان، جنوبی ایشیا نیز سرزمین عرب کے حالات و واقعات، خصوصاً سفر نامہ نویس جو کہ خاتون ہے اور مسلمان ہے اور حج کا ارادہ رکھتی ہے، کے بری و بحری تجارب و مشکلات نیز مدینہ میں قبرستان ”بقیع“ کے جذباتی احساسات، معاشرتی و گروہی و مذہبی تعصبات کے پس منظر کے ساتھ مہارت سے بیان کئے گئے ہیں۔ آخر میں ”سفر نامہ منظوم حج“ کی شعری خصوصیات نیز نظامی گنجوی کی تاثیر پذیری کا ذکر سبک شناسی کے حوالے سے اہم تبصرہ ہے۔

دوسرے باب ”From Timur to the Bahmanis Fifteen Century Views“ کے آغاز میں جنوبی ایشیا میں مختلف ریاستوں، سلطنتِ دہلی، گجرات اور دکن، کے قیام، وسط ایشیا اور ایران پر چنگیزی حملوں کی تفصیل، نیز وسط ایشیا و ایران سے ادباء شاعر کی برصغیر میں مہاجرت اور ادبی مراکز کا قیام، مفصل اور اہم موضوعات ہیں۔ جن کا احاطہ عالمانہ و محققانہ انداز میں مصنفین کی تاریخ دانی کا ثبوت ہے۔

”سیر محمدی“ (۱۵) دراصل زندگی نامہ ہے جو حیات کے اعتبار سے سفر نامہ گوئے ادب میں شمار ہو سکتا ہے۔ ”سیر محمدی“ میں تاریخی مندرجات نیز صوفیانہ مراسم و روایات کا بیان نہایت ہی

so tall that it can be seen from several leagues away, adding that " no description of that building could do it justice". The building, and in particular an interior plat form with", a conical dome of dark blue stone with various designs carved, " inspire the following verse

What can I say of the dome  
delicate as a copy of paradise brought to world  
The Curve of its high arch like a new moon  
so tall it rubbed up against the celestial sphere  
(Alam - Sanjay, 2007:P-68)

اسی طرح سمندری سفر کی عجیب و غریب اور دلچسپ داستانیں، ”مطلع السعدین“ کی مقبولیت کا باعث ہیں اور مذکورہ تحقیق میں ادبیانہ انداز میں بیان کی گئی ہیں۔ مزید برآں فاضل محققین نے عبدالرزاق سمرقندی کے معاصر روسی سفرنامہ نویس افانسی نکلتن (Afanasii Nikitin) کے سفرنامے ”تین سمندر پار“ ”Thozhdene zatrimoria“ (۱۷۱۷) کے ساتھ ”Voyage) Beyond the three seas“ کے ساتھ مطلع السعدین کا موازنہ بھی کر دیا ہے۔ افانسی کو ایک تاجر کے طور پر بھی متعارف کرایا گیا ہے۔

سیدی علی رئیس اور مطربی سمرقندی کے سفرنامے تیسرے باب "Courtly encounters" کے اہم موضوعات ہیں۔

علی رئیس، عثمانی سلطنت کے اہم فوجی سرداروں کے خاندان میں ۱۴۹۸ء میں پیدا ہوا۔ اس کے دادا اور باپ حسین علی، استانبول میں اہم عہدوں پر فائز رہے اور خود علی رئیس نے بہ حیثیت کمانڈر اعلیٰ سرکاری و فوجی خدمات سرانجام دیں۔

علی رئیس نے مذکورہ مسافرت اپنی مرضی کے خلاف بحیثیت ایڈمرل نیوی انجام دی، جو فوجی اور تاریخی و سیاسی اعتبار سے اہمیت کی حامل ہے۔ اور ہمارے فاضل مصنفین اس کا یوں ذکر کرتے ہیں:

"How could an Ottoman admiral find himself in the Mughal domains in the mid 1550s, even against his own will. The answer does not in fact lie in the contacts that the first Mughal emperor Bābur had with the Ottoman world. Rather, events transpired as a result of the networks of the Indian Ocean world into which the Portuguese had irrupted

in the late 1940s creating a state (in estado damdia) based in equal measure on trade 149 s, and plunder. By 1506, the Mumluk sultanate of Egypt had been persuaded to send a maritime expedition to counter this new threat, and even if this expedition was not successful, it served as a precedent for the Ottomans once they entered the Red sea in 1516-17. (Alam - Sanjay, 2007:P-95)

علی رئیس کی یہ مہم جوئی اور گجرات، کالی کت، ملتان، احمد آباد بہ خصوص مغل بادشاہوں کے حضور پیشی، ہمایوں کی امداد اور ایران، قزوین میں شاہ طہسپ صفوی کے روبرو سوال و جواب، سفر نامے کی تاریخی و سیاسی اہمیت کی دلیل ہیں۔ ہمارے فاضل مصنفین چونکہ تاریخ دان ہیں اس لئے انہوں نے اس سفر نامے کا تجزیہ تاریخی و معاشرتی نیز فوجی مہم جوئی کے نقطہ نگاہ سے بھی خوب کیا ہے۔ تاہم علی رئیس مغلیہ دربار کی یادداشتیں بھرپور انداز میں بیان کرنے سے قاصر رہا اور اسی اثناء میں یہ ضروری کام مطربی سمرقندی (۱۸) نے سرانجام دیا۔

۱۶۰۸ء میں وسط ایشیاء کا حاجی اقم، آگرہ میں جہانگیر بادشاہ کے دربار بہ حیثیت سفر عثمانی سلطان احمد اول (۱۶۰۳-۱۷) حاضر ہوا۔ جہانگیر نے اس کے سرکاری خط/ آرڈر کو مہجول اور ناقص سمجھا اور اُسے واپس بھجوا دیا۔ اسی دوران میں (۱۶۲۰ء کے اواخر میں) مطربی سمرقندی نامی شاعر جہانگیر کے دربار میں حاضر ہوا۔ جس کی ”خاطرات“ براہ راست سفر نامہ کے ذیل میں نہیں آتیں اور مطربی اور جہانگیر کی دربار میں گفتگو اور مجالس پر مشتمل ہیں۔ فاضل مصنفین کے مطابق یہ ”خاطرات“ وسط ایشیاء اور ہندوستان کے مراسم و حیرت انگیز تاریخی و جغرافیائی معلومات، درباری ادب و آداب نیز زبان و شعر کے اعتبار سے سفر نامہ نویسی ادب میں سفر نامہ گون حیثیت سے بیان کی گئی ہیں:

" The two text that we have examined in this chapter thus bring out one particularly salient aspect of the inter imperial system that had emerged in the latter half of the sixteenth century, involving the Ottomans, Safavids, Maughals and Shaibanids. Here was a system in which the four parties to a very large extent saw themselves as representing rather similar levels of sovereignty, and where a Persianate (or earlier , Perso -Turkish) code provided the basis for communication and diplomatic dealings. In this world, it

was possible for a traveller - whether Seydi Ali or Mutribi-  
to arrive in a strange setting immediately find his bearings,  
and function with a great deal of ease." (Alam - Sanjay,  
2007:P-129)

چوتھے باب: "An ocean of wonders" کے آغاز میں سترہویں صدی کے  
سیاسی پس منظر؛ ایران میں صفوی حکومت، ہندوستان میں مغل اور عثمانی سلطنت کے باہمی  
تعلقات نیز ایران، وسط ایشیاء و برصغیر کے سفیروں اور شہرآو ادباء کی باہم آمد و رفت و باہم  
سفارت کاری، پر بحث کی گئی ہے:

" This period of Ottoman dominance in the world of  
eastern Islam was also one when the three other powers,  
to which we have referred above, struggled to establish  
somewhat stable boundaries as well as hierarchy and  
Paching order between them."

(Alam - Sanjay, 2007:P-130).

اس باب میں بنیادی طور پر دو سفرناموں ”بحر الاسرار فی مناقب الاخیار“ (۱۹) اور  
”سفینہ سلمانی“ (۲۰) کا تجزیہ کیا گیا ہے۔

وسط ایشیاء کے درباری ادیب، محمود بن امیر ولی بلخی (۱۰۰۶ء/۱۵۹۵ء) کا سفرنامہ  
”بحر الاسرار (۱۰۴۵ء)، اپنے مہتویات کے اعتبار سے مفصل، دلچسپ اور تاریخی اعتبار سے  
عبدالرزاق سمرقندی کے سفرنامے کے مشابہ ہے۔

محمود بلخی نے وسط ایشیاء اور جنوبی ایشیاء کے اکثر ممالک کا سفر کیا اور مذکورہ علاقوں کی  
ثقافت اور رسم و رواج و مذاہب کا مشاہدہ کیا؛ کابل میں عیش و طرب کی محافل میں داد و عشرت دی؛  
پشاور میں جوگیوں، سنیا سیوں اور پیراگیوں کی کڑیاں دیکھیں اور سادھیوں میں بیٹھا؛ لاہور میں  
مادھولعل حسین کے مزار پر گیا اور محرم کے پہلے پانچ دنوں میں شادی، ”شور و سرور“ قوالوں،  
کلانتوں، کنجریوں اور ڈومنیوں کے راگ و نغمات سنے اور اگلے پانچ دنوں کا خون و ملال و نوحہ  
گری دیکھی؛ دہلی میں حضرت نظام الدین اولیاء اور امیر خسرو کے مزاروں پر روحانی تسکین  
حاصل کی؛ مٹھرا میں ہندوؤں کی عبادت گاہوں میں گیا اور پوجا کی؛ بنارس کے گھاٹ پر پری  
رخوں کے اشران کو دیکھ کر ہوش کھوئے؛ راج محل اور اڑیسہ کے جنگلوں میں انسان خور درندے  
دیکھے؛ مدناپور میں جگن ناتھ کی رتھ پوجا میں ”ہری بول“، ”ہری بول“ کہتا رہا؛ سری لنکا گیا  
اور سرانڈیپ میں قدم گاہ آدم کی حکایات بیان کیں؛ حتیٰ کہ بھکر میں بیمار رہا اور آخر کار ۱۰۴۱ء

میں شیرشاہ اور علی مردان کی جنگوں میں گرفتاری کے بعد اپنے وطن واپس لوٹا۔  
 زیر بحث کتاب ”ہند۔ ایرانی سفرنامہ نویسی“ کے فاضل مصنفین نے بلخی کے ہجیان خیز  
 اور طلسماتی واقعات اور ہیبت ناک جنگوں و گرفتاریوں کی روداد اس طرح بیان کی ہے کہ قارئین  
 جذبات و احساسات کے نشیب و فراز سے گزر کر تزکیہ نفس (catharsis) کے مقام پر پہنچ جاتے  
 ہیں۔ اس کے ساتھ ساتھ بڑی مہارت اور عالمانہ بصیرت کے ساتھ محققانہ تجزیہ بھی پیش کر دیا:

" It may legitimately be argued that , in so defining the " religion of the Hindus" , Mahmud Balkhi is partly defining the unfamiliar in terms of the familiar. In other words, the elements that the seizes upon are those which a Muslim reader in Central Asia world find most accessible. The primarily textual strategies of defining a religion in terms of its " Sacred texts" , or in terms of a set of theological abstractions, are not the ones that he uses.... (Alam - Sanjay, 2007:159)."

”سفینہ سلیمانی“ صفوی پادشاہ شاہ سلیمان کے وقائع نویس محمد ربیع کا سفرنامہ ہے جو  
 جون ۱۶۸۵ء تا مئی ۱۶۸۸ء کے زمانے میں تھائی دربار میں ایرانی سفارت کاری کے ضمن میں  
 لکھا گیا۔ اس میں ایرانیوں کے احساس تقاضا اور مخصوص تھائی لینڈ میں مقیم ایرانی آبادی کے طرز  
 تمدن و رفتار کو پرکھا گیا ہے۔

سفرنامہ کے آغاز میں ہی محمد ربیع کی ایرانیوں بہ خصوص مسلمانوں کے احساس برتری کو  
 فاضل مصنفین کے اس طرح محسوس کیا ہے:

" A strong national line is thus established from the outset between the Muslim and others, and a note of Iranian patriotism is struck from the very opening, when the Kingdom of Iran (Mumalik-i- Iran) is said to mirror of paradise itself. (Alam - Sanjay, 2007:P-16)".

اگرچہ تھائی حکمران نے ۱۶۸۲ء میں حاجی سلیم مازندرانی کو صفوی دربار میں اپنے خط اور  
 تحائف کے ساتھ سفیر کی حیثیت سے بھیجا اور خود تھائی بادشاہ مسلمانوں سے محبت کرنے والا ایرانی  
 بادشاہ کو ذہین اور طاقت ور سمجھنے والوں میں تھا۔  
 سفینہ سلیمانی کے مندرجات سے معلوم ہوتا ہے کہ اس سفارتی گروہ کو چھ ماہ تک بندر

عباسی میں رکنا پڑا چونکہ اس دور میں سمندری سفر کے لئے ایرانیوں کو انگریزی جہاز (Jahaz-i-English) کی ضرورت پڑتی تھی۔

سینٹ جارج فورٹ، مدراس پر انگریزی حکمران کی طرف سے اس طائفہ کی اپنی باضابطہ دعوت کی گئی اور محمد رنج انگریزوں اور ان کے فوجی انتظامات سے بہت متاثر ہوا اور اپنے سفرنامے میں اس کا مفصل احوال بیان کیا ہے۔ اگرچہ آخر میں دربارہ مذہبی اور ثقافتی بحث پر اثر آیا۔

تنسوری (Tenasserim) اور مرگوئی (Mergui) میں اس طائفہ کا سرکاری اہل کاروں سے استقبال کیا لیکن محمد رنج کو ثقافتی تفریق کی وجہ سے ان کی مجالس اور موسیقی پسند نہیں آئی جس کا اس نے برملا ذکر کیا ہے۔ تنسوری میں اس قافلہ کے کئی ارکان بیمار ہوئے اور خود سفینہ محمد حسین بیگ کا ۱۹ دسمبر ۱۶۸۵ء کو انتقال ہو گیا۔ تقریباً ایک ماہ کی مدت میں یہ قافلہ پاتاج بری (Phetchburi) سے ایرانی قائد سید مازندرانی کی سربراہی میں سوہان (Suphan Buri) اور ایودھیا (Ayathia) پہنچا۔ یہاں پر محمد رنج خوش نظر آتا ہے چونکہ یہاں پر ان کی پذیرائی ایرانی ثقافت کے مطابق کی گئی اور تھائی بادشاہ نے محمد حسین بیگ کے لئے تعزیت بھی بھیجی:

" However , Suphan Bari already offered some distinct comfort to the embassy, notably in the form of " several members of the Iranian community (Chand nafar az Jamaiat-e- Iran) who come out to greet them Lodgings had also been prepared for them in the Iranian style, with rugs and cushions, and this added to the Sense of familiarity. The Thai ruler Narai, sent condolences for the death of the ambassador Muhammad Hussain Beg. However, the author of the Safina and other member of the embassy remained troubled in spirit (Alam - Sanjay, 2007:pp. 164-65).

طائفہ ایودھیا میں بادشاہ سے ملنے گیا تو بادشاہ، لوبو (Lopburi) میں تھا۔ اس لیے طائفہ وہاں پہنچا۔ یہاں پر خواجہ حسن علی "سرکردہ جماعت ایرانی" کا ریاست میں بہت ہی اثر و رسوخ بیان کیا جاتا ہے اور ان سے پہلے آقا محمد استرآبادی یہاں کے وزیر اعلیٰ اور بادشاہ کے مشیر خاص رہ چکے ہیں۔ محمد رنج یہاں پر بھی خوش نظر نہیں آتا اور کتاب میں اس کا تجزیہ یوں کیا گیا ہے۔

" in Lopburi, we learn that the place was dominated by the worship of a false deity (ma'budi- nahaqq), who resided in a certain temple (but-Khana) and Muhammad Rabi now pours scorn on the every aspect of the material life of the Siamese that he encounters. The people are practically naked, usually wearing only a small cloth which veils their private parts". Further, he states with a sneer, " despite the fact that stumble through the rocky valley of idolatry (wadi-i- na amani-i- tininan), they wear no shoes on their unsure feet " (Alam - Sanjay, 2007:PP. 165-66).

تاہم محمد رفیع کو بادشاہ کے ساتھ پرندوں، چیتے اور ہاتھی کا شکار وغیرہ پسند آئے۔ محمد رفیع نے موجودہ سفرنامے میں زیادہ تر ایرانی ثقافت کی تعریف کی، اور تھائی باشندوں کی محبت اور احترام دینے کے باوجود انہیں بے دین اور جاہل گردانا ہے۔ دراصل اس کے پیچھے محمد رفیع کا سیام/ تھائی لینڈ میں ایرانیوں کے اثر و رسوخ کی کمی کا احساس تھا۔ آقا محمد استرآبادی کی موت کے بعد اس کا بیٹا اہل ثابت نہیں ہوا اور عیسائی باشندوں کو اپنی اہمیت بنانے کا موقع ملا۔ سفرنامے کی تیسرے اور آخری حصے میں محمد رفیع نے جغرافیائی معلومات بیان کی ہیں۔ اور بولکان میں دوبارہ مذہبی بحث پر آگیا ہے جو جنوبی ایشیاء کی ثقافت اور ترقی کے لئے زیادہ مناسب موضوع نہیں ہے چونکہ اس کلچر کے لئے سبھی قوموں نے اپنا اپنا کردار ادا کیا ہے۔ اسی وجہ سے محمد رفیع کو مذکورہ کتاب میں ناخوش مسافر (Unhappy traveller) کہا گیا ہے۔

(Alam - Sanjay, 2007:P-174)

پانچویں باب "When Hell is other People" کے آغاز میں صفوی دور میں ایرانی تجارت، صوفیا، شعراء ادباء اور دیگر اہل حرفہ کی برصغیر (پاکستان و ہند) میں مغلیہ دربار میں نیز ہر خطے کے دوسرے قریبی ممالک میں آمد و رفت پر بحث کی گئی ہے اور گذشتہ ابواب کے سفرنامے بحر الاسرار بلخی، مطربنی سمرقندی اور سفینہ سلیمانہ کے مطالب پیش مطالعہ کے طور پر دوبارہ تنقیدی انداز میں بیان ہوتے ہیں۔ خصوصاً تاریخی حوالوں سے اس خطے کی سیاست Geo-Polities معتبر حوالوں Reference سے بیان کی گئی ہیں۔

اس باب کا پہلا سفرنامہ مرزا محمد مفید بن نجم الدین محمود بانفی یزدی کا "جام مفیدی" (۲۱) ہے جو ملتان میں 1090H/1679 میں لکھا گیا۔

مرزا مفید 1082H/1671 کو بصرہ سے سورت اور وہاں سے دہلی، حیدرآباد، برہان

پورا اور اجین (Ujjain) پہنچا اور مغلیہ شہزادہ محمد اکبر کے خانساموں میں شامل ہو گیا۔ جام مفیدی کے تین حصے ہیں۔ پہلا حصہ سکندر سے تیموریوں تک، دوسرا صفوی خاندان سے شاہ سلیمان (جو کہ شاہ جہاں آباد میں تحریر ہوا) اور تیسرا یزد کے حالات و مصنف کی اپنی سرگذشت (آب ہیتی) پر مشتمل ہے۔ مرزا مفید کی ایران، امانین اور صفوی خاندان کی تاریخ و جغرافیائی حالات پر دوسری کتاب ”مختصر مفید“ (Mukhtasare Mufid) کا مسودہ 1087H/1676-7 میں دکن سے لکھنا شروع ہوا اور 1091H/1680-1 میں لاہور میں اختتام پذیر ہوا۔

جام مفیدی کا جو حصہ تجزیہ و تحلیل کیا گیا ہے اس کا تعلق زیادہ تر مرزا مفید کے ذاتی احوال ہیں۔ جو ادبیانہ اسلوب میں سفرنامہ وار تحریر ہوتے ہیں۔ اور شگفتہ نثر میں نظم کے پیوند اشعار مصنف کے اپنے اور دیگر شعراء کی صورت میں، سفرنامہ کو پھول کا گلہستہ بنا دیتے ہیں۔ مرزا مفید یزد کے محکمہ اوقاف میں مستوفی (adminstrator) پر خدمات سرانجام دے رہا تھا اور شاہ سلیمان کے دور میں دربار میں اعلیٰ عہدے کا خواہش مند تھا۔ اگرچہ اس کے ایک مخلص دوست اس کو ہمیشہ قناعت اور جاوہریت سے دوری کا مشورہ دیا۔ مرزا مفید نے کئی نشیب فراز دیکھے ناظر اوقاف کے عہدے پر فائز ہوا، مشکلات کا شکار ہوا اور اصفہان میں قسمت آزمائی کی مگر کامیابی نصیب نہیں ہوئی۔ آخر کار سودائے سفر ہند لیے سفر پر روانہ ہوا۔ وہ علی ورگان مین شدید بارش میں گھرا اور تنگ سیاہ میں شیر نے سوتے ہوئے مفید کو چھوڑ دیا اور اس معجزے کو نیک فال خیال کرتے ہوئے بصرہ کے راستے نجف اشرف پہنچا اور زیارات انجام دیں:

" At this time, a divine voice spoke a Qasida into his ear on the subject of Najaf, which Mufid reproduces at some length. Najaf is an ocean of munificence, he writes, a mine of sincerity and grace, comparable only to the Garden of Paradise (Alam - Sanjay, 2007:P-193)".

مسجد کوفہ میں مشہور عالم دین شیخ محمد بن عبدعلی النجفی سے ملاقات کی بغداد میں حضرت امام موسیٰ کاظم، حضرت امام تقی، امام معین ابو الحسن علی ہادی اور امام حسن الذکاء العسکری کے مزارات پر حاضری دی اور بصرہ واپس آ گیا اور امامیہ مکتب فکر کے اہم ستون مولانا محمد تقی کے دوہتے مولانا حسن علی بن محمد صالح مازندرانی اور دیگر علماء سے ملاقات کی۔ بصرہ سے بندر سوربت کا سفر طوفان و بلا کا سفر ثابت ہوا اور آخر کار مرزا مفید، شاہ جہاں آباد پہنچا۔ ہندوستان پہنچنے پر جام مفیدی دیگر سفر ناموں کی طرح اپنے روایتی مضمون شکوہ و شکایت از مردم

ہندوستان اور کوشش این دیار پر آجاتا ہے اور مرزا مفید، محمد رفیع کی طرح ہندوؤں کی ثقافت و کردار کشی اور اپنی اور ایرانی عظمت کے گن گانے پر اترتا ہے۔ دہلی اور حیدرآباد میں اُسے نا قدر شناسوں سے پالا پڑتا ہے:

" I entered Shahjahanabad, and saw old Dehli (Kuhna Dehli) full to People of Hindu descent (hindu mazhaban) and of dark nature. I found that in that misguided group, there was neither a grain of the Capital of wisdom nor of manner of virtue" (Alam - Sanjay, 2007: pp. 199-200).

اگرچہ دارالفتح اجین (Dar-ul-Fath Ujjain) میں اسکی ملاقات مرزا صدر الدین سے ہوئی جس نے اسے اپنے ساتھ سارنگ پور جانے کی دعوت بھی دی جسے مرزا مفید نے بغیر کسی معین وجہ قبول نہیں کیا۔ بلکہ اپنے سفرنامہ کے اس حصے میں، مرزا صدر الدین کی طرف خطوط میں اپنے خاندان اور شہزادہ بہرام کے زمانے اُن کی عزت اور توقیر کے بیان پر آگیا۔ مرزا مفید نے برہان پور اور دکن میں بھی قسمت آزمائی کی اور گولکنڈہ میں ایک ہم وطن طبیب کو بھی آڑے ہاتھوں لیا اور اسکی مردم کشی کی مذمت کی۔

بہر حال 1087-H/1676 میں اجین میں مرزا مفید جب واپس کا مصمم ارادہ کر چکا تھا اسکی ملاقات مغل شہزادہ اکبر سے ہوئی۔ جس نے اُسے دو ہزاری منصب پر سرفراز کیا اور شوال/۱۲۔ نومبر ۱۶۷۸ء کو میر سامان کے عہدے پر پہنچا۔ یہاں پر ”جام مفیدی“ کا یہ حصہ ختم ہوتا ہے اور وہ عجائب ہند کی طرف آتا ہے، جو روایتی ہیں اور معاصر اور کلاسیکل سفرناموں میں بیان کئے جا چکے ہیں۔ اس کے بعد ”مختصر مفید“ کا تعارف کرایا گیا ہے، جس کا آغاز دکن میں ہوا جب مرزا مفید اعیان و اشراف کی مجالس میں تھا اور دربار میں علمی اور عالمی حالات پر تبادلہ خیالات اور مباحث ہوتے تھے۔ مختصر مفید میں مرزا مفید نے صفوی دور خصوصاً شاہ اسماعیل صفوی کے عہد کی ایرانی جغرافیائی وسعت و احوال عالمانہ انداز میں بیان کیے ہیں اور میر خواند کی ”حبیب الاسبیر“ میر خواند کی ”روضۃ الصفا“، صور الاقالیم و مسالک الممالک“ نصر اللہ شوشتری کی ”مجالس المؤمنین“ نہضت القلوب،، عجائب البلدان،، عجائب المخلوقات،، اور ”ہفت اقلیم“ جیسی کتابوں کے حوالے دیئے ہیں۔ آخر میں مرزا مفید کے جام مفیدی، مختصر مفید اور خصوصاً ہندوستان سے متعلق مرزا مفید اور اس جیسے دوسرے سفرنامہ نگاروں کی ذہنی کیفیات کا تجزیہ کیا گیا ہے:

"His view is thus explicitly co unterposed to what he

imagines to be dominant trend in Safavid Iran, where every scribe, litterature, and poet though of the India of the Mughals as a place where the streets were paved with gold. Stripped of some of its literary trappings, what Mufid suggests is that one cannot make much progress in Mughal India without an adequate network of connections and patronage. This is because, in contrast to the situation in, say, the mid sixteenth century, Mughal India is now too "full,, not only Iranian but of other groups who are all vying for the same positions and privileges"

(Alam - Sanjay:2007,P- 217).

اسی ضمن میں فاضل مصنفین نے صائب تبریزی (۱۶۴۴-۱۷۲۰ء) کے معاصر، ایرانی شاعر اشرف مازندرانی (در: ۱۱۱۶ھ) کے اشعار کا ذکر کیا ہے جو مذکورہ ذہنی کیفیت کے عکاس ہیں۔ اس باب میں مرزا مفید اور اشرف مازندرانی کے برعکس عبداللہ ثانی بہشتی ہروی (۲۲) کے ہندوستان اور کشمیر سے متعلق نکتہ نظر کا جائزہ لیا گیا ہے۔ بہشتی ہروی 8-1597-H/1006 میں ہرات میں پیدا ہوا۔ بچپن میں بیماری کا شکار اور بعد میں مزاروں پر حاضری اور دعاؤں سے صحت یاب ہوا۔ بارہ سال کی عمر میں مشہور شاعر فصیحی ہروی کے شاگردوں میں شامل ہوا۔ اور شعر کہنے لگا۔ جوانی میں سفر ہند پہ نکلا کشمیر دیکھا اور پھر شہزادہ مراد بخش (1070H/1659) کے دربار سے وابستہ اور اس کا زاویہ نگاہ مفید کے برعکس ہندوستان اور کشمیر سے متعلق مثبت ہے اور اپنی مثنوی مراد نامہ میں شاہ جہان، داراشکوہ، اورنگزیب عالمگیر، شاہ شجاع اور اپنے مربی مراد بخش کی بہت تعریف کرتا ہے۔ اس کی مشہور مثنوی ”نورا المشرقیین“، خاتانی شیروانی کی مثنوی ”تختہ العراقین“ کی پیروی میں لکھی گئی۔ اس میں خصوصاً آٹھ نظمیں بہشتی کے سفر ہند سے متعلق ہیں۔ جن میں سفر کے واقعات، بادشاہوں کے قصائد اور ہندوستان اور کشمیر کے مختلف مقامات کی منظر کشی کی گئی ہے۔ بہشتی ہندی ہندوستان کی جغرافیائی حدود کا ذکر کرتے ہوئے اُسے ایک بزرگ اور عجائب و غرائب سے آراستہ مملکت گردانتا ہے۔ جس کا تجزیہ یوں پیش کیا گیا ہے:

"India appears for more densely populated than his own land, the people in this land are countless, he writes, and many more than ants and locusts in number. Amongst them, a large number are foreigners from Rum and Turan, and here the poet expresses his reticence. For

few of them however, are decent and polite, they many have wealth and affluence, but are without any grace (sairab ze bahr, lek be ab). Thus, the patriotism of the Safavid subject does come through, since Bihishti eventually asserts that, among the outsiders, the only well-behaved ones are the Iraqis (Iranian,) their descendants, or the people who related to them" (Alam - Sanjay, 2007:P- 225).

شیخ محمد علی حزمین لائیچی کا سفرنامہ (۲۳) (1154H/1692) مرزا مفید، محمد ربیع، بہشتی ہروی اور آقا احمد بہبہانی کے ”مرآت الاحوال جہان نما“ (۲۳) کے تناظر میں تجزیہ و تحلیل کیا گیا ہے۔ حزمین لائیچی کا لہجہ ہندوستان اور اہالیان این دیار کے لئے کچھ زیادہ ہی تلخ اور مرزا مفید اور آقا بہبہانی نسبت کچھ زیادہ ہی تند اور تیز رہا ہے۔ اس سفرنامہ میں صفوی دور کے اواخر کے حالات خصوصاً اصفہان کی وضع، نادر شاہ کی لشکر کشی اور خود حزمین کا ان سخت جنگی حالات میں سفر اور مشکلات اُسے یہاں تک پہنچا دیتی ہیں کہ وہ مجبور ہو کر کہتا ہے:

"In brief, from the time of my arrival in shahjahanabad to now, which is the and of 1154(H), over three years have passed. All the time, I have been thinking of moving out so that I might delivered form the country, but because of sereval obstacle, I have not been able todo so (Thus) on the uneven road of life, I have passed fifty three stages with patience and perseverance, and my physical fame is now broken because ofthe invostion of much grief and illness. The strength of my soul is crushed, and I have dropped my head so low that i have fãen in my own eyes. I am so helpless that I am waiting for the last call to come.

O God! if you punish me,  
I am one of your salaves  
If you grand me parden,  
you are indulgent and merciful"

(Alam - Sanjay,2007:P-239)

حزین لاهیجی کا سفرنامہ مرزا مفید اور محمد رنج کے سفرناموں کی نسبت مطالب کے لحاظ سے مختصر ہے اور بقول خود حزین کے محض دو راتوں میں لکھا گیا ہے (۲۵)۔ اس لیے اپنے محتویات کے اعتبار سے بھی یہ خصوصاً شمالی ہند سے متعلق کمتر اہمیت کا حامل ہے:

"The account of Hazin is an important marker of the fact that some two and a half centuries into Mughal rule in northern India, many Iranian travellers and intellectuals still could not look to those Lands..... This gaze then is a remarkable feature of a close encounter,, where in proximity did not resolve the tension that makes the second half of Hazin's account in only a marginally less significant way than it makes the slightly earlier account of Thailand by Muhammad Rabi"

(Alam - Sanjay, 2007, PP:239-40).

حزین لاهیجی اپنے دیگر معاصر سفرنامہ نویسوں میں سے ادبی لحاظ سے بھی زیادہ قابل توجہ رہا ہے۔ اس لیے اس کے سفرنامہ کے مندرجات، نیز دیگر ادبی آثار بھی اسی تناسب سے زیر بحث رہے ہیں۔ اور زیر نظر کتاب میں بھی اس بات کا مختصر تجزیہ کیا گیا ہے البتہ یہ ادبی مناظروں کا موضوع زیادہ اہمیت کا حامل تھا، جس کا مفصل جائزہ سراج الدین علی خان آرزو کی ”تنبیہ الغافلین فی مذمت حزین“ (۲۶) کے حوالے سے ضروری تھا۔

"A few further remarks may also be helpful here on how such views as those of Mufid came to be located in the longer term vision of India that was inscribed in Iranian xenology. The tension between Iranian visitors to India and the environment in which they found themselves is, as is well known, a major theme of the eighteenth century. Virulent debatis broke out in the middle years of that century, of which one particularly celebrated example centres around the figure of Shaikh Muhammad Ali Hazin Lahiji (1692-1766), whose dismissive point of view on Indian poets and poetry was hotly, and famously, Contested by Siraj-ud-din Ali Khan Arzu."

(Alam - Sanjay, 2007:p.229).

”مرآت احوال جہان نما“ (۱۸۰۹ء کے مصنف آقا احمد بیہانی ۱۸۱۹ء-۱۷۷۷ء کا بھی یہی مسئلہ ”ثقافتی و ادبی احساس تقاخر (Cultural and Literary Superiority)“ مقامی ہندوستانی علماء کے ساتھ اس کے مباحث کا باعث بنا۔ آقا احمد فرزند آقا محمد علی بیہانی (۱۲۱۶ھ/۱۸۰۱ء) اصولی سکول آف شیعہ ازم“ کے حوالے سے عراق و ایران کے مشہور علمی خانوادے میں سے تھے، عراق و عجم میں اپنے دور کے معروف علماء کی صحبت میں رہے، اور اپنے معاصر ہندوستانی علماء سے بھی آشنائی حاصل تھی اور یہ بھی جانتے تھے کہ ”ہندوستانی شیعہ برادری کر بلا نجف اور دیگر مذہبی مقامات پر خطیر رقم صرف کرتے ہیں۔“ (Alam - Sanjay, 2007:P-240)

زیر نظر کتاب میں خود مصنفین اور "Juan Cole" (۲۷) کے حوالے سے درج ذیل تجزیہ کیا

گیا ہے:

"...that Bihbahanis text represented India as an imperfect imitation of Iran in which all three groups that he came into contact with- Hindus, Sunni Muslims, and even his Shi'i brethren in Awadh and Hyderabad- were all incapable of passing the rigorous tests to which he subjected them. His understanding of the Hindus, in particular, was most peculiar, since he saw them as originally monotheists, with links to Abrahamic traditions, who had over the course of time lost their way and become obsessed instead with worshipping stone idols and giving precious gems to temples..... Aqa Ahmad was convinced that no Indian, or indeed no outsider long settled in India, possessed any true knowledge of Islam, declaring that " from the province of Deccan to that of Awadh which I have personally seen, I saw no Muslim Scholar in their society... More astonishing perhaps is the fact that even the Shlis is of Lakhnow do not find approval in Aqa Ahmad's eyes." (Alam - Sanjay, 2007:PP-240-41).

چھٹے باب "A Western Mirror" میں خواجہ عبدالکریم کا سفرنامہ ”بیان واقعی“ (۲۸) موضوع تحقیق ہے جس میں ضمناً مغربی سفرنامہ نگاروں واسکوڈے گامے، طاہر محمد (روضۃ

الطہرین) (۲۹) آئند رام مخلص (۳۰) اور ابو طالب لندنی (۳۱) کے حوالے تطبیقی مطالعہ میں آتے ہیں۔ عبدالکریم نے اگرچہ حج اور زیارات نجف و مشہد وغیرہ کے واقعات و مشاہدات بیان کیے ہیں لیکن مذکورہ سفرنامہ نادر شاہ کے تاریخی حوالوں کی وجہ سے زیادہ اہمیت کا حامل ہے اور اس کا تجزیہ بھی اسی حوالے سے کیا گیا ہے۔ خصوصاً خود نادر شاہ کے اخلاق و اطوار کے حوالے سے اس میں، نادر اور ابتدائی (First hand) معلومات موجود ہیں:

" Our author notes that Nadir Shah, though lacking in humanity was politically rather astute. Thus, while in the mountains of Afghanistan, farmans (royal orders) were sent to all the official (hukkam wa Ummal) of Iran, decreeing that taxes (Kharaj) should not be levied there for three years. In addition, he sent out an ambassador to the Ottoman emperor with fifteen elephants, some Jewellery, matchless Kashmiri shawls, and other products of Hindustan (Alam - Sanjay, 2007:P.263)".

ساتویں باب "The Long Road to Rum" میں ابتدائی معاصر سفر ناموں (یورپین، چینی یا عربی) کا تعارف کراتے ہوئے انہیں سفارتی سفر ناموں کا نام دیا گیا ہے۔ سترھویں صدی کے فرانسس برنیئر (Francois Bernier) مغلیہ دربار میں اور جمیز اول کا فرستادہ سرفہامن رائے (۳۲)، جہانگیر کے دربار میں کے حوالوں سے بات شروع کرتے ہوئے پندرہویں صدی کے سفر ناموں عبدالرزاق سمرقندی کے مطلع السعدین، محمد ربیع کے سفینہ سلیمانی، سید علی رئیس اور مطربی سمرقندی کے ابتدائی سفارتی سفر ناموں کا مختصر ذکر کیا گیا ہے۔ اور واضح کیا گیا کہ اس کتاب کا دائرہ کار ہند، وسطی ایشیا، ایران اور سلطنت کے فارسی یا ترکی سفر نامے ہیں۔ اس باب میں پہلے سلطان محمد عثمانی کے دور میں، مغل سفیر حاجی سید احمد اور عثمانی سرکاری ترجمان مصطفیٰ ناعمہ (1655-1716) کی کتاب کا تعارف کرایا گیا ہے اس میں محض استنبول اور عثمانی سفیر ذوالفقار بیگ مرزا اور اس کی کچھ عادات کا ذکر ملتا ہے۔ اس کے بعد "Ottmans and India" کے عنوان سے بحث مغلیہ بادشاہوں کے عثمانی خلفاء کے ساتھ سیاسی و سفارتی مراسم اور تاریخی اعتبار سے سفرنامہ کے حوالے سے بادشاہ اکبر کے زمانے میں مکہ اور مدنیہ میں حجاج کی سہولیات کے لئے رقوم، اشیاء نیز رہائش وغیرہ کا انتظام جیسی نہایت ہی مفید اور نادر اطلاعات فراہم کرتی ہے (۳۲)۔

بایزید بیات کی سفرنامہ دار، یادداشتیں جو کہ شیخ ابو الفضل نے "اکبر نامہ" (۳۳) کے

عنوان سے زبانی حکایات کی صورت میں ہو بہو (شکستہ فارسی میں) نقل کیں، اس باب کا پہلا مفصل مثنی تجزیہ ہے۔ جس میں بنیادی طور پر مغلیہ دربار میں شامل عمال و حکام وغیرہ کی دولت و ثروت نیز مغلیہ بادشاہوں کی ان پر گرفت و کنٹرول نیز عثمانی علاقوں میں مغلیہ اثر و نفوذ کا حال بیان کیا گیا ہے۔ بایزید کا سفر حج، مشکلات اور خصوصاً عثمانی علاقوں میں ٹیکس وغیرہ کے نظام کے حوالہ سے تاریخی متن کی اہمیت کا حامل ہے:

" However, until the end of the month of Muharram, they remained in the vicinity of the inlet of the port of Daman. Here the Portuguese -appointed revenue farmers (ijaradaran) of Daman demanded the "Diu toll" (ushur-i-Div) (Alam - Sanjay, 2007:P.306).

بایزید کے سفرنامہ کے بعد ایک مرتبہ پھر خواجہ عبدالکریم شہرستانی کے سفرنامہ کو عثمانی سلطنت اور مغلیہ دربار کی طاقت اور تصادم کے حوالے سے پیش کیا گیا۔ اسی ضمن میں سید عطا اللہ شاہ بخاری کے استنبول میں سفارتی خطوط، نیز نظام الملک آصف جاہ اور عثمانی خلیفہ کی خط و کتابت (۳۵) کا یوں تجزیہ کیا گیا ہے۔

" However, the surviving correspondence makes clear that even their some what diminished state, the Mughal Emperors of this time nevertheless insisted on the dignity of their titles, while at the some time stressing- as indeed did the Ottomans (Alam - Sanjay, 2007:P.313).

اس کے بعد ”وقائع منازل روم“ (۳۶) جو کہ عثمانی سلطان عبدالحمید اول (۱۷۷۴-۸۹) کے دربار میں میسور کے حکمران سلطان ٹیپو (۱۷۸۲-۹۹) کی سفارت کے طور پر تحریر ہوا ہے، کا مطالعہ پیش کیا گیا ہے۔ سلطان ٹیپو کی اس سفارت کے بنیادی مقاصد عثمانی سلطنت میں تجارتی مراکز کا قیام، عثمانی فوج کا انگریزوں کے خلاف استعمال، عمان اور مسقط کے حکمرانوں سے تعلقات کی استواری، عثمانی فوج سے سامان حرب اور بندوقیں بنانے والے عملہ کا میسور میں لے جانا اور سب سے بڑھ کر ٹیپو کو خلیفہ کے طور پر لقب دینا اور اس کے نام کا خط جاری کرنا، تھے۔ ”وقائع منازل روم“ کا واحد خطی نسخہ ناقص ہونے کی وجہ سے تاریخی معلومات دیگر ماخذ سے مکمل کی گئی ہیں (۳۷)۔

اس باب کے آخری حصہ میں، گزشتہ ابواب میں سفرناموں کے مطالب کے تناظر عثمانی اور مغلیہ نیز ایشیا کے بعض حکمرانوں اور علاقوں کا تجزیہ کیا گیا ہے۔

آٹھویں اور آخری باب "on early modern travel" میں بنیادی طور پر یورپی سفرناموں کو موضوع بحث بنایا گیا ہے، تاہم اس ضمن میں پہلے بیان شدہ مغربی سفرناموں کے (Refernce) حوالے بھی دوبارہ آجاتے ہیں۔

یورپی سفرناموں میں فیرنادو مینڈس پینو (۳۸) (Fernao Mendes Pinto) کا سفرنامہ "Peregrinacao" (۱۶۱۳ء)، جو اٹھویں، ایران، ملایا، سیام ہندوستان، برما، چین، کو چین اور جاپان کے سفر پر مشتمل ہے، کا مفصل متعارف کرایا گیا ہے۔ "Antonio Galvao" "Hans Staden" "Jean de lery" اور "Daurte Pacheco" کے سفرنامے بھی اسی باب میں مفصل تجزیہ و تحلیل ہوئے ہیں۔

مرزا اسد بیگ (۳۹) اور مرزا علی بخت انظفری (۴۰) کے سفرناموں کا مختصر تجزیہ بھی اسی باب میں شامل ہے، تاہم اس باب کا سب سے اہم حصہ وہ اعداد شمار ہیں جو سولہویں، سترہویں، اٹھارویں اور انیسویں صدی کے یورپی سفرنامہ پر مشتمل ہیں:

" A recent analysis by Daniel Roche suggests the following picture, based on the materials in Boucher de La Richarderie's bibiotheque universelle des voyages the six volumes of which were published in Paris between 1806 and 1808. Of a total of 5,562 European works on travel between 1500 and 1800 that have been counted (Alam - Sanjay, 2007: P.358)

کتاب میں بیان شدہ تفصیلات کی بنا پر کہا جاسکتا ہے کہ مذکورہ کتاب سفرنامہ نویسی کے موضوع پر بنیادی مآخذ کے درجہ پر پوری اترتی ہے۔ جس میں محض سفرناموں کی فہرست bibliography نہیں دی گئی بلکہ اکثر سفرنامے، جو کہ چھپی ہوئی کتابوں یا خطی نسخوں کی صورت میں یورپ، امریکہ اور پاکستان و ہند کی لائبریریوں میں موجود تھے، دقت سے پڑھے اور تجزیہ کئے گئے ہیں۔ فاضل مصنفین کو فارسی، اردو اور ہندی زبانوں کے علاوہ مغربی زبانوں انگریزی، فرانسیسی اور جرمن زبانوں پر بھی خاص مہارت حاصل ہے۔ بہ خصوص انگریزی زبان، جس میں کتاب تحریر ہوئی ہے، پر قدرت بیان اور مخصوص انداز بیان جو فارسی، اردو اور ہندی اصطلاحات سے آئینتہ ہے، اپنی نوعیت کا علیحدہ "اسلوب یاسبک" کہا جاسکتا ہے جو یقیناً فاضل مصنفین سے ہی وابستہ ہے۔

اس کتاب کی سب سے بڑی خوبی اسکی "ہئیت" یعنی بُنت اور Structure ہے جو

مختلف ابواب کی تقسیم کے باوجود باہم مربوط رہتا ہے۔ ہر کڑی دوسری کڑی سے وابستہ ہے اور دوران مطالعہ جہاں کہیں بھی ضروری تھا متقابل حوالے References دیئے گئے ہیں۔  
فاضل مصنفین چونکہ تاریخ دان بھی ہیں اس لئے سفرناموں کو تاریخ کے حدود و قیود میں بڑی دانشمندی سے سمیٹا گیا ہے اور اگر وقت کی جائے تو برصغیر پاکستان اور ہند اور وسطی و جنوبی ایشیا کی سفرنامہ نگاری کی بنیاد پر تاریخ مرتب نظر آتی ہے۔



### حواشی و منابع:

1. sale, uchieago, edu/faculty/alam; en. wikipedia; org/wiki/Muzaffar\_Alam
2. www.international.Ucla.edu/Home, poeple; en. wikipedia. org/wiki/sayay-subrahmanyam.
- ۳۔ المیرونی، ابوریحان، تحقیق باللہند، لطیف ملک کتاب الہند، ابوریحان المیرونی، لاہور، ۱۹۶۵ء۔
- ۴۔ قزوینی، محمد بن محمود، آثار البلاد و اخبار العباد، ترجمہ مراد بن عبدالرحمن، بہ تصحیح سید محمد شاہمرازی، انتشارات دانشگاه، تہران ۱۳۱۳ش۔
5. Ronald Latham, Morco Polo, "the travels" Harmonds worth, 1958; John Larnar, " Morco Polo and discovery of the world" London 1999;  
مارکولو، سفرنامہ مارکولو، مترجم نامعلوم، پلیس بک سوسائٹی، لاہور ۱۹۱۱ء
6. R.E. Dunn, The adventures of IBn Bathuta, Berkeley, 1986; IBN Battuta, Voyage d, Ibn Battuta, tr. C. Defremery and R.B Sanguinetti, revised by Stephane Yerasimos, 3 ovls, Paris, 1997;  
ابن بطوطہ، سفرنامہ ابن بطوطہ، ترجمہ عطاء الرحمن، دہلی ۱۸۹۸ء
7. Robert Dankoff, "An Evliya celebi glossary" Cambridge,

1991; Martin van Bruinessen and Hendirk Boeschoten,  
"Evliya Cilebi in Diyarbekir", Leidew, 1988.

۸۔ سیدی علی کاتبی، مرآت الممالک، ترجمہ فارسی از ترکی، محمود تفتھلی و علی گنجلی، انتشارات بنیاد فرهنگ  
ایران، تہران ۲۵۳۵ شہسازھی؛ فریدریش دیے (Fridrich Diez)۔ ترجمہ جرمنی، برلین، ۱۸۱۵ء  
؛ سیدی علی امیر البحر، سفرنامہ سید امیر علی، مترجم نامعلوم، اخبار وطن، لاہور ۱۹۰۶ء۔

Arminius Vambery, ed and tran, " The travels and  
adventures of the Turkish admiral sisi Ali Reis", London,  
1899.

9. Muzzafar Alam and S.Subrahmanyam, Indo- Persian  
Travels, P-9.
10. Katib Celebi, Gihan Numa, Geographia orientalis, tr. M.  
Norberg, 2 vols, Londori Gothorum, 1818.
11. Muzaffar Bakhtyar/ M. Iqbal Shahid, The Sufi orders in  
china, Lahore, Museum Bulleten, Lahore, vol.xiii, No-2000;  
James Legge, tr., A record of Buddhistic Kingdoms, by  
Monk Fa-hien of his travels in India and Ceylon (AD  
399-414), Oxford, 1886; Havell, E.B., India Sculpture and  
Painting, 2nd edition, London 1928; Mcgraw Hill, "Indo-  
Iranian Art", Encyelopedia of world Art, vol: viiii, London  
1973, pp. 1-10; wang Bangwei, An shigao and his  
countrymen: Parthian Buddhist's China, Peking University  
Press, 1993.
12. Zahir-ud din Muhammmad Babar, Babur nama, ed. Wheeler  
M. Thackston, 3 vols, Cambridge, 1993، توڑک بابری،  
ترجمہ رشید اختر ندوی، سنگ میل، لاہور ۱۹۶۶ء
- ۱۳۔ منطق الطیر، شیخ فرید الدین محمد عطار نیشابوری، بہ اہتمام سید صادق گوہرین، تہران ۱۳۷۲ ش۔
14. Anonymous, Safar Nama-i- Manzum-i- hajj, ed. Rasul Ja'  
fariyan, Qum, 1374 sh/1995.
15. Shah Muhammad Ali Samani, Siyar-i- Muhamnadi,  
(H.831), ed. Sayyid Shah Nazir Ahmad, Gulbarga

1339H/1979.

- ۱۶۔ عبدالرزاق سمرقندی، مطلع السعدین و مجمع البحرین، بہ اہتمام عبدالحسین نوایی، تہران، ۱۳۵۳ش۔
17. Jean. Yver Le Guillou, Le Voyage au dela des trois mers d, Afanasij Nikitin, Quebec 1978; Muzaffar Alam, Indo- Persian Travels, PP. 82-84.
- ۱۸۔ رک: مطربی سمرقندی، خاطرات مطربی بہ تصحیح عبدالغنی، کراچی ۱۹۷۷ء؛ نورالدین محمد جہانگیر، توذک جہانگیری، بہ تصحیح سید احمد خان، علی گڑھ ۱۸۶۴ء۔
- ۱۹۔ محمود بن امیر دلی بلخی، بحر الاسرار فی مناقب الاخیار، بہ تصحیح ریاض الاسلام، کراچی ۱۹۸۰ء؛ شاہد، محمد اقبال، نقد و بررسی سفرنامہ ہای فارسی در بارہ شبہ قارہ، مقالہ پی ایچ ڈی تہران یونیورسٹی، ایران، ۱۳۷۷ش/۱۹۹۸ء، صص ۱۵-۲۲۔
- ۲۰۔ محمد ریح بن محمد ابراہیم، سفینہ سلیمانی، بہ تصحیح عباس فاروقی، تہران ۱۹۷۷ء۔
- John O, Lane, The Ship of Salaiman London 1972.
- ۲۱۔ مفید، محمد مرزا بزیدی، جام مفیدی، بہ تصحیح ایرج افشار، تہران ۱۹۶۰ء؛ رسالہ مفید، یوٹیلین لائبریری اسکورڈ، نسخہ خطی نمبر ۹۰؛
- Muhammad Mufid, Mkhtasar-e- Mofid des Mohammad Mofid, ed. Seyfeddin Najamaabi, 2 vols, Wiesbadew, 1989-91.
- ۲۲۔ بہشتی ہروی، نور المشرقین، نسخہ خطی کتابخانہ ملی ملک، تہران، ایران شمارہ ۵۱۵۳؛ شاہد، محمد اقبال، سفرنامہ ہای فارسی، صص ۲۷-۳۲؛ دانشنامہ ادب فارسی، بہشتی؛ نور المشرقین، بہ اہتمام نجیب جایل ہروی، مشہد، ۱۳۷۷ش۔
- ۲۳۔ حزین لاهیجی، شیخ محمد علی، تذکرہ حزین، اصفہان چاپ دوم، ۱۳۳۴ھ؛ تاریخ و سفرنامہ حزین، بہ تصحیح بیہترق ترقی، تہران ۱۳۵۰ش۔
- ۲۴۔ بہبہانی، آقا احمد، مرآت الاحوال جہان نما، ج ۲، قم ۱۳۷۳ش؛ مرآت الاحوال، بہ تصحیح و مقدمہ علی دوانی، تہران ۱۳۷۰ش۔
- ۲۵۔ نقوی، سید علی رضا، تذکرہ نویسی در ہندو پاکستان، تہران ۱۳۴۳ش، صص ۳۶۶۔
- ۲۶۔ آرزو، سراج الدین علی خان، تنبیہ الغافلین، بہ تصحیح سید محمد اکرم، لاہور ۱۴۰۱ق؛ شفعی کدکنی، محمد رضا، شاعری در نجوم منتقدان، تہران ۱۳۷۵ش۔

27. Juan R.I. Cole, " Invisible Occidentalism: eighteen century Indo- Persian constructions of the west" Iranian Studies, 25, 3-4, 1992.

۲۸۔ عبدالکریم، خواجہ، بیان واقعی، تصحیح کے۔ بی۔ نسیم، لاہور ۱۹۷۰ء؛ عبدالکریم، دررکاب نادرشاہ، مترجم محمود ہدایت، تہران ۱۳۲۲ ش۔

29. Tahir Muhammad Sabzwari, " Rauzat-ul- Tahirin, Bodleian Lib, Oxford, Ms. Elliot. 314; British Lib, London, Ms. Or. 168.

30. Mazaffar Alam and S.S, " Discovering the familiar: notes on the travel account of Ananad Ram Mukhlis" South Asia Research, 16,2, 1996, pp. 131-54۔ شاہد، محمد اقبال، مقدمہ کارنامہ عشق، آننہ 54-131، Research, 16,2, 1996, pp. 131-54۔ رام مخلص، لاہور ۲۰۰۷ء

۳۱۔ ابوطالب لندن، میرزا، میرطالبی، بہکوشش حسین خدیو جم، تہران ۱۳۷۳ ش۔

32. Muzaffar Alam and S.S, Indo- Persian, P. 296.
33. Musfafa Na'ima, Tarikh-i- Na'ima: Rauzat ul Hussain, Istambul, 1863.
34. Abu' I Fazl, Shaikh, Makuatabat-i- Allami, ed. Muhammaad Hadi, Lucknow, 1863; Gulbadam Begam, Humayun Nama, ed. Jauhar Aftabchi, London 1961; Simon Digby, Bayazid Beg Turkman's pilgrimage to Maka, Iran, 2004.
35. Islam, Riaz ul, A Calendar of documents on Indo- Persian relation (1500-1750) 2 vols, Karachi, 1999 pp. 346-59; Muzaffar Alam and S.S, Indo- Persian, P. 313.
36. Abdul Qadir, Khawaja, Waqa,i-i- Manazil-i Rum, ed. Mohibul Hassan, New Yark, 1968.
37. Mazaffar Alam, Indo- Persian, PP. 314-320.
38. Fernao Mendes Pinto, Peregrinacao, Lisbon 1614; Pinto, Fernoa, The Travels of Mendes Pinto, ed. Rebecca D. Catz, Chicago, 1989 ; Mazaffar Alam, Indo- Persian pp. 334-35.

39. Joshi, P.M., Asad Beg's Mission to Bijapur, ed. D.V. Potdar, Poona 1950 PP. 184-96.

۳۰۔ اظفری گورگانی، واقعات اظفری، مترجم سید علی عباس، پنجاب یونیورسٹی، لاہور ۱۹۶۳ء؛

Azfari, Ali Bakht, Waqial-i- Azfari, ed. Muhammad Hussain Mahvi, Madras, 1937.



## عربوں کی ادبی اور تعلیمی روایات کے تحوّل میں ایرانی اثرات

عبدالشکور چوہدری\*

اسٹنٹ پروفیسر، گورنمنٹ کالج آف کامرس بورے والا۔

خلاصہ مقالہ:

عربوں کی تہذیبی، سیاسی، تعلیمی اور اجتماعی زندگی میں انقلاب بہت حد تک بیرونی اثر و نفوذ سے آیا۔ بغداد کے قیام کے ایک سو سال کے دوران عرب ارسطو، افلاطون، فیثا غورٹ اور گیلن وغیرہ سے آشنا ہوئے۔ فنون، ادب، تہذیب اور تاریخ میں ایرانیوں نے عربوں پر بے پناہ اثرات مرتب کیے۔ عربوں کو تہذیب سکھانے میں ایرانیوں نے اہم کردار ادا کیا۔ اس مقالے میں عربوں پر ایرانی اثرات کے حوالے سے نہایت تفصیل سے بحث کی گئی ہے۔ مصنف نے اپنے موقف کو دلائل و برہان سے ثابت کیا ہے۔

کلیدی الفاظ: عربی، فنون، ادب، تعلیم و تہذیب، ایرانی اثرات۔

انسانی تمدن و ثقافت کی تاریخ پر نظر ڈالنے سے واضح ہوتا ہے کہ جونہی کسی قوم کا کسی دوسری زیادہ مہذب اور ترقی یافتہ قوم سے میل جول شروع ہوتا ہے اور آپس میں معاشرتی، سیاسی، تعلیمی اور تہذیبی معاملات میں تعاون بڑھتا ہے تو ان میدانوں میں ارتقاء کی نئی راہیں کھلتی ہیں۔ "جب عربوں میں خوشحالی و آسودگی آئی اور ایرانیوں سے اُن کا میل جول بڑھا تو انہوں نے باریک بینی و پرہیزی اور تکلف سے کام لینا شروع کر دیا اور جوں جوں زمانہ گزرتا گیا وہ بھی

اس طرز میں ترقی کرتے گئے حتیٰ کہ انہوں نے قدماء کے اسالیب کو چھوڑ دیا" (۱)۔ عربوں کی تہذیبی، سیاسی، تعلیمی اور سب سے بڑھ کر اجتماعی زندگی میں انقلاب اس وقت آیا جب عباسی دور (۱۳۲ ہجری۔ ۵۰ عیسوی) شروع ہوا اور عربوں کی زندگی میں ایک نئے دور کا آغاز ہوا۔ عباسی معاشرے میں تعلیم، تہذیب اور اجتماعی نکھار پیدا ہوا۔ انہوں نے ان میدانوں میں رومی، یونانی اور ایرانی فلسفے اور کلچر کو اپنایا اور تقریباً تمام علمی خزانے (کتابوں) کو اپنی زبان (عربی) میں منتقل کر لیا اور پھر تحقیقی، تعلیمی اور تہذیبی میدان میں خوب محنت اور ترقی کی۔ عربوں کی ترقی کی انتہا یہ ہے کہ انہوں نے رومی، یونانی اور ایرانی فلسفے اور علوم کو بنیاد بنا کر آئندہ چار صدیوں (نویں، دسویں، گیارہویں اور بارہویں) میں طب، حساب، کیمسٹری، فلکیات، عمرانیات قانون، جغرافیہ، الہیات، اخلاقیات، تہذیب و تمدن، گویا کہ ہر میدان میں وہ ترقی کی جس کی مثال اس سے پہلے کی تاریخ انسانیت میں ملتی ہے اور نہ ہی آئندہ پانچ صدیوں تک اس کی کوئی نظیر۔ کہا جاسکتا ہے کہ نویں صدی عیسوی سے بارہویں صدی تک دنیا بھر کا 80% تحقیقی و علمی کام مسلمانوں نے کیا اور عربی زبان میں کیا۔ بنی عباس کے دور حکومت میں ایرانی اور رومی و یونانی ادب و تہذیب کے اثرات اسلئے زیادہ تھے کہ اُن سے پہلے ۷۵۰ء تک بنی امیہ حکمران رہے جن کی حکومت خالصتاً عربی تھی اور وہ عربی قوم اور عربی زبان و ادب کی حمایت میں جانب دار اور متعصب تھے۔ بنی امیہ کی حکومت میں فوج، کمانڈر، دفتری عملہ، گورنر اور جملہ دیگر اہم خدمات سرانجام دینے والے سب عرب ہی عرب تھے جس کی وجہ سے عربوں کی زبان و ادب اور اجتماعی زندگی پر دوسری قوموں کے اثرات نہ ہونے کے برابر ہیں۔ اس کے برعکس عباسی حکومت ایرانی رنگ میں رنگی گئی تھی کیونکہ اس کو ایرانیوں نے ہی بنایا تھا اور مضبوط کیا تھا اور انہوں نے دمشق کی بجائے اپنا دارالخلافہ بغداد کو بنایا جس کو منصور نے تعمیر کروایا اور جو ایرانی سرحد کے بہت قریب تھا۔ عباسی خلفاء نے حلیفوں اور موالیوں کو، جن میں ایرانی نمایاں تھے، حکومت و سیاست میں آزادی سے حصہ لینے دیا جس کی وجہ سے، بعض اوقات، وہ خود مختاری کے ساتھ ساتھ بلا شرکت غیرے حکومت کے انتظامات اور جملہ کاروائیوں پر قابض ہو گئے۔ نتیجتاً ایرانی، ترکی، سریانی، رومی اور بربری عناصر حکومت کے نظم و نسق قائم رکھنے والوں میں شامل ہو گئے۔ ایرانی عناصر کا زور اور اثر و رسوخ اس قدر بڑھ گیا کہ آخر کار خلیفہ منصور نے ابو مسلم خراسانی (ایرانی) کو اپنے اقتدار کیلئے خطرہ سمجھ کر قتل کروا دیا (۲)۔ اسی طرح خلیفہ ہارون الرشید نے فارسی نژاد برا مکہ کے بڑھتے ہوئے اقتدار کو ختم کرنے اور اپنی حکومت پر گرفت مضبوط کرنے کی خاطر برا مکہ کا خاتمہ کیا

(۳)۔ ایرانیوں کے ساتھ معاشرتی میل ملاپ، باہم شادیوں، رشتہ داریوں اور اجتماعی زندگی میں شراکت کی وجہ سے آریائی تہذیب سامی تہذیب سے مل گئی اور ایرانیوں و رومیوں نے اپنی زبان، اخلاق، عادات اور اعتقادات سے عربوں کی اجتماعی زندگی پر دور رس اثرات مرتب کئے۔ اگرچہ ان قوموں پر بھی عربوں کی ایسی چھاپ لگی کہ انکی زندگی کے ہر میدان میں بھی انقلاب آ گیا عباسی دور کے ادب اور انشاء پر دازی کو عام طور پر چار طبقوں میں تقسیم کیا جاتا ہے۔ ہر طبقہ نے اس دور کے چار زمانوں میں سے ایک زمانہ میں کمال حاصل کیا تھا۔

ان میں پہلے طبقے کے قائد فارسی النسل ابن المقفع ہیں جو تقریباً ۱۰۶ ہجری میں پیدا ہوئے اور بصرہ میں امیروں کے بچوں کی طرح پرورش پائی۔ اس کا باپ دازویہ آتش پرست تھا جو حجاج بن یوسف کی طرف سے ایران کا لگان وصول کرنے پر مقرر ہوا تھا۔ شاہی رقم میں کچھ غبن کرنے کی وجہ سے حجاج نے اسے اتنا مارا کہ اس کا ہاتھ ٹیڑھا ہو گیا جس کی وجہ سے اس کا لقب "مقفع" (یعنی مزے ہوئے ہاتھ والا) پڑ گیا (۴)۔ ابن المقفع ابھی جوان بھی نہیں ہوا تھا کہ اس نے فارسی و عربی دونوں زبانوں کی انشاء پر دازی میں کامل مہارت حاصل کر لی تھی۔ اس کے اسلوب میں تیرگی عبارت، جملوں کو چھوٹے چھوٹے ٹکڑوں میں توڑنا، الفاظ میں ہم آہنگی، سہل پسندی معانی کا زیادہ اہتمام اور صحیح بندی سے گریز شامل ہیں۔ بلاغت کی تعریف کرتے ہوئے وہ کہتا ہے کہ بلاغت یہ ہے کہ جاہل جب اسے سنے تو سمجھے کہ وہ بھی اس طرح کی خوشنما عبارت بنا سکتا ہے۔ پی۔ کے ہٹی کے مطابق:

The esthetic temprature of its Iranian population was a sorely needed element in the cultural life of semitic Arabians. Next to the artistic, The literary \_\_\_ rather than the scientific or philosophical \_\_\_ was the influnce most clearly felt from persia. The earliest literary work that has come down to us is "*Kalila Wa-Dimna*" (کلیله و دمنہ) (Fables of Bidpai), a translation from Pahlwi (Middle Persia) Which itself was rendition from Sanskrit. This book intended to instruct princes in the laws of polity by means of animal fables, was done into Arabic by "*Ibn-al-Muqaffa*". (۵)

اس کتاب نے عربوں کے ادب، اخلاق و خیالات پر گہرے اثرات چھوڑے۔ اصل میں سنسکرت زبان میں تھی اور نو شیروان (۷۸-۷۳۱ء) کے دور میں ہندوستان سے فارس میں

لائی گئی۔ کئی زبانوں میں اس کے تراجم ہوئے۔ کلیلہ و دمنہ، بشرطیکہ یہ ثابت ہو جائے کہ یہ کتاب ترجمہ ہی ہے، رہتی دنیا تک صحیح و بلیغ ترجمہ کیلئے ایک اعلیٰ نمونہ رہے گی (۶)۔

عربی ادب کی تقریباً ساری اہم کتابیں ..... الاصفہانی کی کتاب الاغانی، ابن عبد ربہ کی العقد الفرید، تڑوسی کی سراج الملوک، جاحظ کی کتاب الحمان والاخذاد وغیرہ فارسی اور ہندی حوالہ جات سے بھری پڑی ہیں، خصوصاً جب اخلاقیات، محاسن، سلاست، شائستگی اور تاریخ کی بات ہوتی ہے تو اکثر حوالے فارسی لوگوں کے ہوتے ہیں۔ ابن المقفع نے خلیفہ منصور کی توجہ منطوق کی کتابوں کے تراجم کی طرف بھی دلوائی۔ چنانچہ اس نے منطوق میں ارسطو کی تین کتابوں اور فروریوس صوری کی کتاب ایسا غوجی کا بھی فارسی تراجم سے عربی میں ترجمہ کیا۔ اس نے نو شیردان کی سوانح عمری میں کتاب التاج کا ترجمہ کیا۔ اخلاقیات میں دو کتابیں الادب الصغیر اور الادب الکبیر بھی لکھیں۔ اور اطاعت حاکم کے موضوع پر کتاب البیتہ لکھی (۷)۔

اس طرح اگر ابن المقفع نے جدید نثر نگاری اور قصہ نویسی کی داغ بیل ڈالی تو بعد میں آنے والوں نے اس ادب کو چار چاند لگا دیئے اور فارسی ادب کی نزاکت، شائستگی، اخلاقی بلندی کو عربی ادب میں منتقل کر دیا۔

حکایات کافن عربوں نے ایرانیوں سے اخذ کیا، اس سلسلے میں اُن کے ہاں جو بہترین مواد تھا وہ سعدی کی گلستان اور الف لیلة و لیلة کی کتاب تھی۔ یہی دونوں کتابیں مشرق و مغرب میں اس فن کی مثالی کتابیں شمار کی جاتی ہیں۔ لیکن جب عربوں نے یہ چیزیں ایرانیوں سے لیں تو انہوں نے اس میں اس قدر اضافے کر لئے اور اس میدان میں اتنی ترقی کر لی کہ ایسا معلوم ہونے لگا کہ اولیت ہی اُن کو حاصل ہے۔ الف لیلة و لیلة (جو کہ اصل فارسی میں تھی) اب عربی ادب میں اس قدر شاہکار کی حیثیت رکھتی ہے کہ مشرق و مغرب میں اس کی دھوم ہے جس طرح کلیلہ و دمنہ ترجمہ کی بجائے عربی ادب کا ایسا شاہکار ہے جس کی مثال نہیں ملتی۔ الف لیلة و لیلة کو سب سے پہلے انگلیاری (متوفی ۹۴۲ء) نے دسویں صدی عیسوی کے پہلے نصف میں، عراق میں ایڈٹ کیا تھا۔ جو کہ ہزار افسانہ کے نام سے فارسی زبان میں کام تھا (۸)۔

مقامہ نگاری بھی عربی ادب میں اہم مقام رکھتی ہے۔ اس کی ابتداء عہد عباسی کے وسط میں ہوئی "مقامہ اس مختصر اور دل پسند و خوش اسلوب کہانی کو کہتے ہیں جس میں کوئی نصیحت یا لطیفہ ہو"۔ مقامہ نگاری کی ابتداء ابن فارس نے کی اور پھر اس کی تقلید میں اس کے شاگرد بدیع الزمان ہمدانی نے مقامات لکھے جو اتنے عمدہ اور دلچسپ تھے کہ اس کی وجہ سے وہ اس فن کا امام

بن گیا (۹)۔

بدیع الزمان ہمدانی نے (۳۸۲ھ میں) نیشاپور میں اپنی خداداد صلاحیتوں کے جوہر دکھائے اور لوگوں میں اس کی شہرت عام ہو گئی۔ وہاں اس نے چار سو مقامے لکھے (۱۰)۔  
عربی ادب میں حریری (متوفی ۵۱۶ھ) کے مقامات، "مقامات حریری،" سب سے زیادہ مشہور ہیں۔ حریری نے بدیع الزمان ہمدانی کے اسلوب کو اپنایا جس سے وہ متاثر تھا۔ بدیع الزمان فارسی الاصل تھا۔ پی۔ کے۔ ہٹی کہتا ہے:

Al-Hamdani's work served as a model for Al-Hariri of Al-Basra, whose "Muqamat" (مقامات) for more than seven centuries were esteemed as the chief treasure, next to the Quran, of the literary Arabic tongue (۱۱)

اس طرح فارسی الاصل شعراء نے بھی عربی ادب کو متاثر کیا اور قدیم عربی شاعری کا رخ تبدیل کیا۔ عجمی حکمرانوں کی صحبت اور تعلقات نے مثنوی جیسے اپنے وقت کے بڑے شعراء کے خیالات میں تبدیلی پیدا کی جنہوں نے قدیم شاعری کے الٹ ایک نئی طرح ڈالی۔ مثنوی سیف الدولہ اور عضد الدولہ کی مدح کرتا، اُن کی صحبت میں رہتا اور بڑے بڑے انعامات پاتا تھا۔ جلال الدین رومی (۷۳۰-۱۲۰۷ء) ابو بکر خوارزمی (متوفی ۳۸۳ھ) اور بدیع الزمان ہمدانی (متوفی ۳۹۸ھ) جیسے عرب شعراء و ادیب جو اصلاً فارسی تھے، نے عربی شاعری اور دوسری ادبی اصناف کو متاثر کیا۔ رومی خراسان میں پیدا ہوئے۔ اور فقہ، الہیات، عربی اور فارسی ادب کا مطالعہ کیا۔ انہوں نے جس سلسلے کی بنیاد رکھی اسے "رقصاں درویش" کہا جاتا ہے۔ وہ وحدت الوجودی صوفی تھے اور انہوں نے رقص، گانے، شاعری اور موسیقی میں سرور تلاش کیا (۱۲)۔

صاحب بن عباد جیسے سکالر، ناقد، ادیب و شاعر الخوارزمی اور ہمدانی کی قدر کرتے تھے۔ صاحب بن عباد بڑے رئیس تھے، حکومت میں با اثر وزیر اور بلا کے ادیب و شاعر بھی تھے۔ صاحب بن عباد خود بھی ابن فارس لغوی کا شاگرد تھا اور فارسی حکمرانوں، مؤید الدولہ بن بویہ اور فخر الدولہ کا وزیر رہا۔ صاحب بن عباد نے انہی فارسی النسل حکمرانوں کی زیر سرپرستی عربی ادب کے فروغ کیلئے ادیبوں، شاعروں اور مصنفوں کے لئے اپنی عنایات کے دروازے کھول دیئے۔ کتاب لکھنے پر اپنے دور میں اگر کسی نے سب سے بڑا انعام دیا تھا تو وہ بھی ایرانی حکمران سیف الدولہ ہی تھا جس نے الاصفہانی (۲۸۴-۳۵۶ھ) کو کتاب الاغانی لکھنے پر ایک ہزار دینار دیا تھا (۱۳)۔ ابوالفرج اصفہانی، اصفہان، ایران میں پیدا ہوا اور بغداد میں پرورش پائی

اور علانیہ شیعیت کی طرف مائل تھا (۱۳)۔

کتاب الاغانی کی اہمیت کا اس سے اندازہ لگایا جاسکتا ہے کہ صاحب بن عباد جب سفر کرتا تھا تو اپنے ہمراہ مطالعہ کیلئے ضروری کتابیں تیس اونٹوں پر لاد کر لے جاتا تھا۔ لیکن جب اسے "کتاب الاغانی" دستیاب ہوگئی تو ان سب کتابوں کو چھوڑ کر صرف اسی ایک کو اپنے ساتھ لے جاتا تھا۔ اس کتاب کی بہت سی جلدیں تھیں۔ ۱۲۸۵ء میں اس کی بیس جلدیں شائع ہوئیں (۱۴)۔

کتاب الاغانی اہل فارس کے ادبی، اخلاقی، تہذیبی اور شائستگی کے حوالوں اور ضرب الامثال سے بھری پڑی ہے۔ اس میں کوئی شک نہیں کہ عربوں کی علمی اور ادبی بیداری کی اصل وجہ غیر عربوں سے اُن کا میل ملاپ اور اجتماعی زندگی میں شراکت ہے۔ لیکن اس شراکت کی وجہ سے اُن کے دین، عقائد اور روحانی زندگی میں کسی حد تک منفی اثرات بھی مرتب ہوئے۔ بقول مولنا سعید اکبر آبادی "اس میں شبہ نہیں کہ یہ علوم و فنون کی ترقی اور شعر و ادب کی گرم بازاری مسلمانوں میں بڑی حد تک اُن میں دماغی بلند پروازی اور ذہنی ثقافت و عروج کے پیدا ہونے کا سبب ہوئی۔ لیکن اس حقیقت کو نظر انداز نہیں کیا جاسکتا کہ اس سے اسلامی عقائد کی سادگی اور راسخ العقیدتی کو صدمہ عظیم پہنچا اور یونانی علوم و فنون کی گرم بازاری نے خالص اسلامی افکار کو ایسی ضرب کاری لگائی کہ مسلمان عقیدہ و خیال کی وحدت سے کٹ کر ایک نہایت خطرناک قسم کی دماغی لامرکزیت میں مبتلا ہو گیا" (۱۵)۔

اسی لئے جب ماموں الرشید نے قسطنطنیہ کے عیسائی بادشاہ جس کا نام لیو (Leo) تھا، کے پاس قیمتی تحائف بھیجے اور یونانی فلسفیوں کی کتابیں طلب کیں تو اس نے مذہبی پیشواؤں کو بلا کر پوچھا کہ "اگر یہ کتابیں مسلمانوں کو دی جائیں تو کوئی حرج تو نہیں! انہوں نے جواب دیا کہ حرج کیا الٹا ثواب ہوگا۔ کیونکہ یہ چیزیں علوم عقلی سے تعلق رکھتی ہیں اور علوم عقلی مذہب کی بنیاد دھلا دیا کرتے ہیں بہتر یہی ہے کہ مسلمانوں کے پاس بھیج دی جائیں تاکہ اُن میں گمراہی پھیلے اور ہم اُن کے آئے دن کے حملوں سے محفوظ رہیں (۱۶)۔

ادب کے علاوہ عربی زبان کے قواعد اور گرامر میں بھی ایرانی نثر ادا علماء نے بنیادی کردار ادا کیا۔ علم نحو میں علماء سبویہ کو امام اور قائد مانتے ہیں۔ کوفہ شہر عربی زبان و ادب اور صرف و نحو کا گہوار سمجھا جاتا ہے۔ سبویہ کو علماء نحو احتراماً امام البصرین کہتے ہیں۔ جس کا نام ابو بشر عمر بن عثمان ہے۔ سبویہ (جس کے معنی ہیں بوئے سب) ایران میں پیدا ہوا اور بصرہ میں پرورش پائی۔ عظیم لغت دان خلیل بن احمد، عیسیٰ بن عمر اور یونس سے اکتساب علم کیا حتیٰ کہ علم نحو میں کمال۔

حاصل کر لیا اور ایک کتاب لکھی جس کا نام بھی اس نے "الکتاب" رکھا۔ "الکامل" کا مصنف "المبرر" اس کتاب کو علم کا سمندر کہا کرتا تھا۔ ابو عثمان مازنی کا قول ہے کہ سیبویہ کی الکتاب کے بعد جو آدمی علم نحو میں کوئی عظیم و جامع کتاب تالیف کرنا چاہتا ہے اسے شرم محسوس کرنی چاہیے (۱۷)۔

ابن درید بھی عربی لغت و زبان کا بڑا عالم تھا۔ تعلیم مکمل کرنے کے بعد شاہ بن میکال اور اس کے بیٹے سے طلب اعانت کیلئے ایران چلا گیا جو ایران کے گورنر تھے۔ ایران کے گورنر نے اس کی خوب توقیر کی۔ ابن درید نے اپنے مربی کیلئے ایران میں رہ کر "جمہرۃ اللغوة" کتاب لکھی جس نے لغت میں اسے خلیل بن احمد کے برابر لاکھڑا کیا (۱۸-۱۹)۔

عربوں کی تاریخ نویسی کی بنیاد اور ماڈل بھی فارسی ہے جس طرح ہٹی کہتا ہے:

The model (of historical composition) was evidently persian and was provided by such works as the pahlwi "*Khuday-Nama*" (The book of kings) which had been turned into Arabic by "*Ibn-al-Mugaffa*", under the title "*Siyar Muluk Al-Ajam*". (۲۰)

اسلامی فتوحات کے متعلق دو تاریخ دانوں کا کام زیادہ اہم ہے۔ ایک مصر کے ابن عبدالحکم ہیں جن کی تاریخ کی کتاب "فتوح مصر و اخبارھا" مصر اور شمالی افریقہ اور اندلیس کی فتوحات کے متعلق قدیم اور بنیادی معلومات فراہم کرتی ہے اور دوسری شخصیت، فارسی النسل، احمد ابن یحییٰ البلاذری (متوفی ۸۹۲ء) کی ہے جس نے فتوح البلدان اور انساب الاشراف جیسی اسلامی تاریخ کی بنیادی کتابیں لکھیں۔ اسی طرح کتاب المعارف کے مصنف ابن قتیبہ الدیناوری (متوفی ۸۸۹ء) اور ابو حنیفہ احمد ابن داؤد الدیناوری (متوفی ۸۹۵ء) جو کہ "اخبار الطوال" کے مصنف ہیں، بھی ایرانی ہیں۔ "تاریخ ملوک العرب والانبیاء" کے مصنف ہمزہ الاصفہانی اور مشہور تاریخ دان، فلسفی، طبیب مسکویہ کا تعلق بھی فارس سے ہے۔ مسکویہ ایرانی حکمران غصہ الدولہ کی حکومت میں بہت بڑے عہدے پر تھا اور اس نے "تجارب العمام" کے نام سے ایک آفاقی تاریخی کتاب لکھی جو ۹۸۰ء تک کے حالات کا احاطہ کرتی ہے، جس نے اسے ابن جریر اور طبری جیسے عظیم مؤرخین کی صف میں شامل کر دیا ہے۔ ان سب سے بڑھ کر علامہ طبری ہے جو ایران کے ضلع طبارستان میں (۹۲۳-۸۳۸ء) پیدا ہوا۔ اس نے تاریخ کی معرکہ آرا کتاب "تاریخ الرسل والملوک" لکھی اور قرآن کی تفسیر میں جامع البیان فی تفسیر

القرآن، ۳۰ جلدوں میں لکھی (۲۱)۔ طبری کی تاریخ عربی زبان میں پہلی مکمل تاریخ ہے۔ آنے والے مؤرخین یعنی مسکویہ، ابن الاثیر اور ابو الفد نے تاریخ نویسی میں طبری ہی کی پیروی کی۔ دوسرے شعبوں کی طرح طب میں بھی اہل فارس نے عربوں کی بھرپور راہنمائی کی اور ان میں نکھار پیدا کیا جس کی وجہ سے عربوں نے طب کے میدان میں بھی، دوسرے شعبوں کی طرح پورے عالم کی راہنمائی کی۔ طب کے میدان میں الرازی، طبری اور ابوعلی سینا کو بلاشبہ امام سمجھا جاتا ہے۔ الرازی (865-925ء)، ابو بکر محمد ابن زکریا، الرے (Al-Rayy) میں پیدا ہوئے جو ایران کے دارالخلافہ تہران کے قریب واقع ہے۔ الرازی کو مسلم طبیبوں میں سب سے بلند مرتبہ حاصل ہے اور اس کے کام کو علم طب کا بنیادی اور خالص تحقیقی کام سمجھا جاتا ہے۔ " براؤن کے مطابق:

"Al-Razi was probably "The greatest and most original of all the Muslim physicians and one of the most prolific as an author". (۲۲)

"فہرست کے مصنف نے الرازی کے 113 بڑے اور 28 چھوٹے کاموں کی فہرست بنائی ہے۔ جن میں بارہ کا تعلق کیمسٹری سے ہے۔ کیمسٹری میں کتاب الاسرار سب سے زیادہ اہم ہے۔ طب میں اس کی اہم کتب کتاب الطب المنصوری، چچک پر "الجدری والحسب" اور سب سے بڑھ کر "الحادی" جس کو طبی معلومات کے حوالے سے انسائیکلو پیڈیا کہا جاتا ہے۔ الحجوسی، علی ابن عباس (متوفی ۹۹۶) کی "کتاب الماکلی" بھی طب کی بنیادی کتابوں میں ہے۔ ابن سینا اپنے وقت کا سب سے بڑا طبیب تھا۔ نسلاً فارسی الاصل تھا۔ بقول محمد لطفی جمعہ ابوعلی سینا عرب کے مشہور اطباء اور اکابر فلاسفہ میں سے تھے۔ وہ فارسی الاصل تھے (۲۳)۔ عظیم فلسفی ہونے کے ساتھ ساتھ بہت بڑے طبیب بھی تھے اور انہوں نے علم طب میں کتاب الشفاء اور القانون فی الطب لکھی۔ القانون ۱۲ ویں صدی سے ۱۷ ویں صدی تک مغرب و مشرق میں طبی علوم کی راہنمائی کیلئے بنیاد کی حیثیت رکھتی تھی۔ اوسلر (Osler) کے الفاظ میں It had remained a medical bible for a longer period than any other work. (۲۴)

خليفة منصور کو جب معدے کا ایک غیر معمولی مسئلہ ہوا تو اس نے چندے شاہ پور (ایران) کے ہسپتال سے ایک بہت بڑے ڈاکٹر کو بلایا جس کا نام جرجیس (George) ابن بختیشوع (متوفی ۱۷۷۷ء) تھا اور اپنا علاج کروایا۔ چندے شاہ پور کا ادارہ میڈیکل اور فلسفے میں بہت مشہور تھا۔ اس کی بنیاد تقریباً ۵۵۵ء میں نوشیروان نے رکھی۔ ابن بختیشوع نے جلد

ہی خلیفہ منصور کا اعتماد حاصل کر لیا اور اپنے عیسائی مذہب پر قائم رہا۔ ابن بختیشوع کا خاندان اس کے بعد تقریباً دو سو سال تک (۶ یا ۷ پشتوں تک) شاہی خاندان کا فیملی ڈاکٹر رہا۔

علم الافلاک و حساب (Astronomy and Mathematics) میں بھی عرب بہت قلیل معلومات رکھتے تھے۔ علم الافلاک کی ابتداء اسلام میں ایک ہندوستانی کتاب سندھند (Sidhanta) سے ہوئی جب وہ ۷۷۷ء میں بغداد لائی گئی اور محمد ابن ابراہیم الفزاری نے اس کا عربی میں ترجمہ کیا (۲۵) یہ کتاب بعد میں آنے والے علماء کیلئے اس میدان میں ماڈل بنی۔ اس طرح پہلوی ٹیبل (زیک) کو بھی فارسی سے عربی میں منتقل کیا گیا۔ پہلی باقاعدہ رصد گاہ (Observatory) بھی ایران، (جندے شاہ پور) ہی میں بنائی گئی۔ یہ رصد گاہ نویں صدی کے شروع میں بنائی گئی تھی اور اپنے وقت کی جدید ترین اور صحیح ترین رصد گاہ تھی۔ خراسان (ایران) کا جعفر الخازم بھی بڑا ماہر فلکیات ہے جو بویہ سلطان رکن الدولہ (۷۶-۹۳۲ء) کے زیر سایہ تھا۔ ان سب سے بڑا نام فلکیات کے امام، البیرونی کا ہے جو فارسی الاصل ہے جو فارسی کے علاوہ ترکی، سنسکرت اور شامی زبان کا بھی ماہر تھا اور عربی زبان میں لکھتا تھا۔ اُس نے اپنے مرہب مسعود (ابن محمود غزنوی) کے لئے فلکیات میں اپنی مشہور کتاب لکھی جس کا نام "القانون المسعودی فی الہیہ والنجوم" ہے دوسری کتابیں تفہیم لاوائل سنات الخیم اور الآثار الباقیۃ عن القرون الخالیہ ہیں جو کئی صدیوں تک علم الافلاک کی بنیادی کتابیں سمجھی جاتی رہی ہیں۔ عمر الخیام بھی فارسی الاصل ہیں اور ۱۰۴۸ء کے لگ بھگ نیشاپور (ایران) میں پیدا ہوئے اور ۱۱۲۳-۱۱۲۲ء میں فوت ہوئے (۲۶)۔ عام طور پر انہیں ایک فارسی شاعر ہونے کی وجہ سے پہچانا جاتا ہے۔ بہت کم لوگ جانتے ہیں کہ وہ صف اول کے ریاضی دان اور علم الافلاک کے ماہر (Astronomer) تھے۔ اُن کی کتاب کا نام تاریخ الجلالی ہے۔

محمد ابن موسیٰ الخوارزمی (۸۵۰-۷۹۰ء) کا نام بھی ریاضی اور علم نجوم میں ایک چمکتا ستارہ ہے جس نے حساب الجبر و المقابله کتاب لکھی جس میں ۸۰۰ مثالیں ہیں اور یہ سولہویں صدی تک یورپ کی یونیورسٹیوں میں بطور ٹیکسٹ بک پڑھائی جاتی رہی ہے (۲۷)۔ یہی کتاب ہے جس کی وجہ سے یورپ میں الجبر (Science of Algebra) متعارف ہوا۔

علم نجوم (Astrology) میں جس سکالر نے سب سے بڑا نام کمایا اس کا نام ابو معشر (متوفی ۸۸۶ء) ہے جس کا تعلق خراسان سے ہے اور وہ بھی اصلاً فارسی ہے۔

اسی طرح کیمسٹری میں اگرچہ جابر بن حیان کو کیمسٹری کا امام کہا جاتا ہے لیکن فارسی

الاصل حاکم/ شاعر (Poet-Statesman) عربی لکھاری، الطغرائی (متوفی ۱۱۲۱ء) بھی کیمسٹری کے اماموں میں شمار ہوتا ہے۔

علم الحیوان (Zoology) میں عرب مصنفین میں جاحظ (متوفی ۹-۸۶۸) کا نام سب سے بڑا ہے جس نے اس موضوع پر معرکہ آرا کتاب "کتاب الحیوان" لکھی۔ بعد کے مصنفین نے اکثر اسی کی پیروی کی۔ جاحظ کے بعد بڑا نام فارسی الاصل "القرزوبنی" (متوفی ۱۲۸۳) اور مصری عالم "الضمیری" (متوفی ۱۴۰۵ء) کا ہے۔ القرزوبنی نے اس موضوع پر "عجائب المخلوقات وغرائب الموجودات" لکھی جس کو "Westenfeld" نے ایڈٹ کیا اور ۱۸۴۹ء میں اسے شائع کروایا (۲۸)۔

اس بحث سے مختصراً ہم یہ نتیجہ نکال سکتے کہ عربوں کی ذہنی، ادبی، علمی اور معاشرتی ارتقاء میں ایرانی النسل علماء اور دانشوروں نے اہم کردار ادا کیا ہے اور اگر فلسفہ، طب، موسیقی، سیاست و علوم عقلیہ وغیرہ میں رومیوں اور یونانیوں کے علوم نے عربوں کی علمی و ذہنی ترقی میں دور رس اثرات مرتب کئے ہیں تو اس کا وسیلہ بھی اکثر ایرانی نژاد علماء ہی ہیں۔

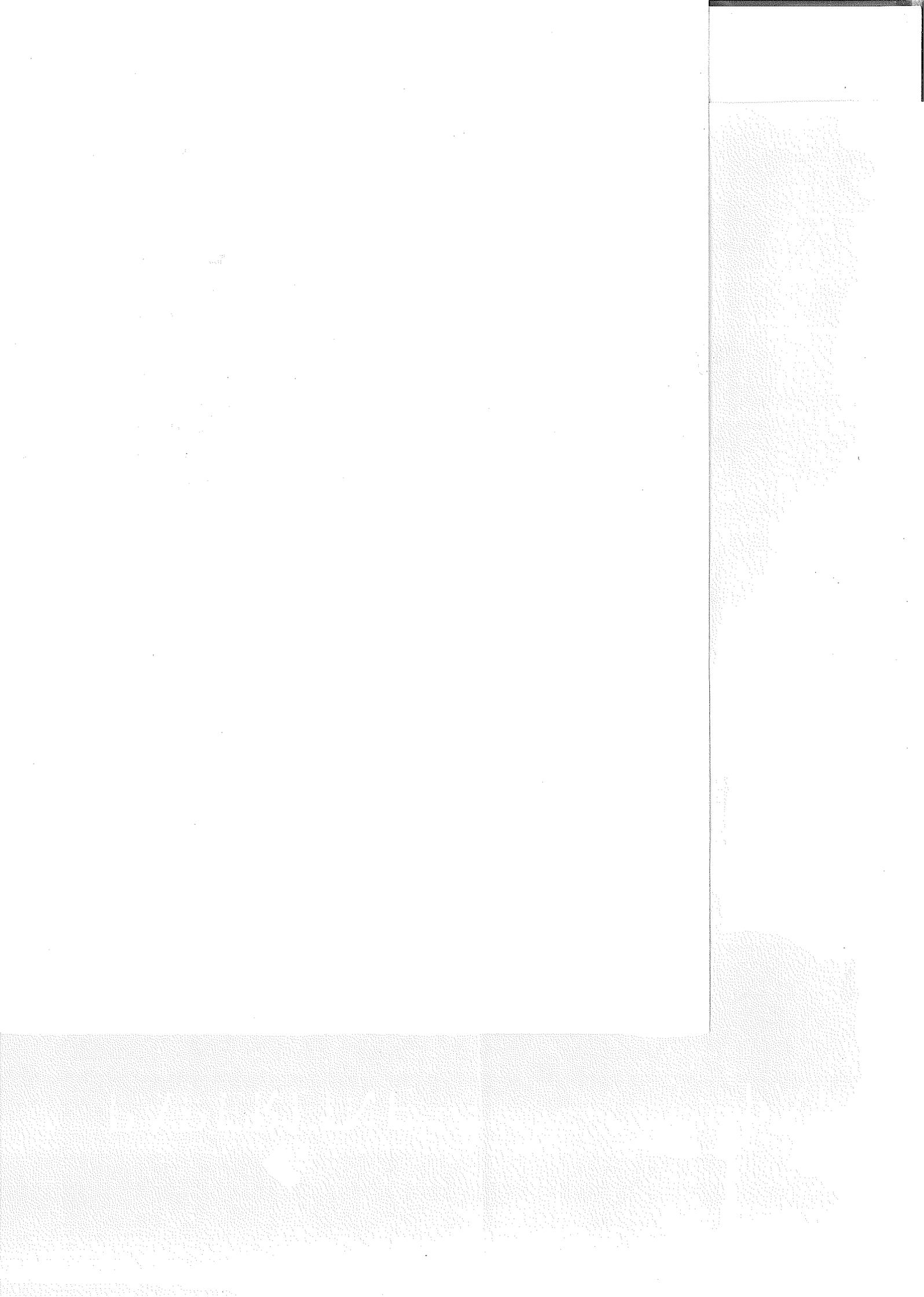


#### حاشی و منابع:

- ۱۔ احمد حسن الزیات، تاریخ ادب عربی (اردو ترجمہ طاہر سورتی، لاہور ۱۹۶۱ء) صفحہ ۳۱۵۔
- ۲۔ مظہر الحق، اے شارٹ ہسٹری آف اسلام، (بک لینڈ لاہور ۱۹۹۵ء)، صفحہ ۵۶۸۔
- ۳۔ ایضاً صفحہ ۵۶۸۔
- ۴۔ احمد حسن الزیات، تاریخ ادب، عربی صفحہ ۳۲۵۔
- ۵۔ پی۔ کے۔ ہٹی، ہسٹری آف دی عربس (P.K.Hitti, History of the Arabs)، (میکسلن، ہانگ کانگ ۱۹۹۲ء)، صفحہ ۳۰۸۔
- ۶۔ خالد یزبجی نے اس کتاب کو دوبارہ ایڈٹ کیا اور ۱۲۸۵ء میں بیروت سے شائع کروایا۔
- ۷۔ احمد حسن الزیات، صفحہ ۳۲۷۔
- ۸۔ ہٹی، صفحہ ۴۰۴۔
- ۹۔ احمد حسن الزیات، صفحہ ۵۱۵۔
- ۱۰۔ ایضاً۔

- ۱۱۔ ہٹی، صفحہ ۴۰۳۔
- ۱۲۔ کیرن آرم سٹرانگ، مسلمانوں کا سیاسی عروج و زوال (اردو ترجمہ حسن بٹ، نگارشات لاہور ۲۰۰۵ء)، صفحہ ۲۲۲۔
- ۱۳۔ دینار تقریباً چار ماشے سونے کا ہوتا تھا اور ایک ہزار دینار چار ہزار ماشہ بنتا ہے جس کی قیمت آج کے حساب سے تقریباً ایک کروڑ سے زائد بنتی ہے۔
- ۱۴۔ الزیات، تاریخ ادب عربی، صفحہ ۲۸۳۔
- ۱۵۔ ایضاً، صفحہ ۲۸۴۔
- ۱۶۔ مولانا سعید احمد اکبر آبادی (سابقہ پروفیسر علی گڑھ یونیورسٹی)، مسلمانوں کا عروج و زوال، (ادارہ اسلامیات لاہور ۱۹۸۳ء)، صفحہ ۹۳۔
- ۱۷۔ ڈاکٹر حمید الدین، تاریخ اسلام، (فیروز سنز لاہور، ۱۹۷۸ء)، صفحہ ۵۱۰، ۵۰۹۔
- ۱۸۔ احمد حسن الزیات، صفحہ ۲۸۷۔
- ۱۹۔ ایضاً، صفحہ ۲۹۵، ۲۹۴۔
- ۲۰۔ ہٹی، صفحہ ۳۸۹۔
- ۲۱۔ فتوح البلدان کا ہٹی نے "The Origins of the Islamic State" کے نام سے ترجمہ کر کے ۱۹۱۶ء میں اس کا ایک حصہ شائع کیا اور دوسرا حصہ ایف۔ سی مارگولن نے ۱۹۲۳ء میں نیویارک سے شائع کیا۔
- ۲۲۔ یہ کتاب "بلوق" سے ۱۳۲۹ء میں شائع ہوئی تھی۔
- 23 Edward G. Brown, Arabic Medicine (Cambridge 1921), P-44
- ۲۴۔ تاریخ فلاسفۃ الاسلام، (اردو ترجمہ ڈاکٹر میر ولی، نفیس اکیڈمی کراچی) صفحہ ۷۱۔
25. Willam Osler, the Evolution of Modern Medicine,  
(New Heaven, (1922), Page 98.
- ۲۶۔ ہٹی، صفحہ ۳۷۳۔
- ۲۷۔ ایضاً، صفحہ ۳۷۷۔
- ۲۸۔ ایضاً، صفحہ ۳۷۹۔
- ۲۹۔ ایضاً۔





## ”دی ویسٹ لینڈ“ پر ایک نظر

ڈاکٹر ناہید شاہد\*

ایسوسی ایٹ پروفیسر، شعبہ فارسی  
اورینٹل کالج، پنجاب یونیورسٹی، لاہور

خلاصہ مقالہ:

ٹی۔ ایس۔ ایلینڈ کا زمانہ تیزی سے بدلتے ہوئے سماجی حالات کی وجہ سے خاص طور پر قابل ذکر ہے۔ زرعی ثقافت کی مکمل بربادی اور پھلتے ہوئے شہروں اور بڑھتی ہوئی صنعتی تہذیب نے پرانی اقدار کو تہس نہس کر دیا اور آئیڈیل اور اخلاقی اقدار کی دائمی حیثیت ختم ہو کر رہ گئی۔ یقین اور روایتی اعتقادات میں پیدا ہونے والے انتشار لوگوں کو غیر یقینی اور اضطراب کا شکار کر دیا، یہاں تک کہ معاشرے سے اچھے اور بُرے کی تیز ختم ہو گئی۔ ایلینڈ نے اپنی نظم ”ویسٹ لینڈ“ میں مغربی ثقافت میں پائے جانے والے اقدار اور اعتقادات کی اسی بربادی کو علامتی طور پر موضوع بنایا ہے۔ حالانکہ نظم قنوطیانہ ماحول میں لکھی گئی تاہم اس کا نقطہ نظر رجائیت پسندانہ ہے۔ یہ نظم اس کے شاعرانہ وسعت نظر کی عکاس ہے۔ اس میں وحدت تاثیر کا فقدان ہے۔ یہ ایک مختصر رزمیہ انداز میں لکھی گئی نظم ہے جو اپنی معاصر تہذیب کی عکاس ہے۔ ایک محدود تجربہ ہونے کے باوجود ”ویسٹ لینڈ“ رزمیہ روایت ہی کا حصہ ہے۔

کلیدی الفاظ: ٹی۔ ایس۔ ایلینڈ، دی ویسٹ لینڈ، نظم، تعارف و تجزیہ۔

ٹی ایس ایلیٹ انگریزی زبان کا نہ صرف ایک بڑا شاعر ہے بلکہ ایک نقاد کی حیثیت سے اس نے جدید ادب پر گہرے اثرات چھوڑے ہیں۔

ٹی ایس ایلیٹ 1888ء میں میسوری (امریکہ) میں پیدا ہوا۔ خاندانی روایت کے مطابق اس نے ہارورڈ میں چار سال تک فلسفے کی تعلیم حاصل کی۔ اس نے اپنی زندگی کا آغاز بطور اُستاد کیا تاہم کچھ عرصے تک وہ ایک بینک میں بھی بطور کلرک کام کرتا رہا۔ مشہور ناشر ادارے فیبر اینڈ فیبر سے بھی اُس کی وابستگی تادم مرگ قائم رہی۔ 1917ء سے 1919ء تک وہ امیجسٹ تحریک کے رسالے کے ساتھ بطور نائب مدیر وابستہ رہا۔ اگرچہ ٹی ایس ایلیٹ نے شاعری میں بہت کام کیا تاہم اُس کی عالمگیر شہرت کا باعث اُس کی طویل نظم ”دی ویسٹ لینڈ“ ثابت ہوئی۔ (۱)

ٹی ایس ایلیٹ انگریزی زبان کا ایک اہم علامت نگار ہے۔ اس نے اپنی زندگی کا زیادہ تر حصہ انگلینڈ میں گزارا۔ فرانس اور جرمنی میں فلسفے اور ادب کی تعلیم حاصل کی۔ اُس کی زبردست علمی ادبی خدمات پر 1948ء میں اسے ادب کا نوبل انعام دیا گیا۔ بیسویں صدی کا یہ بڑا شاعر 1965ء میں فوت ہوا۔ جس دور میں ایلیٹ نے شاعری کا آغاز کیا یہ وہ زمانہ تھا جب شاعری عام لوگوں کے لیے محض دلچسپی کی ایک شے بن کر رہ گئی تھی۔ پڑھے لکھے، سنجیدہ اور دانشور ایسی شاعری سے بیزار نظر آتے تھے۔ لیکن یہ کمال ایلیٹ کو حاصل ہوا کہ اُس نے شاعری کو ایک بار پھر پڑھے لکھے سنجیدہ اور دانشور حلقوں میں قابل قبول بنا دیا۔

یہ وہ دور ہے جب رومانیت سے بیزار اور کلاسیکیت کی طرف جھکاؤ کے ساتھ ساتھ شاعری میں نئے نئے تجربے کرنے کا آغاز ہو چکا تھا۔ اس کے سامنے ارونگ پبٹ (Irving Babbit)، ٹی۔ ای۔ ہیوم (T.E. Hulme) اور ایڈرا پاؤنڈ (Ezra Pound) کے نظریات تھے۔ فرانس سے علامت نگاری کی تحریک بھی انگلستان پہنچ چکی تھی۔ ایلیٹ ان سے متاثر ہوا اور اسی پس منظر میں اُس کی نظریہ سازی ہوئی۔ ایلیٹ نے انگریزی شاعری کو نئے نئے معیارات سے روشناس کرایا۔ یوں یہ کہنا بجا ہوگا کہ اُس نے اپنے ارد گرد پھیلے بہت سے رجحانات کو اپنی زبردست تخلیقی قوت کے ذریعے ایک لڑی میں پرویا۔ ایلیٹ کی شاعری کا مطالعہ بتاتا ہے کہ اُس کا Vision کس قدر وسیع ہے۔ مشکل پسندی اور ابہام کے باوجود ایلیٹ کی شاہکار نظم دی ویسٹ لینڈ (The Waste Land) اُس کے فن کی معراج سمجھی جاتی ہے۔ یہ نظم علامتوں اور رمزوں سے بھری ہوئی ہے۔ اس نظم کا عنوان ہی سب سے پہلے قاری کو ایک علامتی دنیا میں لے جاتا ہے۔ یہ عنوان اک ایسی دنیا کی طرف اشارہ کرتا ہے جو دیران اور برباد ہو چکی ہے۔ ناقدین اس حوالے سے ایلیٹ کے عہد میں پہنچتے ہیں جہاں پہلی جنگ عظیم کے نتیجے میں پیدا ہونے والے

معاشرتی اور ثقافتی حالات اس تہذیب کا نقشہ دکھائی دیتے ہیں جو بے معنویت کے باعث اک تجریدی منظر پیش کرتا ہے۔ نظم میں اس طرح کی صورت حال کے کئی رخ دکھائے گئے ہیں۔ یہ نظم زندگی کی ظاہری عکاس ہونے کے ساتھ ساتھ انسان کے داخلی جمال کو بھی واضح کرتی ہے۔ ایلینٹ نے اس نظم میں اطالوی، جرمنی، فرانسیسی اور سنسکرت شاعری کے مصرعوں کو انوکھے انداز میں استعمال کیا ہے۔

ویسٹ لینڈ کے پہلے حصے کا عنوان (Burial of the Dead) موت کی کشش کے تصور کو ابھارتا ہے۔ برباد دنیا میں پرانے زمانوں کی ایک دانشور عورت سیبل (Sybil) ایک بوتل میں بند ہے اور جب اُسے یہ پوچھا جاتا ہے کہ وہ کیا چاہتی ہے تو جواب میں کہتی ہے I wish to die (میں مرنا چاہتی ہوں) (۲)

اس پس منظر میں دراصل ایلینٹ کا وہ نظریہ نظر آتا ہے جس کے مطابق انسان سے نیکی اور بدی کا شعور چھین لیا گیا ہے (Man has lost the knowledge of good and evil) ایسا معاشرہ جس میں زندگی بوتل میں بند ہو کر رہ گئی ہو اور جس کے پاس نیکی اور بدی کا شعور ہی نہ ہو وہاں زندگی کی بجائے موت یا موت کی خواہش کو پسند کرنے کے علاوہ کوئی دوسری صورت پیدا ہو ہی نہیں سکتی۔ انسان نہ صرف غیر محفوظ بلکہ اپنے آپ کو بالکل بے بس تصور کرتا ہے۔

Cleanth Brooks اپنے ایک مضمون The waste Land critique of the myth میں سیبل کے اس فقرے ”میں مرنا چاہتی ہوں“ کے کئی اور ممکنہ معانی بتاتا ہے۔ اس کے مطابق ”برباد دنیا کے باسی یہ سوچتے ہیں کہ اگر زندگی موت کی طرح تلخ اور سخت ہے تو میں ایک اور موت کو خوش آمدید کہوں گا۔“ (۳)

یوں محسوس ہوتا ہے جیسے زندگی کی بے معنویت اور بے مقصدیت نے اُس سے تمام مفاہیم چھین لیے ہیں اور اسے نہ زندگی کہا جاسکتا ہے اور نہ ہی موت۔

نظم میں تصورات کا تسلسل (۴) یہ صورت حال پیدا کرتا ہے کہ سورج کی کرنیں سخت گیر ہو گئی ہیں۔ درخت چھاؤں نہیں دیتے۔ کیٹروں کا راگ بے بس ہو گیا ہے اور پتھروں میں سے پانی کی آواز نہیں آتی۔ سوائے ایک سُرخ پتھر یا چٹان کے جس کا سایہ سب پر ہے۔ ڈاکٹر ہنریل جالبی اس سُرخ پتھر یا چٹان کی علامتی حیثیت پر بات کرتے ہوئے کہتے ہیں:

”یہ سُرخ پتھر یا چٹان مذہب کی علامت ہے جو حضرت عیسیٰؑ کے خون سے سُرخ ہے اور یہی ایک سہارا ہے جو اس برباد دنیا میں، اس خرابے میں کچھ تسکین بہم پہنچا سکتا ہے۔ ایک مشت خاک انسان ہے جو خوف سے معمور ہے اور اس سے آگے کچھ بھی نہیں ہیں۔“ (۵)

نظم کا دوسرا حصہ شطرنج کا کھیل (The Game of Chess) آنکھوں کے سامنے جہنم کا نقشہ لاتا ہے۔ یہاں ایک اونچے طبقے کی عورت کو تمام آرائشوں کے ساتھ دکھایا گیا ہے۔ اس کی انتہا بھی بے معنویت اور بے مقصد ہے۔ جنگ پر گئے ہوئے فوجیوں کی بیویاں یہ کہتی ہوئی نظر آتی ہیں: "Hurry up please it's time"۔ یوں جدید اور قدیم دور کے تضادات کو واضح کیا گیا ہے۔ زندگی کے رُخوں کا رمزی اظہار انکشاف اور اسرار بن کر ظاہر ہوتا ہے۔

نظم کے تیسرے حصے دی فار سمرن (The Fire Sermon) میں آگ کی علامت خوبصورتی کے ساتھ برتی گئی ہے یہ آگ جہنم کی نہیں بلکہ تزکیہ نفس کا ذریعہ بنتی ہے۔ Buddah اور St. Augustine کے آگ سے متعلق تصورات سے فائدہ اٹھاتے ہوئے گویا ایلینٹ مشرق اور مغرب کی دانش کو یکجا کرتا ہے:

The imagery which both St. Augustine and

Buddha use for lust is fire. (۶)

ایلینٹ نے نظم کے چوتھے حصے میں پانی کی علامت استعمال کی ہے۔ پانی زرخیزی کی علامت ہے اور اس حصے میں تاجر کی موت کی خبر یوں بیان کی گئی ہے جیسے یہ تاجر اخبارات کی خبروں میں ڈوب کر مر گیا ہو۔ بادلوں کی گرج (Thunder) نیا پیغام دیتی ہے اور نظم "داتا"، "دھیادھوام" کے لفظ دھراتی شانتی شانتی (Shantih Shantih) پر ختم ہوتی ہے۔

بظاہر یہ نظم مختلف حصوں میں تقسیم نظر آتی ہے پر غور کرنے سے یہ کھلتا ہے جیسے دوزخ کا تصویری خاکہ بنایا گیا ہو۔ نظم کو پڑھتے ہوئے یہ بھی محسوس ہوتا ہے جیسے یہ نظم خواب کی سی ایک کیفیت پیدا کر رہی ہو۔ جیسے خواب میں کچھ یاد رہ جاتا ہے اور کچھ نہیں۔ کچھ شکلیں نظر آتی ہیں اور کچھ نہیں۔ ایسے ہی ویسٹ لینڈ میں بھی ضروری غیر ضروری، ہلکی گہری، ظاہر اور مخفی صورتوں کے ذریعے یہ کیفیت پیدا کی گئی ہے کہ شاید زمین پر زندگی پھر لوٹے گی اور بربادیوں کی جگہ نئی آبادیاں آباد ہوں گی۔

ایلینٹ نے عیسیٰ کا مصلوب ہونا اور یہ تصور کہ وہ واپس آئیں گے کے ذریعے زمین پر حیات کے دوبارہ نمودار ہونے کی علامت کو خوبی سے برتا ہے۔

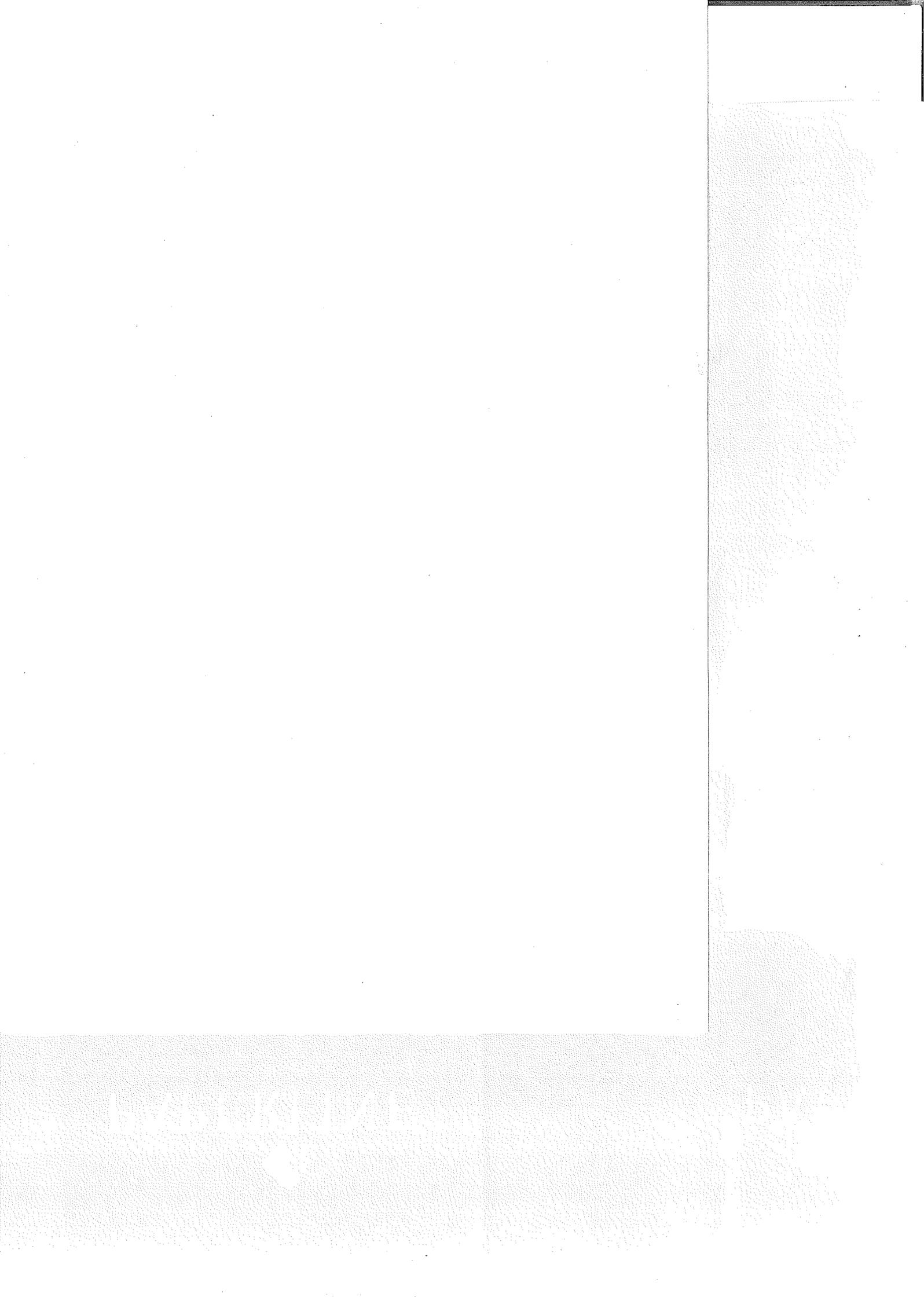
آخری زمانے میں ایلینٹ کی نظموں میں ریگستان، باغ، سیڑھی اور دوسری علامتیں خاص طور پر یہ ظاہر کرتی ہیں کہ اُس کا جھکاؤ عیسائیت کی طرف کس حد تک ہو چکا تھا۔ وہ سمجھتا ہے کہ خود غرضی، نفسانفسی نے انسانی زندگی سے اطمینان اور سکون کو ختم کر دیا ہے۔ یوں وہ مذہب کی ضرورت اور خدا کے وجود کے بنیادی عقیدے کو ابھارتا ہے۔ ایلینٹ فن یا شاعری کو technique of meditation کہتا ہے اور اُس کی شاعری کا بنیادی مقصد یہ ہے کہ روحانیت تک پہنچا

جائے۔ یوں اُس کی ہر نظم ایک اکائی میں مذہبی رسم کے طور پر سامنے آتی ہے اور خود خرابہ یا ویسٹ لینڈ اپنی انتہا تک پہنچنے پہنچنے رجائی رنگ میں ڈھلتی ہوئی محسوس ہوتی ہے۔

#### حواشی و منابع:

- ۱۔ ڈاکٹر جمیل جاہلی: ارسطو سے ایلیٹ تک، نیشنل بک فاؤنڈیشن اسلام آباد، 1997ء ص 498.
2. A collection of critical essays on the waste land: by Jay Martin, A Spectrum Book 1968.
3. Ibid P-75.
4. A Heap of broken images
- ۵۔ ڈاکٹر جمیل جاہلی: ایلیٹ کے مضامین، دہلی 1978ء، ص 41.
6. A collection of critical essays on the waste land: by Jay Martin, A Spectrum Book 1968.





this great modern-day Persian poet, some traces of ancient Iran in his poetry have been discussed.

**Key words:** Modern Persian Poetry, Ahmad Shāmlou, Ancient Iran.

• • •

## Constant Cultural Relations Between Iran and Sub-Continent

**Dr. Haj Seyed Javadi**

There had been centuries old cultural relations between Iran and the sub-continent. The inflow of Iranian Sufis, scholars and poets along with artisans, craftsmen and traders etc remained constant in the sub-continent. The interaction between them that extended to even inter-marriages caused reception of Persian Language in the sub-continent that is the strongest constituent of a culture. The Sufis also played a significant role in the promotion of Persian in the sub-continent who expressed religious views in their Persian writings as well as translated many books from Persian into the local languages of the sub-continent. The role of the rulers in this connection cannot be ignored who attracted Iranian scholars, literatures, artists and other skilled people with their generous patronage and thus Persian remained the official language of the sub-continent for centuries. On the other hand Indian books like Panch Tantra, Rarnayana and up anashids were also translated into Persian. However the contribution of Iranian culture is larger than that of Indian. These cultural relations went on strengthening until 1857AD. Although since then the relations are declining yet the cultural exchange is carried on and its enhancement in future is hoped.

**Keywords:** Cultural Relations, Iran, sub-continent

• • •

## Traces of Ancient Iran in the Poetry of *Ahmad Shamlou*

**Dr. Muhammad Nasir**

The contemporary Persian poetry has won many hearts in a very short span of time. Even though this form of poetry is called modern but to the revelation of many it has deep roots in history and ancient Iran. The old stories, mythologies, long-standing beliefs, deep rooted ideas and long forgotten tales actually form the theme of modern or contemporary Persian poetry. The literary critics take Ahmad Shāmlou as the corner stone and tower of strength of the contemporary Nimāi style Persian poetry. Ahmad Shāmlou has shown great love, affection, pride and passion for ancient Iran. In this article, besides the brief introduction of

the Arabic world was in possession of the main works of Aristotle, Plato, Ptolemy, Pythagoras, Eculid and Galen etc as well as Persian and Indian scientific work. In only a few decades Arab Scholars assimilated what had taken the Greeks and Persians centuries to develop.

In Arts, belles-letters, literature etiquette, wisdom, polity and history\_ the Persians contributed and delivered a lot to develop and modernize the Arabs and make them sophisticated and refined.

In this article the Persian influence and impact on the Arab Society has been discussed and has been proved that the Persian and played the main role in the intellectual, cultural and social development of the Arabs.

• • •

### **An analysis of “ the Wast Land”**

**Dr. Naheed Shahid**

The age of TS Eliot is remarkable for rapid social changes. Complete breakdown of agrarian culture and increasing urbanization and industrialization was resulted in to collapse of old values and ideals and moral and ethical values were no longer regarded as absolute. The disintegration of faith and traditional beliefs led the people to uncertainty and perplexity. The man had even lost the knowledge of good and evil. In his poem “The Waste Land” he symbolized the same breakdown of beliefs and values in the culture of the west. The approach of the poem is optimistic although it was written under pessimistic shades. The enlarged range and scope of his poetry is reflected in this poem. It is a fragmented in effect and lacks cohesion written in the style of compressed epic portraying the state of civilization out of which it grows. This is done in a limited way, but still “The Waste Land” stands in the epic tradition.

**Keywords:** The Wast land, TS. Eliot, Analysis.

• • •

It is worth saying that Farogh entirely changed the tradition of classical poetry and she herself is the founder of many traditions of contemporary poetry.

**Keywords:** Modern Persian Poetry, Forough Farrakhzad, Feminine sentiments and emotions analysis.

• • •

### **A Critical Study of "Indo-Persian Travels in the age of Discoveries"**

**Dr. Muhammad Iqbal Shahid**

**Dr. Francesca Orsini**

Dr. Muzaffar Alam and Dr. Sanjay Subrahmanyam are eminent historians and Scholars of Asia, U.K. and USA. Their Specialization is in world history and culture, particularly the history of Mughals and Indian-Islamic Culture. Both Scholars are also experts of Indian, Persian and European Languages. Persian is an important language as well as a tool to conduct research in Political and literary history of sub-continent. "Indo-Persian Travels in the Age of Discoveries 1400-1800" is an encyclopedic research in travel accounts and the history and culture of Iran, South Asia and some parts of the west in which the Persian travel accounts are being written. In this article, the above noted book has been reviewed with the introduction of writers and Indo-Persian travel accounts in detail.

**Keywords:** Indo-Persian Travels, Persian Culture, South Asian traveler.

• • •

### **Persian Influence and Impact on the Arab Society**

**Dr. Abdul Shakoor Choudhary**

The most momentous intellectual awakening in the Arab mind, Culture, and thought was due, in a large measure, to foreign influence, and was marked by translations into Arabic from Persian, Sanskrit, Syriac and Greek. Within a century after the establishment of Bagdad,

The writer concludes the articles with a note that Iqbal had a multidimensional personality and he had vast knowledge of literature, art and culture.

**Keywords:** Allma Iqbal Lahori, Persian Poetry, Poetic Style, Philosophy and thoughts.

• • •

## **Akhund Muhammad Qasem Halai**

**Dr. Shala Saleem Noori**

During 19<sup>th</sup> century AD, the Persian Language and literature lost its historic value and traditional importance. Muhammad Qasim Halai was one of the rare personalities of that age who had unmatched command on Persian language. He produced poetic works in Persian, Arabic Hindi, Urdu and Sindhi languages and could be declared “a poet of five languages” but he, himself was proud of his Persian poetry. He lived during the reign of Talpuran. He was not only a good poet but also an excellent calligrapher and had number of students.

**Keywords:** Persian literature, Sindh, Regin of Telpuran, Akhund Muhammad Qasim Halai

• • •

## **An Analysis of Feminine Sentiments and Emotions in Forough Farrakhzad’s Poetry**

**Dr. Muhammad Sabir**

Modern Persian Poetry introduced diversity of Ideas and thoughts in Persian literature and poets like Foroagh-e-Farrokhzad gave the shades of feminine sentiments for the first time n the history of Persian literature. She was a gifted poetess and to the belief of many renowned literary critics she entirely changed the fabric of Persian poetry. In this article the writer has analyzed the feminine sentiments and emotions discussed in the poetry of Forogh-e-Farrokhzad.

Western influence in sub-continent. Furthermore, a scientific analysis of the main components of sub-continent's population have also been briefly discussed.

**Keywords:** Sub-continent, culture, literature, history.

• • •

## Manuscripts of Khojandi Writers in Pakistan

**Dr. Arif Naushahi**

Cultural relations between Sub-continent and Central Asia exist since long. Historically the exodus of Central Asian families to Sub-continent continued until the Mughal period. In this article, resettlement of Central Asian families in Sub-continent has been overviewed. Particularly the migration of one educational family that came from Khojand to India and settled in Aimanabad, Punjab, during the reign of Aourangzeb Alamgir has been discussed in detail. A part from this, manuscripts of some Khojandi writers kept in the libraries of Pakistan have been pointed out.

**Key words:** Khojand, Abdul Jabbar Khojandi, Kamal Khojandi, Alauddin Ahmad Khojandi, Nizamuddin Mohammad Khojandi, Manuscripts

• • •

## Poetic Style of Allama Iqbal's Persian Poetry

**Dr. Abdul Karim Ali Jaradat**

In this article the writer has tried to throw light on maturity and conciseness of the Persian Poetry of Allama Iqbal Lahori and many beautiful examples from his Persian verses have also been quoted. The Persian poetry, its main features and style is focused. To the belief of writer, Iqbal's verses are the Rainbow of Persian poetry. Furthermore, he discusses the impact of Holy Quran, influence of nature, rhythm, fluency, thoughts, philosophy and some other salient features of Iqbal's poetic works.

## **An Analysis of Critics opinion about Tazkera Majma – un - Nafais**

**Dr. Mahr Noor Muhammad Khan**

Siraj-ud-Din Ali Khan Arzu (d-1755) was one of the most intellectual figures of sub-continent. He was a great poet and literary critic. Besides this he has interest in linguistics, culture, literature, dictionary writing, poetic analysis and explanations, literary criticism and Tazkera writing. He produced some ever lasting works in those multi dimensional fields, but Majma-un-Nafais is truly considered his master piece which actually stunned the literary circles of his age. In this article the opinion of some renown literary critics about this giant work has been produced and analyzed.

**Keywords:** Khan Arzu Literary, Criticism, Majma-un-Nafais, Critics opinion.

• • •

## **An analysis of History and Culture of Sub - Contient**

**Dr. Mohammad Mahdi Tavasoli**

**Dr. Mahdi Fallah Mahneh**

**Dr. Aziz Allahpur**

In this article Indian culture and civilization has been introduced, analyzed and evaluated. Moreover the cultural influence of subcontinent on other parts of the world, its salient elements, political geography and specific contribution of some provinces and cities have also been brought to light.

The writer of this article has focused the Indian Culture and civilization during pre-islamic period (1000-600 BC), its period of evolution in the fields of culture, literature, faith and religion, and then the advent of Islam (647-1200 A.D) which itself resulted in diversity of ideas and thoughts and produced great impact even of architectures painting, miniature and literature. All these diverse changes developed the Indian Civilization. The advent of Urdu Language and then its literature and poetry and the architect of great Taj Mahal remind us the glory of great Mughals. The writer has also pointed out the arrival of Europeans, the establishment of East India company and every increasing

## Abstracts of Articles

**Dr. Muhammad Nasir \***  
Post Doctoral Research Fellow  
University of Oxford, UK

• • •

## Hand Written Notes of Takmila-at- Takmila

**Dr. Ghasem Safi**

The writer of this article met with Prof. Dr. Nabi Bakhsh Khan Baloch, one of the most celebrated literary figures of Pakistan in 2004 and got familiar with his literary works and social contributions. He also got the opportunity discuss about his latest literary works, and it was then when he decided to explore and introduce the literary services and cultural contributions of Dr. Baloch. In the meanwhile Mr. Nabi informed him about a seminar to celebrate the services of Aagh Bazorg Tehrani, and further suggested to introduce Dr. Baloch of that high profile stage. The writer of this article reacted to this call and introduced Dr. Baloch, as a great literary and cultural figure, in Iran.

**Keywords:** Hand written notes, Takmila At-Takmila, Nabi Bakhsh Baloch

• • •

---

\* [drnasirpu@yahoo.com](mailto:drnasirpu@yahoo.com)

28. *Ibid* (1999), *Majmua-e-Aasaar-e- Ahmad Shamlou, Daftar-e-Yekom Sher* (مجموعه آثار احمد شاملو، دفتر یکم: شعر), Zamaneh Publications, Tehran, Iran.
29. *Yahaqi, Mohammad Ja'far* (1996), *Chun Sabuye Tashneh* (چون سبوی تشنه), 3<sup>rd</sup> Edition, Jaam Publishers, Tehran, Iran.
30. *Yaghub Shahi, Niaz* (1999), *Majmua-e-Aasaar-e-Ahmad Shamlou, Part I: Poetry*, (مجموعه آثار احمد شاملو، بخش اول: شعر), Zamaneh Publishers, Tehran, Iran.
31. *Zarghani, Sayyed Mahdi* (2004), *Cheshm Andaz-e-Sher-e-Moaser-e-Iran* (چشم انداز شعر معاصر ایران), 1<sup>st</sup> Edition, Sales Publishers, Tehran, Iran.

• • •



But Shamlou's genius and brilliance can not be questioned. *Truly he is the father of Persian Blank Verse and master of this specific style. To my recognition and belief he is undoubtedly the most powerful and the best Persian poet of the 20<sup>th</sup> century.* (Zarghani, 2004: 326)

He focused mainly on political issues and freedom of thought. He talks about sincerity, treachery, aspiration, soreness and the splendor of nature and more over the agonizing frailty of life and individual's desolation. Poetry itself is something sacred for *Shāmlou* and he pays compliments to all classical greats. *To him and rightly so, poetry is the tribute to sentiments and homage to emotions.* (Mohammad Ali, 1998: 72) *His social and lyrical poems make him the most influential and dominant poet of this age.* (Mohammadi, 1994: 538) And the traces of ancient Iran give him a unique place in contemporary Persian poetry.

• • •

### References & Bibliography:

1. *Ardelān Jawān, Sayyed Ali* (1988), *Tajalli-e- Shaerane Asātir* ( تجلی شاعرانہ اساطیر و وراہات تاریخی و مذہبی رد اشعار خاقانی), Aastan-e-Qods-e-Razavi Publications, Tehran, Iran.
2. *Bagheri, Sa'ad/ Mohammadi Niku, Mohammad Raza* (1993), *She'r-e-Emruz* ( شعر امروز), Al-Hoda International Publishers, Tehran, Iran.
3. *Haghughi, Mohammad* (1999), *Adabiyat-e-Moaser-e-Iran* ( ادبیات معاصر ایران), Part 2: Poetry, 3<sup>rd</sup> Edition, Ghatreh Publishers, Tehran, Iran.
4. *Haghughi, Mohammad* (1997), *She'r-e-Zaman-e-Ma: Ahmad Shāmlou* ( شعر زمان ما: احمد شاملو), 4<sup>th</sup> Edition, Poetry, Negah Publishers, Tehran, Iran.
5. *Hakemi, Esmāil* (1996), *Adabiyat-e-Moaser-e-Iran* ( ادبیات معاصر ایران), 3<sup>rd</sup> Edition, Asatir Publishers, Tehran, Iran.
6. *Jahāngiri, Ali* (1990), *Farhang-e-Naamhaye Shahnameh* ( فرهنگ نامہ), 1<sup>st</sup> Edition, Berg Publications, Tehran, Iran.
7. *Lengrudi, Shams (Mohammad Taqi Jawahari Gilani)* (2002), *Tarikh-e-Tahlili-e-Sher-e-Nou* ( تاریخ تحلیلی شعر نو), Four Volumes, 3<sup>rd</sup> Edition, Markaz Publishers, Tehran, Iran.

## Conclusion:

*Ahmad Shāmlou* was influenced by both western modernist theory and the enlightened makeover of traditional Persian poetry. The Spanish poet, *Federico Garcia Lorca*, the black American poet, *Langston Hughes*, and mainly *Nima Youshij* are among the prominent figures that influenced him.

Development of language is one of the major consequences of modern Persian poetry. *Shāmlou* and *Mahdi Akhawān Sāles* have shown more concern about the quality of literary language than any other Persian poet of the 20<sup>th</sup> century. *Even though, these two great literary giants have clear inclination towards slang Persian. Most of their poems are based on street language and entirely different from classical literary works.* (Haghughhi, 1999: 409-410)

It was *Ahmad Shāmlou* who introduced the *Blank Verse* (شعر سپید) in Persian. *He is the true founder and father of Persian She'r-e-Sepid. Although many others e.g. Dr Mohammad Moghaddam, Sheen Partou, Hushang Irani, Gholam Hossein Gharib, and Manuchehr Shibani had shown interest in blank verse but it was The Fresh Air (هوای تازه) by Ahmad Shāmlou which actually turned the tables and its impact was greater than any other poetic collection of that age.* (Lengrudi, 2002: 387/2)

A lot has already been written with reference to *Persian Blank Verse* but the debate is still going on. Some are of the view that *Blank Verse* is not poetry in its nature. *It is bare, plain and void. Such verses actually beg for structure and lyricism.* (Saheb Akhtiari/ Bagher Zadeh, 2002: 93) But the credit still goes to *Shāmlou* who has given some credibility to such form of poetry. *Although Blank Verse could not get popularity among the masses and only Shāmlou produced some acceptable and enjoyable verses.* (Yahaghi, 1996: 112)

The final verdict about a literary work needs a true and unbiased analysis and the initial and final stages must be explored and evaluated. To the belief of many *it is still too early to give a final judgment about the outcome of the modern Persian poetry, especially about the so called blank verse initiated by Ahmad Shāmlou.* (Baqiri/ Mohammadi Niku, 1993: 355)

- *Decorated eggs*, sometimes one for each member of the family - For fertility.
- *Lit candles* - Enlightenment and happiness.
- *Rosewater*, Believed to have magical cleansing powers.
- *The national colours*, for a patriotic touch.

Shāmlou also speaks about Sofreh-e-Haft Sin:

■ سین هفتم  
سینب سرخی است  
حسرتا  
که مرا  
نصیب  
ز این سفره‌ی سنت  
سروری نیست  
(ترانه‌های کوچک غربت، ص ۲۲)

### Zohreh: ( زهره )

*Zohreh* ( زهره ) or *Nāhid* ( ناهید ) is name of a glistening star, generally known as the *Goddess of Music and Melody* ( زهره، زهره، شوخ، ) زهره (خانم، زهره، آسمون، زهره، شیرین ترانه، چنگ ناهید، آهنگ زهره

Another story is related to *Zohreh*, according to which she was a beauty out of this world, and even two angels named *Hārut & Mārut* fell in love with her. She betrayed them and learnt magical spells. Then she flew to the sky and turned into a star.

*Shāmlou* says:

- جاده‌ی کهکشون کو  
زهره‌ی آسمون کو  
(هوای تازه، ۱۵۵)
- تو ابرپاره پاره  
زهره چیکار ادره  
زهره خانم خوابیده  
هیچکی وانو ندیده  
(هوای تازه، ۱۵۴)

### Sofreh-e-Sonnat: (سفره ی سنت)

*Sofreh-e-Sonnat* (سفره ی سنت) is actually *Sofreh-e-Haft Sin* (سفره ی هفت سین) which is to be spread at the occasion of the festival of *Nou- Ruz* (نوروز). The following seven things whose names begin with the Persian alphabet (س) (S) are placed at the table cloth:

- Sabzeh* (سبزه): Wheat, barley or lentil sprouts growing in a dish - symbolizing rebirth.
- Serkeh* (سرکه): Vinegar - symbolizing age and endurance.
- Somaq* (سماق): Sumac berries - symbolizing (the color of) sunrise.
- Samanu* (سمنو): A sweet pudding made from wheat germ - symbolizing affluence.
- Senjed* (سنجد): The dried fruit of the oleaster tree - symbolizing love.
- Sib* (سیب): Apples - symbolizing beauty and health.
- Sir* (سیر): Garlic - symbolizing medicine.
- Some other items on the Nou- Ruz table may include:
- Aajeel* (آجیل) - Dried nuts, Berries and Raisins.
- Sekkeh* (سکه) - Coins - Representative of wealth.
- Sonbol* (سنبل) - Hyacinth (Plant).
- Traditional Iranian pastries* such as *Baghlava* (باقلوا), *Toot* (توت), *naan-nokhodchi* (نان نخودچی).
- A bowl of water with goldfish* - Life within life, and the sign of Pisces which the sun is leaving. As an essential object of the *Nou- Ruz* table, this goldfish is also very ancient and meaningful and with *Zoroastrian* connection.
- A holy book* e.g., the *Avesta*, *Qur'an* or *Bible*.
- A poetry book* (almost always either the *Shāhnāmeḥ* of *Ferdowsi* or the *Divān* of *Hāfez*).
- A mirror* - Symbolizing cleanness and honesty.

He is portrayed as the most innocent martyr in Iranian mythology. *Shāmlou* illustrates:

■ من کلام آخرین ار  
 بر زبان جاری کردم  
 همچون خون بی منطق قربانی  
 بر مذبح  
 یا همچون خون سیاوش  
 (ابراهیم برد آتش، ص ۳۸)

### Shabgir: (شبگیر)

*Shabgir* (شبگیر) or *Shab-Aahang* (شباهنگ) is an imaginary bird that cries the whole night at the same volume. Traditionally it is referred to a person who usurps the right of his sister after father's death. Some literary critics believe that *fantasies and imaginations inspire the masses and stimulate their energy and ideology*. (Purnamdarian, 1995: 245)

*Shāmlou* evokes our memory and says:

■ و به اقتضای شب است و سیاهی ست تنها  
 که صد اها همه خاموش می شود  
 مگر شبگیر  
 زانآ پیشتر که او پسین فغان "حق"  
 با قطره‌ی خونی به نایش اندر می پیچد...  
 (مرثیه‌های خاک، ص ۲۶)

### Shukrān: (شوکران)

*Shukrān* is name of the poisonous grass which kills whosoever eats that. (شوکران اجل، شوکران عشق، جام شوکران، شوکران مرگ). *Shāmlou* has skillfully used the simile the *Shukrān of Love* (شوکران عشق), to give an idea about the ache and anguish of true love.

■ شوکران عشق تو که در جام قلب خود نوشیده‌ما  
 خواهدم کشت  
 (زاهو و آینه‌ها، ۸۳)

It is also said that *Socrates* drank the *Shukrān Water* (با شوکران) and sacrificed his life for the sake of truth.

(عاشقانه و کبود، ص ۱۴۰)

**Promateh: (پرومته)**

*Promateh* (پرومته) was one the ancient gods who as described in mythologies came down to earth from heaven and started living with the common people. He shared the secrets of gods with the ordinary people and dragged himself in to hot waters. He was heavily sentenced by the Almighty due to his wrong doings. Now, as stated in mythology, he has been chained in the mountains of *Qafqaz*. Vultures keep up eating his lever, and the lever keeps on re-growing.

*Shāmlou* introduces himself like someone who has shared the indescribable secrets with the common people and moreover bears a resemblance to *Promateh* and paints his misery as under:

من ز اودری و نزدیکی رد و حشتم  
 خداوندان شما به سبزیف پیدا دگر خواهند بخشید  
 من پرومته‌ی نامرادم که ز اجگر خسته،  
 کلاغان‌هی سرنوشتار  
 سفره‌ای گسترده‌ها  
 (هوای تازه، ص ۳۰۳)

**Seyawush: (سیاوش)**

*Seyawush* (سیاوش) as stated in *Shāhnāmeḥ* of *Ferdowsi* was the son of *Kaikāus* (کیکائوس), the king of ancient *Kiāni* (کیانی) dynasty. No traces are found about his mother and he was brought up by *Rostam* (روستم). *Sudabeh* (سودابه), the queen of *Kaikāus* and his step mother, fell in love with him but *Seyawush* never fell in her trap. *Sudabeh* accused him of misbehaving her and pointed finger at his character. He was asked to walk over burning fire to prove his innocence and he did so. Soon after that he was sent to fight against *Afrasayāb* but after negotiations he came in peace with him and married with his daughter, named *Farangis* (فرنگیس). Later due to a conspiracy hatched by *Garsiuz* (گرسوز), *Afrasayaab's* brother, *Seyawush* was killed. *Rostam* took the revenge of his murder and ruined the state of *Turān*.

**Haft Khāharān:** (هفت خواهران)

Yet again the digit *seven* comes across our way. *Shāmlou* catches a glimpse of the seven shining stars on the sky and names them *Haft Khāharān* (هفت خواهران) or the *Seven Sisters*.

The sun is about to set and the *seven sisters* have put on black mourning dress and now they are getting ready to cry. *Shāmlou* says:

■ برودرترین صخره‌ی کوهساران  
آنک هفت خواهرانند که لدا افسایی  
غروب‌ی چنین بیگانه‌رد جامه‌های سیاه‌بلند  
شیون کردن را آماده‌می‌شوند  
(ققنوس در باران، ص ۱۰۱)

**Kāveh:** (کاوه)

As stated in *Shahnameh* of *Ferdowsi*, *Kā veh* (کاوه) was an ironsmith who revolted against the oppression and tyranny of *Zahhak* (ضحاک) and helped *Faridun* (فریدون) to get back his empire. His flag was named *Dorofsh-e-Kaviani* (درفش کاویانی). In Iranian mythology, *Kaveh* is an outstanding symbol of courage, bravery and heroism. *Shāmlou* has also indicated to this daring and epic myth.

■ با خنجره‌های خونین می‌خوانند و چون زاپارد آیند  
درفشی بلند به کف ادرند  
کاوه‌های اعماق  
کاوه‌های اعماق  
(ترانه‌های کوچک غربت، ص ۸)

**Khosrow Parviz:** (خسرو پرویز)

*Khosrow Parviz* (d. 628 AD) (reigned 590-628 AD) was son of *Hormoz 4<sup>th</sup>*, one of the most famous kings of *Sassanid Empire* (224- 651 AD). His love story with *Shirin*, the princess of *Armenia*, is world famous. This amazing romantic tale can never be forgotten, as *Shāmlou* says:

■ زاویا شدن خواهد رفت  
نصیب و نسبت پرویز با فرهاد

### Haft Ghoḥl-e-Jādu: (هفت قفل جادو)

As seen in Iranian mythologies, an evil magician used to appear at the climax of almost every love story. More or less at all times he had to create crisis and calamity for the truthful romantic hero. In later part of the most of stories, the mighty hero had to break the *Seven Magic Locks* (هفت قفل جادو) to pull off his ultimate destiny, most probably the gorgeous and innocent princess. *Shāmlou* reminds us:

■ هلال و روشن  
رد آهگیر سرد  
شکسته ست  
ورد و از هی نقره کوب  
با هفت قفل جادو  
بسته ست  
(ابراهیم برد آتش، ص ۲۰)

### Haft Kafsh-e- Aāhanīn : (هفت کفش آهنین)

In most of Iranian mythologies, the hero, in order to get his beloved, goes on long journeys and always faces extremely difficult circumstances and shreds seven shoes which are called *The Seven Iron Shoes* (هفت کفش آهنین) or *The Heavy Shoes* (کفش های گران).

*Shāmlou* wears the *Seven Steel Shoes* and arrives at the *valley of Ghāf*. Here he reveals that the *Bird of Ghāf* (مرغ قاف) was unreal and imaginary. He reads out the fake story and then returns to his homeland.

■ هفت کفش آهنین پوشیدم و تا قاف رفتم  
مرغ قاف افسانه بود،  
افسانه خواندم،  
باز گشتم  
(هوای تازه، ص ۱۴۴)

Here the poet reminds us of *Mantiq-ul-Tair* (منطق الطیر) the most renowned mystical work of *Farīd-ud-Dīn Attār Nīshāpūrī* (1141- 1220 AD), the distinguished Sufī poet of 12<sup>th</sup> & 13<sup>th</sup> century AD.

پایان جهانار  
رد نبضی بی‌ورء یا  
می‌گوید

(ترانه‌های کوچک غربت، ص ۱۵)

Even though surprisingly this famous fairy-tale has no historic evidence. Even the esteemed *Ferdowsi* does not talk about *Farhād*, in the illustrious tale of *Khosrow Sh irin* (خسرو شیرین). *Nizāmi Ganjavi* (1141- 1209 A.D) was the first Persian poet who portrayed him in his famous love poem *Khosrow Shirin*.

### Gāv Sar: (گاو سر)

The mace or club (گرز) of *Faridun* (فریدون) was named *Gav Sar* (گاو سر) or the *Bull's Head* by reason of its specific shape.

Use of such myths and rituals makes *Shāmlou* a popular poet. Surprisingly without having had the conventional form of rhymes and traditional lyricism, people go on memorizing and singing his verses. The symbolic and metaphoric understanding of the fantasies and illusions is directly linked with the ideology of the poet himself. He recalls:

■ وشمشیری ار  
وگزمگانی ار که بر ایشان بتازد  
با تازیانه و گاو سر  
(آیدا، ردخت و خنجر و خاطره، ص ۱۳۳)

### Haft Daryā: (هفت ردیا)

We all have our apprehensions and superstitions. The digit *Seven (7)* has always been considered a favorable and auspicious number by most of the people. Even in primitive times, it was regarded beneficial and blessed. In ancient Iran, it was also supposed that there were seven great oceans in the world and it was believed impossible to cross over them. *Shāmlou* points out:

■ رد کد امین جزیره‌ای ناآهگیر ایمن است  
که ارهش  
زاهفت ردیای بی‌زنهار  
می‌گذرد؟  
(ققنوس رد باران، ص ۱۱)

**Borj-e-Zartosht: (برج رزتشت)**

*Borj-e-Zartosht* (برج رزتشت) or the *Tower of Zoroaster* is the name of a fort situated near the port of *Golman Khaneh* (گلمان خانه), on the way to *Arumeyeh* (راومیه). This fort has historical importance and some people take it as the birth place of the *Zoroaster* (628-551 BC). *Shāmlou* recaps the memories of now deserted *Borj-e-Zartosht*:

■ تک تیری غریو کشان ز خاموشی ویرانه‌ی برج رزتشت بیرون جست  
(من به جای دیگر می‌نگریستم)  
(هوای تاز ص، ه ۲۵۹)

**Butimār: (بوتیمار)**

*Butimār* (بوتیمار) or *Gham Khork* (غم خورک) is the name of an imaginary bird. As said in the mythology, although he sits besides the river but does not drink water despite being thirsty. Actually he dies with the fear that if he drank water it would be finished.

*Shāmlou* draws our attention and says:

■ هم‌چو بوتیمار مجروحی  
نشسته بر لب دریا چهی شب-  
می‌خورد اندوه  
شامگاه اندیشناک و خسته و مغموم  
(باغ آیین، ص ۵۱)

**Farhād: (فرهاد)**

As narrated in mythology, *Farhād* was the true lover of *Shirin*, the princess of *Armenia*. He fearlessly started digging the mountains to construct a canal at the condition set by *Khosrow*, the king of *Persia*. *Farhād* is one of the most famous romantic heroes of ancient love stories of Iran.

*Shāmlou* like many other poets indicates to this famous folklore:

■ مرم‌خشک آبدان بی‌ثمر  
آیینی‌عریانی شیرین نمی‌شود  
و تیشه‌ی کوهکن  
بی‌امان ترک‌اکنون

**Azākuh:** (ازاکوه)

*Azākuh* (ازاکوه) or *Azādkuh* (ازدکوه) is the name of an ancient hill in *Māzandrān* (مازندران) province of present Iran. *Shāmlou* rings the bell and recalls the memory of *Azākuh*:

- گویی به قله‌های زااکوه، اختران  
چون دختران گازر  
خاکستری قبابی هوالر  
زاخون آفتاب  
بشسته  
(لحظه‌ها و همیشه‌ها، ص ۱۱۹)

As a matter of fact people absorb the hidden truth behind mythologies, folklores, customs and creeds but it takes them many centuries to develop their beliefs. All these myths and rituals are in fact the unfulfilled desires of the common people which have been reflected in their literature.

**Bahrām:** (بهرام)

*Bahrām* (بهرام) or *Bahrām 5<sup>th</sup>* (بهرام پنجم), or *Behrām Gur* (بهرام گور) (d. 438 AD) (reigned 420- 438 AD), was the son of *Yazdegerd I<sup>st</sup>* (reigned 399- 420 AD). He was the 11<sup>th</sup> king of the great Iranian *Sassānid Empire* (224- 651 AD). *Shāmlou* recalls the famous tale as described in *Shāh-nāme* and says:

- این تاج نیست که ز میان و د شیر برداری  
بوسه بر کاکل خورشید است  
که جان تا رمی طلبید  
(دشنه رد دیس، ص ۱۶)

The followers of *Zoroaster* recognize him as *Bahram Warjawand* (بهرام روجاوند), who has gone disappeared for an interim period and shall reappear close to the very end of the universe and the Day of Judgment. To many others, *he shall born somewhere near the city of Samarqand, presently the capital of Uzbekistan. He shall conquer Iran and take it to the new heights of prosperity and magnificence.* (Moeen: Farhang)

Some literary critics suppose that such myths, imaginary tales and fictions keep the nations mesmerized for ages. (Purnamdarian, 1995: 245)

living environment. This makes his poems even more grasping. Here he states:

■ راومیه گریان خاموش ماند  
رد و سکوت به غلغله و درد دست گوش ادد  
من عشق هایم ارش مردم  
(هوای تازص، ۲۳۲)

*In fact he follows the foot steps of Nima Youshij (1896-1960) and Mahdi Akhawān Sāles (1928-1990) and can be considered among the followers of Modern Khorasani Style of Persian poetry. He loves to portray the ancient places. (Shamisa, 2004: 610)*

### Asfandyār: (اسفند یار)

In reference to Iranian mythology, *Asfandyār* was the son of *Gashtāsp* (گشتاسپ) and the grandson of *Lehrāsp* (لهراسپ). He was one of the most famous and celebrated heroes of the pre-historic period of Iran. *He fought bravely against Turaniāns* (تورانیان) *and defeated them single handedly when it was most required.* (Jahangiri: p.33)

*Asfandyār* was the only individual other than *Rostam*, the most celebrated hero of ancient Iran, who successfully went through the *Seven Most Dangerous Adversities* (هفت خوان). *Ferdowsi Tusi*, the greatest ever national poet of Iran, has thoroughly explained the epic of *Asfandyār* in his marvelous book *Shāh-nāmeḥ*. *He was the only brazen bodied man* (دوربین تن), *described in the mythology and Rostam could kill him barely with the help of Simorgh* (سیمورغ). (Shamisa: p.110) *Shāmlou* nudges our memory and states:

■ همچون حبیبی ناپا ایدار  
تصویر کامل گنبد آسمان باشی  
وورینه  
به جادویی که اسفندیار  
(دشنه رددیس، ص ۲۷)

■ مرال حظه ای تنها مگذرا  
مرازا پر نوازشت وورینه تن ک  
(باغ آینه، ص ۱۱۸)

*Dārāb* (ادرب) had a son other than *Alexander*, named *Dārā* (ادرا), better known as the *Dārius 3<sup>rd</sup>* (ادریوش سوم) in the history books. He was the last king (reigned 336- 330 BC) of *Achaemenian* dynasty (559- 330 BC).

*Alexander* was a great warrior; after having taken over, he attacked Iran, crushed the *Dārius 3<sup>rd</sup>* and conquered his empire. *Alexander* got married with his daughter named *Roshanak* (ورشنک). Therefore on the basis quite a few genuine reasons, *Alexander* is simultaneously loved and hated by most of the Iranians. In the religious texts of the followers of *Zoroaster* (628- 551 BC), he is named as the most impious (گجستک) of all.

It is also said that *Alexander* made strenuous effort to reach to the Water of Eternal Life (بأحیات) and traveled to so-called Dark Oceans (بحر ظلمات) in the companionship of *Khezr* (خضر), but the Guide, drank the magical water himself, and *Alexander* was left depressed and dejected. This tragedy has been discussed by many Persian poets, including *Shāmlou*. He speaks out:

■ به قصه نیز شنیدی که رفت رد ظلمات  
کنار چشمه‌ی جاوید جست اسکندر  
(شکفتن ردمه، ص ۹)

■ و من اسکندر مغموم ظلما بآت رنج جاویدان-چگونه  
رد این ادلان تاریک، فریاد ستارگان ار  
سرودها؟  
(هوای تازه، ص ۲۱۳)

### Arumeyeh (راومه‌په)

*Arumeyeh* is an old city in the *Western Azarbaijan* province of present Iran. *Shāmlou* has illustrated many ancient places in his poems, situated in and around this primitive city e.g. *Borj-e-Zartoshti* (برج رزتشت), *Tappe ye Kord* (تپه کرد), *Shahr e Chayy* (شهر چای) and *Tappe ye Shaikh* (تپه شیخ).

*Ahmad Shāmlou* is in habit of pointing out the prehistoric places. That is why the names of primitive places and signs of common and colloquial language are apparent in his poetry. He does not ignore his own surroundings and frequently highlights his

p.m. at Iran Mehr Hospital in Tehran due to complications from his diabetes.

On July 27, 2000 thousands of lovers took part in *Ahmad Shāmlou's* funeral. He was buried in *Emānzādeh Taher* in Tehran.

*Ahmad Shāmlou* had great love and passion for ancient Iran. The murky shades, rosy reflections; impressive impressions of golden and glorious past of Iran are the fervor of his poetry. The allusions of *Shāmlou* are unique in its nature and we find diversity every now and then. He always prefers to use idiomatic and fluent language which touches the heart of common people and needless to say provides the basic reason of his ever increasing popularity among the masses. Allusions of the ancient Iran genuinely form the main theme of his marvelous poetry and here we are to discuss a few of those which would be helpful in understanding his poems and verses:

#### **Alexander:** (اسکندر)

*Alexander the Great* (356- 323 BC), king of *Macedonia* (reigned 336- 323 BC), was undoubtedly one of the greatest conquerors of the human history. He is a multifaceted and complicated personality in the history of Iran. He is loved and simultaneously hated by Iranians. In fact, in the history of Iran, he has got two faces, entirely different from each other. *Most of the Iranians take him as a sinister and destroyer of Iran. But at the same time he is a dearly loved figure in Islamic narration. To the extent that in some commentaries of the Holy Quran, the Muslim religious scholars have established him as Zolqarnain, a messenger of God.* (Shamisa, 1987:113) (Ardalan Jawan, 1988: 110)

In accordance with the tale described in the *Shāh-nāme* (completed in 1010 AD, a poem of nearly 60,000 verses) of *Ferdowsi Tusi* (935- 1020/21 AD), *Alexander* was born to *Nāhid* (ناهید) and *Dārāb* (ادراب). *Nāhid* was the daughter of *Caesar* (قیصر) of Rome, named *Filqus* (فیلقوس) and *Dārāb* (ادراب) was the emperor of Iran. Due to the bad smell of *Nāhid's* mouth, *Dārāb* got annoyed and she was sent back to her father whilst she was pregnant. *Alexander* was born over there at the palace of his maternal grandfather and came to power after his death.

- *Blossoming in the Mist* (شکفتن در مه) (1970)
- *Abraham in the Fire* (ابراهیم در آتش) (1973)
- *The Doors and the Great Wall of China* (ردها و دیوار بزرگ چین) (1973)
- *Of Airs and Mirrors* (زاهواها و آینهها) (1974)
- *Poniard on the Plate* (دشنه در دیس) (1977)
- *Little Rhapsodies of Exile* (ترانه های کوچکی غریب) (1979 - 1980)
- *Panegyrics Sans Boon* (مدایح بی صله) (1992)
- *The Cul-de-Sac and the Tigers in Love* (بن بست ها و ببرهای عاشق) (1998)
- *The Tale of Mahan's Restlessness* (حدیث بی قراری ماهان) (2000)
- *The Book of Alley* (کتاب کوچه) (1978 - Present)

*Shāmlou* translated substantially from German and French into Persian and his own works have also been translated into a number of oriental and western languages. He also wrote a number of plays, edited the works of major classical Persian poets, especially *Hafez Shirazi*, the ever best lyrical Persian poet. His thirteen-volume *Ketab-e Koucheh* (*The Book of Alley*) is his incomparable contribution in understanding the Iranian folklore beliefs, Persian doctrine and language.

Aside from his first passion which was poetry, he had a number of other literary activities which included writing stories and film scenarios, contributing to children's literature, and journalism. According to a leading Persian scholar *Shāmlou* was not only an ordinary poet. He has contributed significantly in the fields of drama writing, editing of the old manuscripts, translations of western novels and tales for children and youth in particular, literary criticism & research and collection of folk literary works. (Hakemi, 1999: 125)

Suffering from several illnesses at the same time, his physical condition deteriorated in 1996. He underwent quite a few operations. And in 1997 his right foot was surgically removed due to severe diabetic problems. He died on Sunday July 23, 2000 at 9

have accomplished this kind of rhythm as Ahmad Shāmlou. *The Fresh Air* was the greatest event in our poetry after Hafez Shirazi (1325/26- 1389/90 AD).

Ahmad Shāmlou never put down his pen and for sure he wrote more than any other Iranian poet or writer of his age. Many would take it by surprise that he published more than eighty books:

- Sixteen volumes of poetry;
- Five anthologies of poetry;
- Five volumes including novels, short stories & screenplays;
- Nine volumes of children's literature;
- Nine translations of poetry from different western languages into Persian;
- Twenty one novels translated, again from some western languages into Persian;
- Five collections of essays, lectures and interviews;
- Thirteen volumes (to date) of *The Book of Alley* (کتاب کوچه).

#### His major works are:

- *The Forgotten Songs* (آهنگ‌های فراموش شده) (1947)
- *The Verdict* (قطعنامه) (1951)
- *Poems of Iron and Feelings* (شعرهای آهن و احساس) (1953)
- *Fresh Air* (هوای تازه) (1957)
- *The Mirror Orchard* (باغ آینه) (1960)
- *Ayda in the Mirror* (آیدارد آینه) (1964)
- *Moments and Forever* (لحظه‌ها و همیشه) (1964)
- *Ayda: Tree, Dagger, Remembrance* (آیدا: درخت و خنجر و یادگاری) (1965)
- *Phoenix in the Rain* (قنوس در باران) (1966)
- *Elegies of the Soil* (مراثی‌های خاک) (1969)

Modern Persian poetry, despite its immaturity and rawness has got a significance place in the world of literature and for sure has come out of age. *Ahmad Shā mlou* (or *Ahmad Š āmlū*) also known as *A. Bāmdād* (December 12, 1925- July 23, 2000) (Pashai, 1999: 571- 587) is arguably one of the most prominent and influential modern Persian poets and writers of Iran. His initial poetry was under immense influence of *Nima Youshij* (November 12, 1896 - January 6, 1960), the father and founder of modern Persian poetry. Although *Shāmlou's* poetry is multifaceted, yet his imagery, descriptions, metaphors, similes and above all allusions which contribute extensively to the passion of his poems, are simple, sublime and effortless. As the substructure, he uses the conventional images proverbial to his zealous Iranian readers and more over the Persian loving world. For interaction and influence, he uses a kind of everyday imagery in which personified oxymoronic elements are spiked with an incredible amalgamation of the abstract far unprecedented in Persian poetry, which fluster some of the admirers of more traditional literature and conventional poetry.

*Shāmlou's* debut work was *The Forgotten Songs* (آهنگ های فراموش شده), an anthology of conventional and contemporary poetry which was published for the first time in 1947 with the foreword of *Ebrahim Dilmaghanian*. In 1948 he started to write in a literary monthly called *Sokhan* (سخن). Two years later his first short story *The Woman behind the Brass Door* (ز پشت در مفرغی) was published. While the second collection of poems *The Manifesto* (قطعه نامه), was published after the gap of four years in 1951, where he expressed lucid inclinations towards Socialism, like many other literary figures of that particular age who were hugely influenced by Marxism in post second world war period.

But it was just the beginning of a golden era and many more memorable works were still to follow by this great future literary icon. As a matter of fact he rose to fame and became a celebrity from his third volume of poetry, *The Fresh Air* (هوای تازه), which was published in 1957. *Zia Movahed*, his contemporary poet, literary critic and philosopher, commented that *anyone who reads The Fresh Air today can see that this language, this texture, is different from anything else. In contemporary poetry, very few*

**Safeeneh**

A Research Journal of Persian  
Language, Literature and Culture  
No 8, 2010, pp 15-34

مجله تحقیقی رزمینه، زبان، ادبیات و فرهنگ فارسی  
شماره ۸، ۲۰۱۰ میلادی، صص ۱۵-۲۳

## Traces of Ancient Iran in the Poetry of *Ahmad Shamlou*

**Dr. Muhammad Nasir \***  
Post Doctoral Research Fellow  
University of Oxford, UK

**Abstract:**

The contemporary Persian poetry has won many hearts in a very short span of time. Even though this form of poetry is called modern but to the revelation of many it has deep roots in history and ancient Iran. The old stories, mythologies, long-standing beliefs, deep rooted ideas and long forgotten tales actually form the theme of modern or contemporary Persian poetry. The literary critics take Ahmad Shāmlou as the corner stone and tower of strength of the contemporary Nimāi style Persian poetry. Ahmad Shāmlou has shown great love, affection, pride and passion for ancient Iran. In this article, besides the brief introduction of this great modern-day Persian poet, some traces of ancient Iran in his poetry have been discussed.

**Key words:** Modern Persian Poetry, Ahmad Shāmlou, Ancient Iran.

---

\* [drnasirpu@yahoo.com](mailto:drnasirpu@yahoo.com)

8. Siddiq, Isa, (Dr.), Tarikh - i . Farhang - i-Iran, Tehran, 1331 / 1952
9. Sobhani, Tofigh, H, Negahi be tarikh-e-Adabe fasi dar hend, Tehran, 1377
10. *Al* - Hujviri al - Jallabi, Abul Hasan Sayyid *Ali* b. Usnan, alias Data Ganj Bakhsh . His tomb, full of (divine) .lights, is in Lahore. It has been throughout history flourishing and glittering, and even now it enterains devotees an~ vistors . It has a number of Persian inscriptions . For furuher information about the biography of Hujviri, see Rahman Ali, Tazkera . Ulama - . Hind, Lucknow, 1916
11. Safa, Zabihullah, Tarikh-e-adabiat dar iran, Volume 2, Tehran, 1339
12. Jami, Abdul Rahman, Molana, Nafaha-al-Ons, Tehran, 1360
13. Hedayat, Rezagholi, MAjma-al-Fosaha, Be Koshesh-i-Dr.Mosaffa, Volume 1, Tehran, 1336/1957
14. Aafi, Mohammad, Lubab al - Albab, Tehran, 1958 ,Also see Ahmad, Zuhuruddin (Dr.), Pakistan Mein Farsi Adab, (Urdu),
15. Sarvar, Ghulam (Dr.), Tarikh ~ Zaban - i-Farsi, Karachi, 1962
16. Afif Shams - Siraj, Tarikh ~ - Firuzshahi, Jarnia Usrnania, Hyderabad Deccan, 1938
17. Ibn-i-Batuta, safarname, Persian tr. By Mohammad Ali Movhded, Tehran, 1337/1958
18. Riyaz, Mohammad (Dr.), Ahwal \_ 0 \_ Asar . - Mir Sayyid Ali Harnadani, Iran - Pakistan Persian Studies Centre, Islamabad, 1991
19. Nasrabadi, Mohammad Tahir, Tazkira, Nasrabadi, Be koushesh-e-Vahid dastjerdi, Tehran
20. Firishte, Hindushah ... , Tarikh' - . Firishte, Tehran
21. Riazul Islam, Indo-Persian Realtions, Volume 1, Lahore, 1970
22. Rezavi, Sayyid Sibte Hasan [Dr.], Farsi Guyan • i-Pakistan, Iran • Pakistan Persian Studies, Centre Islamabad, 1353/1974
23. Javid Iqbal, Javidan Iqbal, Zenderood, Persian Tr. By Dr.Shahindonkht Kamran Moghadam, Lahore, 1985

• • •

popularity of the Persian language in the sub-continent (Javid Iqbal, p.14). Iqbal used thymes of Farsi and made the great masterpiece in Persian.(Javid Iqbal, p.27).

After the independence of India and Pakistan till today, the Persian language has been constantly on the wane and has not been completely banished. As already mentioned, the sweet language of Persian has been the official language in this region and during this long span of time, hundreds of books have been written by the scholars and poets of the sub-continent on different subjects. The history of this period was written invariably in Persian. In addition to anthologies and Diwans of poets, Persian dictionaries are among' the most important works compiled. There have been more than one hundred dictionaries compiled in this area, Many translations have also been done and even religious books of Hindus like Rarnayana and upanashids were translated into Persian. Even today many scholars of Sub-Continent, especially Pakistan have a lot of books in Persian language, like the knowledged scholar Dr. Mohammad Akram whose works and poets have been written in Farsi. Their works are so precious that they have brought great pride into Persian language and literature. It should be mentioned that these relations are eternal, because we have great people like Dr Iqbal who is the well-known poet of Pakistan. When we have Iqbal, it means the thought of Iqbal which proves that the process of cultural exchanges between the two nations has continued and it is hoped that this dialogue between the two civilizations will further enhance.

• • •

#### Note and References:

1. Sami Ali, Takht Jamshid, Shiraz, 1334/1995
2. Herodotus, Tarikh-e-Herodot, Volume 3, Tehran, 1339
3. ----, Mojmal-altavarikh, be Tashih-e-Bahar, Tehran, 1318
4. Ferdowsi, Shahname, boroukhin, Volume 2, Tehran
5. Hamdollah Mostowfi, Tarikh-e-Guzide, Tehran, 1362/1983
6. Bal-ami, tarikh-e-bal-ami, Be koshesh-e-Mohammed parvin gonabadi, Tehran,1353
7. Navaei, Abdol Hossein, Iran va Jahan, Volume 1, Tehran, 1366

by him in Persian poetry and patronizing the Iranian scholars. In this period, Iranian poets migrated to the sub-continent in great numbers, Akbar. for the first time appointed a poet as, Poet-Laureate in his court. His first Poet-Laureate was Ghazzali Mashhadi, who was followed by Faizi Akbarabadi. Some of the models of his court like Abdur Rahim Khan-e-Khanan, also made an important contribution in the development and spread. of Persian language and the Iranian culture (Razavi, p.27).

Following the marriage of Jahangir , Nuruddin to NurJahan, the daughter of an Iranian noble, Mirza Ghiyasuddin Beg Tehrani, influence of the Iranian language and literature in this sub-continent increased considerably. The Iranian art and architecture also gained popularity extensively (Razavi,p.28). Shahjahan, Shahabuddin's period is. characterized by the glory of Iranian culture and art in the sub-continent. The Iranian architecture and Persian inscriptions on the various buildings became extensively popular in the sub-continent. A large number of forts, gardens and mosques were built during his period, like the Taj Mahal in Agra, the Jami Masjid in Delhi and the Shalimar Garden in Lahore. The famous poets of his time are Abu Talib Kalim, poet-Laureate of his court, Qudsi Mashhadi and Sa'ib Tabrizi Aurangzeb Alamgir succeeded his father Shahjahan and although he had little interest in poetry, Persian prose did make a lot of headway. Ruqqa'at. Alamgiri (the letters of Alamgir) written by him are a brilliant example of Persian essays. His daughter Zebun Nisa is known for her Persian poetry. Her Persian Diwan is available even today (Sobhani, p.527).

After the death of Aurangzeb, the Mughal power also declined and his eleven successors could not keep the vast empire in fact. Persian however retained its popularity. Mirza Asadullah "Khan Ghalib (d. 1285 AH/1869 AD) belonged to this period (Sobhani, p.600). Ghalib is a distinguished poet of Persian and Urdu. The British period begins from 1273 AH/1866 AD and this imperialist rule left no stone in destroying even the last remnants of Persian in this area but all their endeavors failed at least in the sphere of Persian poetry. Persian poets like Shibli Numani, Gerami and the most well known of all, Allama Dr. Sir Mohammad Iqbal played an important role in the preservation and

Persian Language among the people and rulers of Kashmir. The artisans also started (teaching and training in) Iranian arts (Riadh, p.46).

The fourth and fifth dynasties of the Delhi sultanate were the Sadat and the Lodhis (817 - 855 AH/1414 - 1451 AD and 855 - 933 AH/ 1415 - 1526 AD respectively). During their rule in addition to the nobles, elite and soldiers, even the common people who till then kept themselves away from learning Persian, engaged themselves in learning how to read and write the Persian script (Sobhani, p.171).

Anyhow the golden Period after the invasion of Taemur was of the Mughal emperors who ruled this sub - continent from 932 AH/1526 AD to 1275 AH/1857 AD. The founder of this dynasty Babur (Zahiruddin) whose mother tongue was Chughatai Turkish loved Persian and would also sometimes composed poetry in this language. The following famous couplet in Persian was also composed by Babur:

The Nowruz or the New Year Day, the early spring, wine and a sweetheart are source of joy, Babur, try to enjoy yourself, as (the life in) the world is given but once There were a large number of poets in Babur's court.

The second king of this dynasty was Humayun (Nasiruddin) who fled to Iran after the defeat at the hands of Sher Shah Suri Afghan and as a result of military help by Shah Tahmasb Safavi, was able to return to India accompanied by a number of Iranian scholars and poets (Nasrabadi, p.55). It was during the reign of Humayun that due to the acquaintance and his family long stay in Iran, the number of poets, writers, scholars and Sufis who migrated to the sub-continent increased gradually (Riazul Islam p.49).

He too composed poetry in Persian like the following famous couplet (Fereshte, vol 1, p.243) : (It the sweetheart comes to enquire after the health 'of lover, thousands of persons will be ready to sacrifice their valuable lives for every step the sweetheart takes in this direction). A Diwan in Persian is also attributed to him. Akbar, Jalaluddin ruled for about half a century. He was unparalleled as regards the special attention paid and interest taken

AH/1206 AD. They extended their dominion to Bengal along with the influence of Persian (Sobhani, p.33).

Thereafter the five dynes ties known as the Sultans of Delhi ruled this region and Muhammad Aufo the famous writer of the well known tazkerah of poets Lubabul Albab and another book Jawami - ul ;; Hikayat lived under the patronage of Sultan Nasiruddin Qabachah (Aufo, p.26). Amir Khusraw and Khwaja Hasan Dehlavi (Sarvar, p.73) were patronized by Ala'uddin Muhammad son of Ghiyasuddin Balban. The author of Nuzhatul Khawatir says that he invited shaykh Sa'di to Multan (p.33). He also adds that in his court there were always people reciting Shahnarna of Firdausi, the Diwans of Khaqani and Anwari, the Kharnsa of Nizami and the poetry of Arnir Khusrau. After Ghori] and Maluks (602 • 689 AH/1206 - 1290 AD), the khiljis (689 - 720 AH/1290 - 1320 AD) ruled Delhi Sultanate and during their reign Islam, Persian Language and the Iranian culture reached the remotest corners of the sub-continent and scholars, theologians and artists form different parts of Iran like Tabriz. Isfahan and Ray thronged the courts of the Khilji kings and received precious gifts and rewards (Afif Seraj, vol 1, p.352).

Tughlaqs 720 - 814 AH/1320 - 1414 AD) were the third dynasty of rulers who ruled over Delhi and during this period Persian language became very popular among the people. Ibne Batuta who visited Delhi 733 AH/1333 AD and was appointed Qazi of the city, in his Safarnama (or Travelogue) mentions a strange and interesting event, which alludes to the extra ordinary influence of Persian language. Ibne Batuta says that in one of the cities of *this* area, he saw a Hindu woman whom the people wanted to burn alive with the body of her deceased husband. He saw the woman exclaiming in Persian (Ibne Batuta, p.425):

*"Do you want to frighten us from the fire? I know that he is the fire. Leave us alone!"*

After him, Mir Sayyid Ali Hamadani (713 - 786 AH/1313 - 1383 AD) in the company of 700 persons from among his disciples and friends including some artisans entered Kashmir and started providing religious guidance and instruction which naturally accompanied greatest promotion and spreading of

important role in the promotion and spread of Persian language and literature and consequently the Iranian culture.

The impact of these eight centuries was the foundation of common cultural relations between two people. The result was a specific culture that was neither pure Iranian nor an Indian one, but a combination of both cultures (Sobhani, p.3).

During the reign of Ghaznavids (351 - 582 AH/962 - 1186 AD) and particularly Mahmud Ghaznavi, the number of people in various trades and professions including craftsmen, theologians, poets writers, astronomers and astrologers represented the Islamic Iranian civilization in the sub continent and Lahore resembled the position of an important center of Persian knowledge, literature, art and mysticism. Likewise, the number of those who were engaged in propagation of Islam for the sake of attaining divine favor also increased day by day (Sobhani, p.24).

Keeping in view the historical - intellectual traditions of this region, the mystics and Sufism played a very important role in the dissemination of Islam in these areas. They compiled a number of books and treatises on Islamic Sufism in Persian which had an effective role in the development and promotion of Persian in these territories.

Shaykh Ali Hujviri (d. circa 48 AH/ 11099 AD) the author of *Kashful Mahjub* arrived in Lahore in 431 AH/1040 AD, and wrote the first work on Islamic Sufism in Persian prose which is considered to be the earliest book written in Persian in the Indian sub continent (Hujviri, p.59). Among the large number of poets, writers, scholars and sufis who flourished in the Indian sub-continent under the patronage of Ghaznavids, the first poet who compiled his *Diwan* in Persian, was Abu! Faraj Runi who was born and brought up in Lahore (Safa, vol.2, p.470).

The first Persian poet of this period was Rabi'a the daughter of Ka'b Quzdari (Safa, p.450). She has been a Sufi women in her time (Jami, p.564). According to some documents she belonged to the suburbs of Balkh but now it is known that she belonged to the area of Sind (Hedayat, vol.1, p.222). After the Ghaznavids, the Ghoris ruled India from 582 AH/1186 AD until the year 602

with an open heart, left no stone on turned in their efforts "for the spread and propagation of this divine faith. One of the earliest steps taken in this direction was their joining the armies of the Arab commanders. AT first in 44 A.H./664, they joined the army of Mahlab b. Ali who went up to Peshawar, Khurasan, Afghanistan and the Khyber Pass.

Later they joined the army of Mohammad Bin Qasim Saqafi for the conquest of Sind in 93 A;H./712 A.D. Mohammad bin Qasim had a short sojourn at Shiraz before embarking on his historical mission and naturally his army consisted of a number of converts of Islam (Hamdollah Mostowfi, p.131). Thus Islam entered the Indian sub - continent via Iran (Navaei, p.478).

It may, however, be remembered that Islam could not easily find a root in the hearts of Indian people. Although a part of the sub - continent was conquered by Mohammad bin Qasim, yet Islam existed here only in name. It was only afterwards that Islam spread gradually through Iran by the Iranians until Ghaznavid period (351 – 582 AH / 962 - 1186 AD) which assumed the position of a point of contact. Amir Nasiruddin Sabuktakin entered India in 376 AH/986 AD and conquered Peshawar.

After him his son Sultan Mahrnud Ghaznavi (d. 421 AH /1030 AD) made a series of invasions on India (Seddiqi, p.113). the Ghaznavid armies were accompanied by thousands of Iranian scholars, writers, poets and physicians who brought with them the Persian language, customs and traditions and this led to the serious and all out impact of Iranian culture on the Indian culture. So the Iranian culture was effectively grafted on the sub-continent soil and consequently the ever existing cordial relations between the two people were further enhanced. It is also considered as the beginning of the influence of Persian language which developed more and more with the passage of time.

The presence of Iranian culture existed in the sub - continent for about 800 years starting from the Ghaznavid period to the British period, i.e., up to the year 1273 AH/1857 AD) from the time when the British rule in undivided India began and lasted up to the year 1366 AH/ 1947 AD the year India and Pakistani were declared separate independent states. the rulers played an

بخندید از آن نامه بسیار شاه  
 هیونی بر افکند پویان به راه  
 به نزدیک شنگل فرستاد کس  
 چنین گفت کای شاه فریاد رس  
 از آن لوریان برگزین ده هزار  
 نر و ماده بر زخم بربط سوار  
 که استاد بر زخم دستان بود  
 وز آواز او رامش جان بود  
 چونامه به نزدیک شنگل رسید  
 سر از فخر بر چرخ گر دون کشید  
 همان گاه شنگل گزین کرد زود  
 ز لوری کجا شاه فرموده بود

Some of the historical works have claimed that Bahram Gur (d. 438 A.D.) even came on a visit to India (Majma-ut-tavarikh p.70) and the Iranian kings also chose some of the Indian women as their queens. Similarly there are several other examples of very close cultural relations in pre - Islamic era such as the well known translation of Panch tantra . the Indian book of fables into Pahlavi during the reign of Anushiravan (Mojmal-ut-tavarikh, ; 74) . The arrival of chess in Iran (Hamdollah Mostowfi, p. 118) from India and sending of backgammon to India by Nowsherwan which was an invention of Bozorg . mehr, the Nowsherwan's wise minister are other examples of these relations. So there is also presence of several Indian translators in the royal courts of Sasanids and ever growing commercial and trade relations between the two countries, followed by the constant trail of traders' caravans (Balmi vol2, p.1099).

With the advent of Islam and the subsequent gradual conversion of the Iranians to Islam particularly after the extermination of Yazdgerd III, the last Iranian king in 32 A.H\_652 A.D. which led to the end of Sasanids rule in Iran, Iran was annexed to the vast Muslim empire. Iranians who embraced Islam

The role of the rulers in this connection cannot be ignored who attracted Iranian scholars, literatures, artists and other skilled people with their generous patronage and thus Persian remained the official language of the sub-continent for centuries. On the other hand Indian books like Panch Tantra, Ramayana and Upanashids were also translated into Persian. However the contribution of Iranian culture is larger than that of Indian. These cultural relations went on strengthening until 1857AD. Although since then the relations are declining yet the cultural exchange is carried on and its enhancement in future is hoped.

**Keywords:** Cultural Relations, Iran, sub-continent

The relation between Iranians and Sub-continent goes back to the ancient times. Fortunately since the Achaemenian period we have authentic sources like the historical monuments of Persepolis (Sami, pp, 39, 63,70 &88) give the fact that the Achaemenian rule the kingdom of Darius the great expanded up to Punjab and the artisans, craftsmen and traders travelled from Iran to Sub-Continent and vice versa. This fact has been approved by Herodotus (Herodotus, vol; 76, 77) in details.

After the invasion of Alexander and the subsequent establishment of the Seleucid reign, Sind and some other parts of the Indian sub - continent which were till then under the dominance of the Achaemenians, came under the control of the Seleucid. Following the fall of the Seleucids and foundation, of the Parthian rule (~49B.C. - 228 AD.), the relations between the two people were further enhanced.

For instance, there are enough documents that this reciprocal enrichment continued and there was an exchange of visits and even inter - marriage came in vogue between the two people. As the great poet of Iran (Majma- ut-tavarikh, p. 69,70). Ferdowsi has related in Shahnamah the Sasanid king, Bahram Gur who was a man of festivity, hunting and music, requested the Indian king Shangol to select ten thousand expert singers and musicians and send them to Iran so that they teach the art of Indian music and Iranian might learn Indian musical tunes and the Indian king did so.' Ferdowsi (shahnamah vol 2, p. 221) says:

**Safeeneh**

A Research Journal of Persian  
Language, Literature and Culture  
No 8, 2010, pp 5-14

مجله تحقیقی رده‌زمینه زبان، ادبیات و فرهنگ فارسی  
شماره ۸، ۲۰۱۰ میلادی، صص ۵-۱۴

## Constant Cultural Relations Between Iran and Sub-Continent

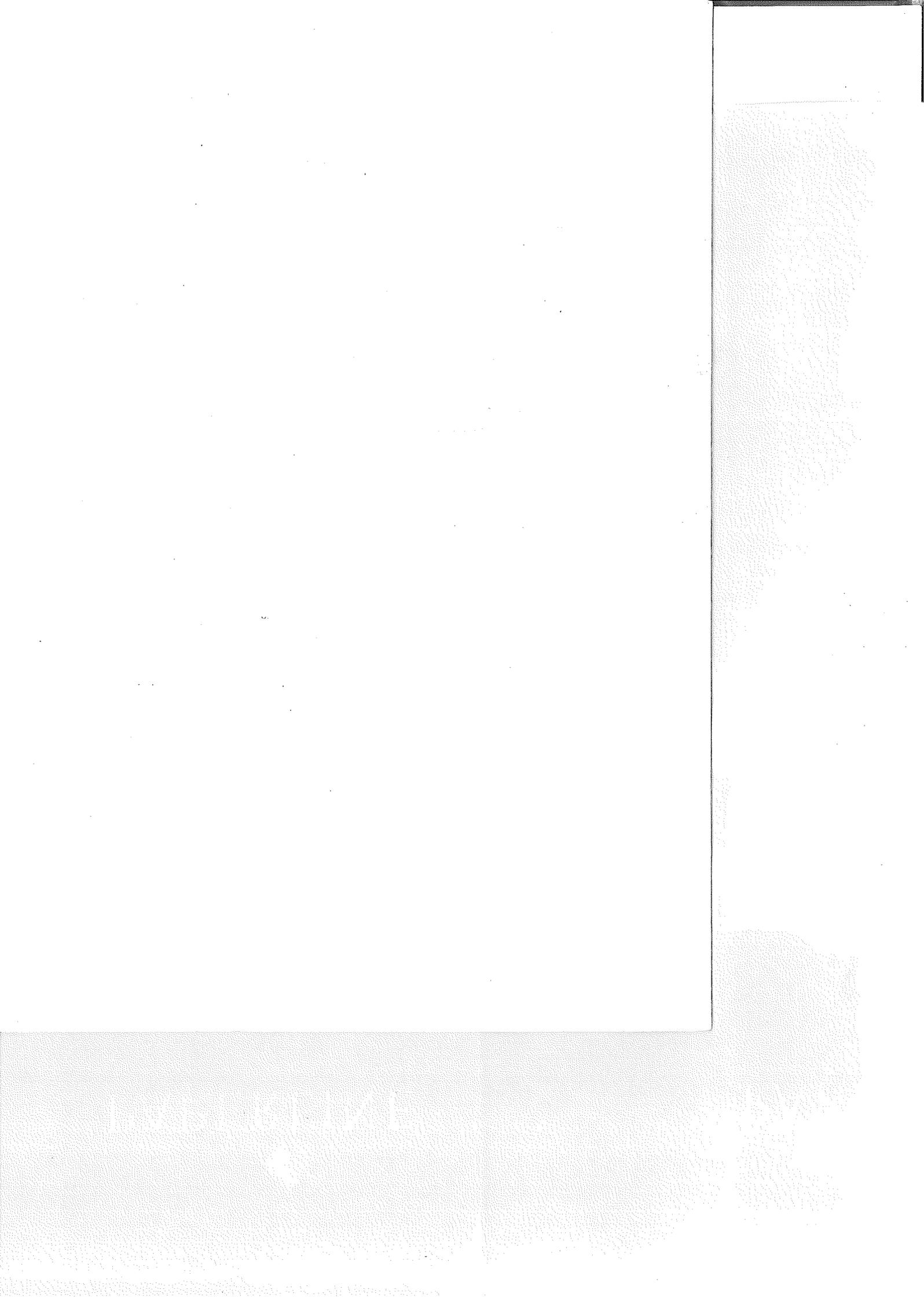
**Dr. Haj Seyed Javadi \***  
Centre for Cultural Heritage,  
Tehran, Iran.

**Abstract:**

There had been centuries old cultural relations between Iran and the sub-continent. The inflow of Iranian Sufis, scholars and poets along with artisans, craftsmen and traders etc remained constant in the sub-continent. The interaction between them that extended to even inter-marriages caused reception of Persian Language in the sub-continent that is the strongest constituent of a culture. The Sufis also played a significant role in the promotion of Persian in the sub-continent who expressed religious views in their Persian writings as well as translated many books from Persian into the local languages of the sub-continent.

---

\* [hsjavadi@yahoo.co.uk](mailto:hsjavadi@yahoo.co.uk)



ISSN- 1992- 3198

# **SAFEENEH**

**A RESEARCH JOURNAL OF PERSIAN  
LANGUAGE, LITERATURE AND CULTURE**

**No. 08**

**2010**



**Department of Persian**

**UNIVERSITY OF THE PUNJAB  
Lahore – Pakistan**

# SAFEENEH

A RESEARCH JOURNAL OF PERSIAN  
LANGUAGE, LITERATURE AND CULTURE

Approved by Higher Education Commission, Pakistan

No: 08

2010

Editor: **Dr. Najam ur Rashid**

Asstt. Editor: **Dr. Muhammad Nasir**

## Editorial Board:

Dr. Mahdi Naseh, Dr. Jafar Yaheghi, Dr. Hakima Dabiran, Dr. Humaira Zamoradi,  
Dr. Ali Moazzeni, Dr. Maryam Khalili Jahantegh, Dr. Mohammad Mahdi Tavasoli, (Iran)  
Dr. William C. Chittick, , Dr. Muzafar Alam (U.S.A), Dr. Jose F. Cuttilas (Spain)  
Dr. Mehr Noor Mohammad, Dr. Mohammad Saleem Mazhar, Dr. Moeen Nizami  
Dr. Arif Naushahi, Dr. Muhammad Iqbal Shahid, Dr. Sarfaraz Zafar, (Pakistan)  
Dr. Francesca Orsini,(U.K.),Dr. Shamim Khan (Bangladesh)  
Dr. Azarmidukht Safavi (India)

## Research Consultants:

Dr. Sunil Sharma (U.S.A), Dr. Mohammad Husain Mohammadi, Dr. Nargis Jahan Jabari  
Nasab, Dr. Ghasem Safi,(Iran), Dr. Saiful Islam, (Bangladesh), Dr. Sharif Hussain Qasemi  
Dr. Chandar Shekhar Bhatinagar, Dr. Iraq Reza Zaidi, Dr. Kaleem Asghar Naqavi,  
Dr. Arif Ayuabi, Dr. Zainulaba, (India), Dr. Abdul Karim Jaradat (Jordan),  
Dr. Ahmad Moosa (Maraco), Dr. Mohammad Akhtar Cheema, Dr. Mohammad Iqbal  
Saqib, Dr. Shafqat Jahan Khattak, Dr. Tahira Parveen, Dr. Mohammad Ali Shah,  
Dr. Rifat Tahira Naqavi, Dr. Nighat Ejaz, Dr. Mohammad Afzal Zahid ,  
Dr. Ehsan Ahmad (Pakistan).

**Composing Pagelayout:** Gull Muhammad Khan

**Printing:** Muhammad Khalid Khan, Punjab University, Press, Lahore.

**Address:** Persian Department, Oriental College, University of the Punjab, Lahore, Pakistan.

**Tel:** + 92-42-99210833, Fax: +92-42-37353005

**E-mail:** [persian\\_dept@yahoo.com](mailto:persian_dept@yahoo.com)

**website:** <http://www.pu.edu.pk/>

**Price:** Single copy Rs. 300.00/ \$ 10.00

# SAFEENEH



---

## A RESEARCH JOURNAL OF PERSIAN LANGUAGE, LITERATURE & CULTURE

---

No. 8

2010

- Hand Written Notes of Takmila-at- Takmala / Dr. Qasem Safi(Iran)
- An Analysis of Critics Opinion About Tazkera Majma-un- Nafais  
Dr. Mahr Noor Muhammad Khan
- An Analysis of History and Culture of Sub- Continent / Dr. Mahdi Tavasol (Iran)
- Poetic Style of Allama Iqbal's Persian Poetry / Dr. Abdul Karim Ali jaradat (Jordan)
- Akhund Muhammad Qasem Halai / Dr. Shala Saleem Noori
- An Analysis of Feminine Sentiments and Emotions in Forough Farrokhzad's Poetry / Dr. Muhammad Sabir
- A Critical Study of " Indo – Persian Travels in the age of Discoveries  
Dr. Muhammad Iqbal Shahid , Dr. Francesca Orsini (U.K)
- Persian Influence and Impact on the Arab Society / Dr. Abdul Shakoor Choudhary
- An Analysis of " the West Land" / Dr. Naheed Shahid
- Constant Cultural Relations Between Iran and Sub- Continent / Dr. Haj Seyed javadi (Iran)
- Traces of Ancient Iran in the Poetry of Ahmad Shamlou / Dr. Muhammad Nasir

**Department of Persian**  
**UNIVERSITY OF THE PUNJAB**  
Lahore-Pakistan